

کتاب
مجموعه ادبیات فارسی

تألیف و تنظیم از:

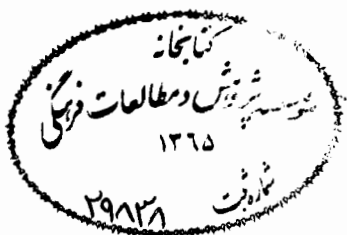
ع.م

اردشیر روحانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

۶۳۰
PIR

۱۰۲، ۴



۶۲۳۳۵۱

کتاب

مجموعه ادبیات فارسی



شامل :

- ۱- دستور کامل با تمرینات لازم
 - ۲- تاریخ ادبیات
 - ۳- واژه نامه دارای لغات کتابهای فارسی چهارم، پنجم، ششم و گلستان و بخشی از کلیله و دمنه
 - ۴- تست های برگزیده برای امتحان سال ششم و ورودی دانشگاهها.
 - ۵- چند دستور املائی
- برای استفاده دانش آموزان کلاسهای ششم و داوطلبان کنکور دانشگاه

تألیف و تنظیم از:

ع.م
اردشیر روحانی

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

از این کتاب دوهزار و دو بیست جلد در مهرماه ۱۳۵۰
در چاپخانه بهمن چاپ شد

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۸۴۳ مورخ ۵۰۸۸۹



فهرست مطالب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۷	مفرد - جمع - اسم جمع	۱	تعریف دستور و علم نحو
۳۸	جمعهای عربی		بخش ۱ قواعد نحو - تعریف
۳۹	نکره و معرفه	۲	جمله
۴۰	بسیط و مرکب	۴	فعل تام - فعل ربطی
۴۱	اسم مصغر	۶	اقسام جمله
۴۲	صفت - انواع آن	۹	اجزای جمله - فعل - فاعل
۴۴	صفات مشتق عربی	۱۰	مسندالیه - مسند - رابطه
۴۶	صفت نسبی	۱۰	مطابقت اجزای جمله
۴۷	مطلق - تفضیلی - عالی	۱۳	مفعول و اقسام آن
۴۷	تجزیه صفت	۱۴	شبه فعل
۴۸	فعل - اشخاص	۱۶	منادی
۴۹	فعل از لحاظ زمان - ماضی	۱۷	مضاف الیه
۵۳	فعل مضارع	۱۸	تعدد مضاف و مضاف الیه
۵۴	« مستقبل	۱۹	تتابع اضافات
۵۵	« امر	۱۹	اقسام اضافه
۵۵	وجوه افعال	۲۲	صفت - فرق آن با اضافه
۵۶	مصدر و اقسام آن	۲۳	تعدد موصوف و صفت
۵۷	لازم - متعدی - دووجهی	۲۴	صفت و مضاف الیه
۵۷	متعدی - لازم	۲۵	عدم مطابقت صفت با موصوف
۵۸	معلوم و مجهول	۲۶	صفت در محل موصوف
۵۸	فعل بسیط و مرکب	۲۷	قید
۵۸	« تام - ربطی	۲۳	عطف بیان
۵۸	تجزیه فعل	۳۵	بخش ۲ صرف
۶۰	کنایات	۳۵	تعریف کلمه و اقسام آن
۶۰	اقسام ضمیر	۳۵	اسم ذات و معنی
		۳۶	اسم تام و خاص
		۳۶	اسم جامد و مشتق (اقسام مشتق)

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
اسم اشاره - موصول - مبهمات	۶۲	رباعی	۹۵
کلمات استفهام	۶۳	دویتی	۹۶
عدد	۶۳	غزل	۹۶
قید	۶۵	قصیده	۹۷
حروف اضافه	۶۶	مسمط و اقسام آن	۹۸
حروف ربط	۶۶	ترجیع بند و ترکیب بند	۱۰۰
اصوات	۶۸	مستزاد	۱۰۳
پیشاوند - پسوند	۶۹	قطعه	۱۰۴
تجزیه و ترکیب چند بیت و عبارت	۷۲	سبکها	۱۰۴
چند پرسش دستوری	۷۷	سبک خراسانی	۱۰۵
پاسخها	۷۹	سبک عراقی	۱۰۶
قسمت دوم - تاریخ ادبیات	۸۲	سبک هندی	۱۰۷
تعریف تاریخ ادبیات	۸۳	سبک بازگشت ادبی	۱۰۹
ادبیات پیش از اسلام	۸۴	تاریخ ادبیات بعد از اسلام	۱۰۹
شعر پیش از اسلام	۸۵	نخستین سخن سرایان	۱۰۹
اوستا	۸۶	دوره طاهریان	۱۱۰
علوم و فرهنگ در ایران باستان	۸۷	دوره صفاریان	۱۱۰
ادبیات بعد از اسلام -		دوره سامانیان	۱۱۰
فارسی دری	۸۸	دوره غزنویان	۱۱۱
انواع سخن : نثر - نظم	۸۹	دوره سلجوقیان	۱۱۲
صنایع بدیعی	۸۹	تصوف و تاثیر آن در ادبیات	۱۱۳
چند نمونه از نثر مرسل و فنی	۹۲	نثر در دوره سلجوقی	۱۱۴
وزن - قافیه	۹۳	آثار نثر دوره سلجوقی	۱۱۵
اقسام شعر	۹۴	دوره مغول	۱۱۵
مثنوی	۹۴	شعراي عصر مغول	۱۱۷
		نثر نویسان - کتب نثر این دوره	۱۱۷

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
دانشمندان عصر مغول		تهجی	۱۵۰
و تیموری	۱۱۸	حرف الف	۱۵۰
دوره صفویه	۱۱۸	حرف «ب»	۱۵۲
وضع علمی - نثر فارسی - شعر		حرف «ت»	۱۵۲
فارسی	۱۱۹	حرف «ج»	۱۵۴
آثار نثر این دوره	۱۲۰	حرف «چ - ح»	۱۵۵
از عهد نادر تا دوره معاصر	۱۲۱	حرف خ - د - ر	۱۵۶
دوره مشروطیت	۱۲۳	حرف ز - س	۱۵۷
شرح حال شعرا - نویسندگان و		حرف «ش - ص - ظ - ع»	۱۵۸
دانشمندان به ترتیب حروف		حرف «ف - ق - ک»	۱۵۹
تهجی	۱۲۵	حرف «گ - ل»	۱۶۰
حرف الف ۱۳۰ - ۱۲۵		حرف «م»	۱۶۰
حرف «ب»	۱۳۰	حرف «ن - ه»	۱۶۲
حرف «پ - ت - ج»	۱۳۱	قسمت سوم - واژه نامه	۱۶۳
حرف «ح»	۱۳۲	واژه های فارسی پنجم	
حرف «خ»	۱۳۳	۱۸۰ - ۱۶۴	
حرف «د»	۱۳۵	واژه های فارسی پنجم	
حرف «س»	۱۳۶	۱۹۶ - ۱۸۱	
حرف «ش - ص»	۱۳۸	واژه های فارسی ششم	
حرف «ع»	۱۳۹	۲۱۳ - ۱۹۷	
حرف «غ - ف»	۱۴۰	واژه های کتاب گلستان	
حرف «ق»	۱۴۲	۲۲۱ - ۲۱۴	
حرف «ک»	۱۴۳	واژه های کلیله و دمنه	
حرف «گ - میم»	۱۴۴	۲۲۶ - ۲۲۲	
حرف «ن»	۱۴۷	واژه های متشابیه	
حرف «و»	۱۴۸	۲۳۰ - ۲۲۷	
حرف «ه»	۱۴۹	قسمت چهارم - پرسشها و تمرینات	
شرح کتابها به ترتیب حروف		۲۶۰ - ۲۳۱	
		قسمت پنجم چند قاعده املائی	
		۲۶۴ - ۲۶۱	

مقدمه

چندسالی که به تدریس ادبیات، خاصه دستور زبان فارسی اشتغال داشته‌ام، متوجه شدم که برخی از مطالب کتابهای دستور غیر لازم و ناسودمند می‌باشد. و جز اتلاف و تضییع وقت دانش آموزان نتیجه دیگری ندارد. در بعضی کتب دستور، مثال‌ها و شواهدی دور از ذهن آورده شد که باعث پیچیدگی مطلب شده است. در صورتی که از شرایط شاهد و مثال، یکی وضوح و آسانی آن است، به نحوی که گویای اصل مطلب باشد.

در برخی از کتابهای دستور نیز پاره‌ای مطالب مربوط به عقاید شخصی مؤلف در باره بعضی از کلیات آورده شد که بهیچوجه برای دانش آموزان مفید نمی‌باشد چون در کتابهای کلاسی مطالبی باید ذکر شود که مورد قبول اکثریت صاحب نظران است بدین جهات در تدریس دستور، در این مدت سعی شد که از بیان موضوعات زاید و ذکر مثالهای دور از ذهن و عقاید شخصی خودداری گردد.

باری، مطالبی که در کلاس گفته شد، وسیله چند تن از دانش آموزان علاقه‌مند یادداشت شد و به تدریج به صورت یک جزوه درآمد سال گذشته تصمیم گرفته شد که این جزوه برای استفاده علاقه‌مندان چاپ و منتشر گردد. و چون در ضمن تدریس و تمرین، به این نکته برخوردیم که آشنائی دانش آموزان به جمله و اجزای آن، پیش از معرفت آنها به کلمه و اقسام آن مفیدتر است بدین جهت در این مجموعه

قواعد و مطالب مربوط به نحو قبل از صرف ذکر گردید .
در خاتمه از ذکر این نکته ناگزیرم که شاید عقیده شخصی من
در باره بعضی از قواعد دستور، عین مطالب مندرج در این کتاب نباشد،
ولی چون این کتاب برای دانش آموزان تألیف شد از ذکر عقاید شخصی
خودداری گردید و فقط مطالب مورد قبول اکثریت آورده شد .
بیستم مهرماه پنجاه

ع.۴

اردشیر روحانی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه گی گنم باز

دستور زبان فارسی

دستور زبان فارسی مجموعه قواعدی است که به مرور زمان از خود زبان گرفته شده است. ورعایت آنها در درست گفتن و درست نوشتن و درست خواندن آن مؤثر و مفید می باشد .

نحو - صرف

این قواعد به هر حال مربوط به جمله است که وسیله تفهیم و تفهم مقاصد و اندیشه ها است و جمله نیز از تعدادی اجزاء تشکیل می شود که برخی از این قواعد مربوط است به سهم و اثری که هر يك از این اجزاء در ساختمان جمله دارند . و بعض دیگر مربوط است به نوع هر يك از آنها . مثلاً جمله : « دانا توانا است » از سه جزء تشکیل شد و هر يك از آنها ممکن است از دو جهت ملاحظه شود .

نخست از آن جهت که « دانا » مسند الیه است یعنی چیزی برای آن ثابت شد و « توانا » مسند است یعنی برای چیز دیگر ثابت شد و « است » فعل ربطی یا رابطه است ، یعنی آن دو جزء را به یکدیگر مربوط می سازد .

دوم از آن نظر که دانا يك نوع از کلمه است ، یعنی صفت مشتق است . . . و توانا نیز صفت مشتق است . و « است » فعل و سوم شخص مفرد است . . .

بررسی اول را ترکیب گویند و قواعد مربوط به آن را نحو می نامند و نوع دوم را تجزیه خوانند و قواعد مربوط به آن را صرف گویند . بنابراین قواعد دستور در دو بخش شرح داده می شود . بخش ۱- قواعد نحو . بخش ۲- قواعد صرف .

بخش يك - قواعد نحو

گفتاریکم - جمله - اقسام آن و اجزای آن

به تعدادی از کلمات که مقصودی را به اثبات یا نفی بیان کند، جمله گفته می شود.
مازند : خدا بزرگ است ، کار عار نیست - آفتاب می تابد - ظلم نباید . در هر جمله
يك فعل وجود دارد . پس برای تعیین تعداد جمله ها در يك عبارت يا يك بیت باید
به تعداد افعال آن توجه داشت . چنانکه این بیت :

« ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری »
(گلستان)

دارای دو جمله است . زیرا دارای دو فعل است . (بارد - نخوری) و
این بیت :

« که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند »
(شاهنامه فردوسی)

از چهار جمله تشکیل شد چون چهار فعل دارد : « گفت - برو - ببند - نبندد »
و این بیت :

باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون
(گلستان)

فقط يك جمله می باشد . چون يك فعل دارد (گسترانیده)
ولی گاهی به منظور جلوگیری از تکرار یا علل دیگر ، فعل حذف می شود .
در این قبیل موارد ، فعل محذوف را در موقع تعیین تعداد جمله ها باید در نظر گرفت .
چنانکه در این عبارت : ... که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش
مزید نعمت .» (گلستان) فعل « است » بعد از کلمه نعمت حذف شد و همچنین در این

مصراع : « دواب از توبه گرنگوئی صواب » (گلستان) فعل « است » بعد از کلمه « به » حذف گردید .

و نیز در این بیت شاهنامه :

« به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد »

فعل « آغاز می کنم » از مصراع اول حذف گردید .

تمرین : تعداد جمله ها را در عبارات زیر تعیین کنید :

۱ - سپاس و ستایش مرخدای را - جل جلاله - که آثار قدرت او بر چهره روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تاری درخشان بخشانیده ای که تار عنکبوت راسد عصمت دوستان کرد . جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید .

۲ - باغ بوقلمون لباس و شاخ بوقلمون نمای آب مرواریدگون وابر مروارید باز .

۳ - کوتاه خردمند به که نادان بلند ، نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر . دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز .

۴ - طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته ورعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب و لشکر سلطان مغلوب .

فعل تام - فعل ربطی

چنانکه اشاره شد هر جمله دارای يك فعل می باشد . و فعل به دو گونه است ، تام (خاص) و ربطی (عام) فعل تام آن است که معنی اصلی آن در جمله مقصود است و احتیاج به فاعل دارد و جز پنج فعل که قریباً گفته خواهد شد باقی افعال تام می باشند، مانند باران بارید ، پرویز برگشت - جمشید خواهد آمد .

فعل ربطی آن است که معنی اصلی آن در جمله مقصود نباشد و فقط برای بیان نسبت و ارتباط دو جزء اصلی جمله (مسندالیه - مسند) آورده میشود . افعال مأخوذه از مصادر : استن ، بودن ، شدن ، گشتن ، گردیدن (در صورتی که معانی اصلی آنها در جمله مقصود نباشد) ربطی میباشند .

افعال مأخوذه از مصادر مذکور به قرار زیر است :

۱ - «استن» از این مصدر فقط شش صیغه مضارع صرف می شود بدین ترتیب :
استم ، استیم - استی - استید - است ، استند .
جز صیغه سوم شخص مفرد (است) صیغه های دیگر تخفیف پیدا می کند و به صورتهای زیر درمی آیند :

م - یم - ی - ید - ند : من خوشحالم - ماخرسندیم - تو وظیفه شناسی - شما امیدوارید . آنها سعادت مندند . (عاشقان کشتگان معشوقند) .
و هرگاه کلمه پیش از این صیغه ها به (ه) غیر ملفوظ ختم شود این صیغه ها به صورت زیر درمی آیند :

ام - ایم - ای - اید - اند . من گوینده ام - شما نویسنده اید .

و در حال نفی به دو صورت زیر صرف می شوند :

۱ - نیستم - نیستیم ، نیستی - نیستید - نیست ، نیستند .

۲ - نیم - نییم - نیی ، نیید - نیست ، نیند .

هرگاه فعل « نیست » به معنی « وجود ندارد » باشد ، فعل تام است ؛ ، مانند
 ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست
 یعنی « مسلمانی وجود ندارد » .

۲- مصدر بودن . صیغه‌های فعل ماضی از این مصدر بدین قرارند :

بودم - بودیم - بودی ، بودید ، بود - بودند .

و صیغه‌های فعل مضارع آن به دو صورت زیر میباشند .

۱- بوم - بویم - بوی - بوید - بود - بوند .

۲- باشم - باشیم - باشی - باشید - باشند . (می‌باشم - می‌باشیم -

می‌باشی...) و امر آن به صورت : باش - باشید - باشند - باشیم درمی آید .

مصدر «بودن» هرگاه به معنی «وجود داشتن» باشد ، تام است .

مثلا در این مصراع : «تا بود فلک، شیوة او پرده دری بود .»

فعل «بود» در جمله اول . « تا بود فلک » تام می‌باشد یعنی تا وجود داشت .

و در جمله دوم : « شیوة او پرده دری بود » فعل ربط است .

اقسام جمله

ممکن است گوینده از گفتن جمله قصد خبر دادن یا پرسش یا اظهار تعجب

یا امر یا خواهش داشته باشد . بدین ترتیب جمله دارای اقسامی است :

۱- جمله خبری . و آن جمله‌ای است که به قصد خبر دادن گفته می‌شود: کاهلی

سبب بدبختی است . خردمند به کار بدنگراید . فردوسی از شاعران بزرگ عالم است .
 اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی . مشک آن است که ببوید نه آن که عطار
 بگوید .

۲- جمله پرسشی . (سؤالی- استفهامی) در این نوع جمله موضوع و مطلبی

مورد پرسش واقع می‌شود : پرویز در امتحان موفق شد ؟ برادرت هنوز نیامد ؟

« به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد ؟ » کدام سرو به بالای دوست مانند است ؟ »
 (غزلیات سعدی) « وزیران پدر را چه خطا دیدی ؟ » (گلستان سعدی) گاهی قصد
 سؤال کننده انکار مطلبی است که مورد پرسش واقع می شود و اثبات خلاف آن است.
 این نوع پرسش را استفهام انکاری می نامند : آیا آدمی نباید به فکر همنوع خود
 باشد ؟ آیا بی رنج گنج میسر می شود ؟

۳- جمله امری . آن است که فعل امر یا نهی در آن بکار رود . که گاه (۱)
 به قصد فرمان دادن به انجام کاری و یا جلوگیری از آن آورده می شود . مثل این که
 بزرگتری به کوچکتر می گوید : آرام باش - حرف زن .

« باری پدرش گفت : « ای پسر ، تو نیز آنچه دانی بگوی » (از گلستان سعدی)
 « امیر از غره بدید و بشنید و بخندید . گفت : « ای حکیم از من چیزی بخواه . »
 فعل نهی در سابق با میم مفتوح ساخته می شد : مکوی - مرو ... گفت : « از
 بهر خدا مخوان » « مگوی انده خویش با دشمنان »

۲- و گاهی به قصد التماس و خواهش ذکر می شود : مثل این که کوچکتر
 به بزرگتر می گوید : يك مداد برایم بخر . امروز به مدرسه بیا . خدایا ما را كمك
 كن . « خدایا دلی ده که در کار تو جان بازیم » . . . « تو بساز که دیگران ندانند
 تو بنواز که دیگران نتوانند » (از خواجه عبدالله انصاری) .

(۳) و گاهی به قصد پند و خیرخواهی آورده می شود :

« حذر کن زندان ده مرده گوی چودانایکی گوی و پرورده گوی »

مزن بسی تأمل به گفتار دم نکوگوی اگر دیرگویی چه غم ؟

۴- جمله تعجبی : هرگاه جمله ای تعجب و شگفتی را رساند ، آن جمله را
 تعجبی خوانند . چه روز خوبی است ! چقدر هوا سرد است ! اینت جوابی شامل !
 اینت لفظی کامل !

اقسام دیگر جمله

جمله دارای اقسام دیگری است بدین قرار: الف: مستقیم، غیر مستقیم (مقلوب) جمله مستقیم: هرگاه اجزای جمله مرتب و منظم آورده شوند، آن جمله مستقیم نامیده می‌شود و نظم و ترتیب اجزای جمله اغلب بدینگونه است: در جمله‌ای که با فعل تمام ساخته می‌شود فاعل پیش از مفعول صریح (مفعول بیواسطه) و مفعول صریح قبل از مفعول غیر صریح (بواسطه) آورده می‌شوند و فعل در آخر ذکر می‌شود. و در جمله‌ای که با فعل ربطی ساخته شود نخست مسندالیه و بعد مسند و در آخر فعل ربطی ذکر می‌شوند.

چند نمونه از جمله مستقیم: باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده در جمله اول، کلمه: «باران» فاعل و کلمه «همه» مفعول... کلمه: «رسیده» فعل می‌باشند. و همچنین در جمله دوم کلمه «خوان» فاعل و کلمه «همه‌جا» مفعول و کلمه «کشیده» فعل می‌باشند.

جمله غیر مستقیم (مقلوب) - گاهی، گوینده یا نویسنده به سبب اهمیت خاصی که به يك جزء از جمله می‌دهد و یا به قصد حصر و مبالغه و یا به منظور زیاتر ساختن جمله و یا به جهت رعایت وزن و قافیه (در شعر)، در ارکان و اجزای جمله تقدیم و تأخیر روامی دارد. این نوع جمله که اجزای آن جابجا شده‌اند غیر مستقیم و یا مقلوب نامیده می‌شود.

چند نمونه از جمله مقلوب:

«چنین گوید برزویه مقدم طبای فارس» (کلیله و دمنه) که مستقیم آن چنین است: «برزویه مقدم طبای پارس چنین گوید».

این نوع جمله بیشتر در شعر آورده می‌شود!

نیم‌نانی گر خورد مرد خدای بذل درویشان کندنیمی دیگر

جمله مستقیم آن چنین است: گرمرد خدای نیم‌نانی خورد، نیمی دیگر را بذل درویشان کند.

ب : کامل - ناقص .

هرگاه جمله‌ای ، از لحاظ معنی به گونه‌ای باشد که پس از ذکر شدن حالت انتظار و استفهام در شنونده پدید نیاید کامل نامیده می‌شود : خدا بزرگ است . ظلم نباید .

جمله ناقص جمله‌ای است که از لحاظ معنی تمام نیست یعنی پس از ذکر شدن يك نوع حالت انتظار و استفهام در شنونده بوجود می‌آید . مثلاً از شنیدن جمله «تاریخ نگاران آورده‌اند» شنونده انتظار دارد که جمله دیگری ذکر شود . و مطلبی را که تاریخ نگاران آورده‌اند ، توضیح و شرح دهد .

جمله شرطی يك نوع جمله ناقص می‌باشد که بوسیله دیگر که جواب شرط (جزای شرط) نام دارد کامل می‌گردد :

اگر بکوشی موفق می‌شوی هر که بابدان نشیند نیکی نبیند

تمرینها : نوع هر يك از جمله‌های زیر را تعیین کنید :

تامرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد .

یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته

بود . کارها به صبر برآید و مستعجل به سردر آید .

زنهار از این امیددرازت که در دل است ! هیئات از این خیال محالت که در سراسر است!

پیام من که رساند به یار مهر گسل ؟ که بر شکستی و ما را هنوز پیوند است .

کسی گفتش : « ای یار شوریده رنگ تو هرگز غزا کرده ای در فرنگ ؟ »

اجزای جمله

اجزای جمله عبارتند از : فاعل - فعل - مفعول - (بیواسطه - باواسطه)
 مسندالیه مسند - مضاف الیه - صفت - منادی - قید - بدل - عطف بیان - مردم دلیر
 ایران همواره در حفظ کشور خود کوشا بوده اند .

در این جمله : «مردم» مسندالیه - «دلیر» صفت . «ایران» مضاف الیه «همواره»
 قید «حفظ» مفعول بواسطه «کشور» مضاف الیه «خود» مضاف الیه - «کوشا» مسند
 «بوده اند» فعل ربطی ، می باشند .

از میان این اجزاء برخی به گونه ای می باشند که با نبون یکی از آنها جمله
 ساخته نمی شود . و اجزای اصلی یا ارکان جمله نامیده می شوند ، از قبیل : فاعل ،
 فعل - مسندالیه - مسند - رابطه در این بخش در باره هر یک از اجزای جمله (اصلی و
 غیر اصلی) که مربوط به ترکیب یا نحو می باشند توضیح داده می شود :

فاعل - فعل

هرگاه جمله با فعل تام ساخته شود اقل اجزای آن دو می باشد ؛ فاعل و فعل -
 فاعل - فاعل یعنی کسی یا چیزی که عملی از آن سرزند یا از آن نفی شود . یا حالتی
 در آن پیدا آید یا از آن نفی شود :

خورشید تابید - کودک می ترسد - پرویز آمد . ظلم نباید .

در این چهار جمله ، کلمات : «خورشید - کودک - پرویز - ظلم» فاعل و کلمات :
 «تابید - می ترسد - آمد - نباید» فعل می باشند ، فعل تام یا بسیط است ، مانند : افعال
 مذکور یا مرکب می باشد :

دبیر درس می دهد . شاگردان گوش می کنند - یکی از آنها صحبت کرد .
 کلمات : «درس می دهد . گوش می کند - صحبت کرد» افعال مرکب
 می باشند .

مسندالیه - مسند - رابطه

هرگاه جمله با فعل ربطی ساخته شود اقل اجزای آن سه می باشد: مسندالیه - مسند - رابطه .

مسندالیه یا موضوع کسی یا چیزی را گویند که در باره آن به اثبات یا نفی حکم شود . مسند یا محمول آن است که برای مسندالیه ثابت یا از آن نفی شود . و رابطه یا فعل ربطی نسبت و ارتباط مسند را به مسندالیه بیان می کند (افعال ربطی همان پنج فعل «بودن- شدن- گشتن- گردیدن- استن» می باشند که درباره آنها توضیحات کافی داده شد) .

مانند : «خدا توانا است» که «خدا» مسندالیه - «توانا» مسند «است» فعل ربطی می باشند .

مطابقت اجزای جمله

اگر فاعل یا مسندالیه جاندار باشد فعل (تام یا ربطی) در افراد . و جمع با آن مطابقت می کند : دبیر آمد - دانش آموزان برخاستند .

مردان دلاور از کمینگاه بدرجستند . برادران حسد بردند و زهر در طعامش کردند . (گلستان)

«عاشقان کشتگان معشوقند» «این مدعیان در طلبش بیخبرانند» (گلستان)

«درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند»

از غزلیات سعدی

«ند» در مثالها فوق مخفف «استند» و فعل ربطی می باشد .

فاعل اگر بیجان و جمع باشد ، بهتر است که فعل مفرد آورده شود :

اشکها ریخت - دستها بالافت - معاملات رواج دارد .

«هر که گردش ایام به کین او برخاست

به غیر مصلحتش رهبری کند ایام»

کلمه «ایام» در مصراع دوم فاعل و جمع می باشد و فعل آن «رهبری کند»

مفرد است. «کارها به صبر بر آید و مستعجل به سردر آید» کارها فاعل و جمع و بر آید فعل و مفرد. «واقعۀها در پیش است» «فوائد سفر بسیار است» ذمائم اخلاقش به حمائم مبدل گشت».

«امروز بحمدالله کارها یگرویه گشت ، بی آنکه چشم زخمی افتاد ، و خداوند جوان است و برجای پدرنشست و مرادها حاصل گشت » تاریخ بیهقی .
گاهی (به ندرت) فعلا را در این مورد جمع می آورند :

«از کوه بر شدند خروشان سحابها غلطان شدند از بسالبرز آبها»
اگر فاعل یا مسندالیه اسم جمع باشد ، فعل گاهی جمع آورده می شود. چنان که برای کلمات : طائفه - خلق ، قوم ، اهل و مردم که اسم جمع می باشند در عبارات زیر فعل جمع آورده شد :

طائفه - اگر این طایفه بر این نسق روزگاری مداومت نمایند ، مقاومت ممتنع گردد. خلق «آنچنانکه شنیدی خلقی برو به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند» قوم «قومی که از دست تپاول او بجان آمده بودند و پریشان شده برایشان گرد آمدند و تقویت کردند . (گلستان) اهل :

«نزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد»
گلستان

«مردم قریه به علت جاهی که داشت بلیتش می کشیدند و اذیتش مصلحت نمی دیدند و گاهی نیز فعل را مفرد می آورند : سپاه مجهز شد - ملت می کوشد .
«چه سالهای فراوان و عمرهای دراز که خلق بر سرما بر زمین بخوابد رفت»
«آورده اند که سپاه دشمنی بسیار بود» .

«گرچه تیراز کمان همی گذرد از کماندار ببیند اهل خرد
هرگاه فاعل یا مسندالیه مفرد و متعدد باشد ، فعل جمع آورده می شود .
مرد و زن و کوچک و بزرگ می کوشند تا وسائل آسایش خود را فراهم کنند .

«ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری»

هرگاه فاعل یا مسندالیه با عدد دو و بالاتر ذکر شوندگاه فعل را جمع می‌آورند :

«دو کس رنج^۱ بیهوده بردند و سعی بیفائده کردند ، یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.»

«دو برادر به گردابی در افتادند» «ده درویش در گلیمی بخشیدند و دو پادشاه در اقلیمی ننگید.» و گاه فعل را مفرد می‌آورند !

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای يك تن بیگانه کاشنا باشد
گلستان

اگر به هر سر مویت صد خرد باشد خرد بکار نیاید چو بخت بد باشد
گلستان

بیامد دو صدمرد آتش فروز دمیدند گفتی شب آمد به روز
شاهنامه فردوسی

در این بیت ، فعل «بیامد ، مفرد، و فعل «دمیدند» جمع ذکر شدند در صورتی که فاعل آنها یکی می‌باشد یعنی کلمه «دو صدمرد» .

یادآوری : چنانکه توضیح داده شد از میان اجزای جمله ، فقط فعل تام با فاعل یا فعل ربطی با مسندالیه با توجه به شرایط و موارد ذکر شده در افراد و جمع مطابقت می‌کنند. اما مطابقت مسند با مسندالیه در جمع لازم نیست . معذک در کلام قدما گاه برای مسندالیه جمع ، مسند نیز جمع آورده شد : «عاشقان کشتگان معشوقند»
گلستان

کلمه «کشتگان» که مسند است به مناسبت مسندالیه (عاشقان) جمع آورده شد. نمونه دیگر : «این مدعیان در طلبش بیخبرانند» کلمه «بیخبران» به مناسبت (مدعیان) جمع ذکر شد .

مفعول

یکی دیگر از اجزای جمله مفعول است و آن جزئی از جمله است که معنی فعل یا شبه فعل را تمام می کند . و به دو گونه است: مفعول بیواسطه (صریح-مستقیم) مفعول با واسطه (صریح - غیر مستقیم)

الف مفعول بیواسطه ، آن کسی یا چیزی را گویند که فعل مستقیم بر آن واقع شود ، و به عبارت دیگر معنی فعل بی آن تحقق پیدا نمی کند ، چون نوعی از افعال که متعدی می باشند بجز فاعل ، به کسی یا چیزی نیاز دارند که مستقیماً بر آن واقع شوند . بنابراین مفعول بیواسطه مختص فعل متعدی می باشد ، مانند : فردوسی شاهنامه را بنظم آورد . کلمه «شاهنامه» در این جمله مفعول بیواسطه است . طریق شناختن این نوع مفعول این است که در جواب سؤال : «که را» و «چرا» واقع می گردد . چنانکه در جمله مذکور ، اگر بگوییم فردوسی (چرا) بنظم آورد ؟ جواب آن «شاهنامه» خواهد بود . و همچنین در جمله : «پرویز داریوش» را دید . «اگر پرسیده شود : «پرویز که را دید؟» جواب آن ، کلمه «داریوش» خواهد بود . علامت مفعول بیواسطه حرف «را» باشد و در زمان قدیم ، حرف «مر» نیز پیش از مفعول اضافه می شد : «بیهنران مرهنرمدان را نتوانند دید، همچنانکه سگان بازاری مر سگ صیدرا» گلستان .

جائی که چندین مفعول بیواسطه به طریق عطف پشت سر یکدیگر در آیند در قدیم برای هر يك از مفعول ها علامت «را» ذکر می شد :

خرد را و جان را که کرد آشکار که بنیاد دانش نهاد استوار
لکن امروز فقط به آخر مفعول آخر اضافه می شود ! جوانان پاکدل ، پدر و مادر و برادر و خواهر و وطن خود را دوست دارند .

گاه حرف (را) از آخر مفعول بیواسطه حذف می گردد :

«یار ناپایدار دوست مدار» (یار ناپایدار را) یارب ز بادفته نگهدار خاک
پارس (خاک پارس را) .

به خصوص اگر مفعول بیواسطه با حرف (ی) ذکر شود بیشتر اوقات بی حرف «را» آورده می شود: کتابی خریدم. ولی این کلیت ندارد و مفعول صریحی که نکره باشد با حرف «را» نیز ذکر می گردد.

«ابلهی را دیدم سمن» - «بازرگانی را دیدم که صدوپنجاه شتر بارداشت»
گلستان

ب - مفعول با واسطه. این نوع مفعول بعد از یکی از حروف اضافه: (از-به-با-اندر-بر-در-برای...) درمی آید و معنی فعل یا شبه فعل را تمام می کند: خسرو از دیبرستان به خانه برگشت. (دو کلمه «دیبرستان» و «خانه» مفعول با واسطه می باشند).

حرف «را» چنانکه ذکر شد علامت مفعول بیواسطه است ولی گاه به معنی: «برای و «به» و «از» و نظایر آن باشد. در این صورت، کلمه قبل از آن مفعول بواسطه است مانند:

چون در آواز آمد آن بر بطن سرای کدخدا را گفتم از بهر خدای
(به کدخدا گفتم) گلستان

یکی از ملوک پارسایی را پرسید: «از عبادتها کدام فاضل تر است؟» (از پارسایی پرسید) «ملک را طرفی از ذمائم اخلاقش به قرائن معلوم شد». (برای ملک).
هرمز را گفتند: وزیران پدر را چه خطا دیدی که بند فرمودی؟ (به هرمز گفتند- از وزیران پدر...)

برای يك فعل (چه لازم چه متعدی) ممکن است چندین مفعول بواسطه باشد:
گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم
کلمات: حمام. دست. و باز هم دست مفعول بواسطه می باشند.

شبه فعل

در تعریف مفعول، گفته شد که معنی فعل یا شبه فعل را در جمله تمام میکند. مقصود از شبه فعل کلمه ای است که بر وقوع یا عدم وقوع عمل بدون قید زمان معین دلالت دارد. از قبیل مصدر و وجه وصفی.

مثال : تار سیدن او به خانه ، ما همه نگران بودیم . پرویز به خانه نرسیده من از خانه خارج شدم . در مثال اول کلمه «خانه» مفعول بواسطه است برای رسیدن چون معنی آن را تمام می کند و در مثال دوم « خانه » مفعول با واسطه است برای (نرسیده) که وجه وصفی است . چون معنی آن را کامل می کند .
مثالهای دیگر :

ن شاید هوس باستن با گلی که هر بامدادش بود بلبی
کلمه «گل» متمم و مفعول بواسطه است برای «هوس باختن» .
رزق اگر چند بیگمان برسد شرط عقل است جستن از درها
(کلمه «درها» متمم «جستن» است .
امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ، ایجاد سخن مصلحت دید .
(کلمات : «ترتیب کتاب» و «تهذیب ابواب» متممهای «امعان نظر» که مصدر عربی است می باشند) این سه مثال از کتاب گلستان گرفته شد .
۴ - شنودم داستان تصون از خداع دشمن و توقی از نفاق خصم .
از کلیله و دمنه
(کلمه «خداع» متمم «تصون» و کلمه «نفاق» متمم «توقی» می باشند .

با هم تمرین می کنیم : در عبارات و ابیات زیر ، مسندالیه - مسند - فاعل - مفعول (بیواسطه ، باواسطه) را تعیین کنید .

۱ - راستی موجب رضای خداست . يك جمله است ، چون يك فعل دارد یعنی «است» و ربطی می باشد . پس اجزای این جمله ، مسندالیه ، مسند و رابطه می باشد کلمه «راستی» مسندالیه است . چون «موجب رضای خدا» برای آن ثابت شد . و «موجب» مسند و کلمه «رضاء» و «خدا» هر دو مضاف الیه می باشد .

۲ - طائفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند . فعل این جمله «نشسته بودند» فعل تام است . فاعل آن «طائفه» و «دزدان» و «عرب» مضاف الیه می باشند «سر» مفعول باواسطه و «کوهی» مضاف الیه .

منادی

یکی دیگر از اجزای جمله «منادی» است و آن کلمه‌ای است که با یکی از حروف مخصوص مورد ندا واقع گردد . حروف مخصوص ندا عبارت‌اند از :
الف - در آخر منادی . ای و ایا پیش از منادی مثال :

خدایا دلم خون شد و دیده ریش که می‌بینم انعامت از گفت بیش

سعدی

که شاها ، دلیرا ، گوا ، سرورا سرافراز شیرا ، و گند آورا

شاهنامه فردوسی

ای خواجه ارسلان و آغوش فرمانده خود مکن فراموش

گلستان

ای شاه محمود کشور گشای ز من گرنترسی بترس از خدای

شاهنامه فردوسی

بعضی از حروف ندای عربی در صورتی که منادی هم کلمه عربی باشد در فارسی بکار می‌رود از قبیل : یا - ایها -

مثال : یا غفور یا رحیم ، تودانی که از ظلوم جهول چه آید ؟ (گلستان) .

پس گفت : یا اجل افضل اکمل ! عاشق و معشوق هر دو خواهرزادگان

من‌اند و خاله‌زادگان یکدیگرند» از چهار مقاله عروضی .

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

سعدی

اگر منادی کلمه‌ای باشد که به الف ختم گردد پیش از الف ندا حرف (ی)

اضافه می‌شود . خدایا

گاه حرف ندا حذف می شود .

سعدی، خیال بیهده بستی امید وصل هجرت بکشت و وصل هنوزت مصور است
منادی ممکن است از نوع اسم باشد ، مانند خدایا ، شاها ، ویا از انواع
دیگر کلمه از قبیل مبهمات :

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست گبرم که غمت نیست، غم ماهم نیست
گلستان

گاه منادی حذف می شود :

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
گلستان

(ای آن که . . .)

از اجزای جمله آنها که تاکنون ذکر شد از قبیل : مسند الیه ، مسند ، فاعل ،
مفعول و منادی ، از اجزای اصلی و ارکان جمله می باشند ، و اجزای دیگر از قبیل
مضاف الیه صفت ، قید ، عطف بیان تأکید که شرح داده خواهد شد ، از اجزای
فرعی شمرده می شوند ؟

مضاف الیه

یکی دیگر از اجزای جمله مضاف الیه می باشد .

ممکن است هر يك از فاعل - مفعول (بیواسطه - بواسطه) مسند الیه - مسند
ساده یعنی بی مکمل باشد : پرویز کتاب را از بازار خرید . پرویز فاعل .

« کتاب » مفعول بیواسطه - « بازار » مفعول بواسطه ، (همه ساده و بی مکمل
می باشند) و ممکن است هر يك یا بعضی از آنها دارای مکمل باشند .

پدر پرویز کتاب خوبی از بازار تهران خرید . در این جمله : « پدر » فاعل ،
« پرویز » مکمل اضافی (مضاف الیه) کتاب مفعول بیواسطه . « خوب » مکمل

صفتی (صفت) « بازار » مفعول بواسطه و « تهران » مکمل اضافی (مضاف الیه) می‌باشند. بنابراین مکمل دونوع است، اضافی و وصفی. در این قسمت فقط مکمل اضافی یا مضاف الیه شرح داده می‌شود و در قسمت بعدی درباره مکمل وصفی توضیح خواهیم داد.

مضاف الیه یعنی نسبت داده شده به او. و به کلمه‌ای گفته می‌شود که کلمه دیگری (بیشتر اسم) به آن نسبت داده شود. به این سه مثال دقت کنید: حرارت خورشید، شاخه درخت، مردم ایران در این مثالها اسمی را به اسم دیگر نسبت دادیم. « حرارت را به خورشید - شاخه را به درخت - مردم را به ایران » این نسبت را اضافه می‌گویند و اسم اول را مضاف و اسم دوم را مضاف الیه می‌نامند و علامت این نسبت کسره‌ای است که در آخر مضاف (کلمه اول) وجود دارد. اگر مضاف به الف یا واو ختم شود به آخر آن حرف (ی) می‌افزایند. نوای بلبل - آهوی بیابان. و هرگاه مضاف به (ه) غیر ملفوظ ختم گردد بالای آن همزه (ء) گذاشته می‌شود. بنده خدا - دانه گندم گاه این نسبت با حرف « را » بیان می‌شود: مردم را عقیده چنین است. عقیده مردم چنین است.

یادآوری. با توجه به مطالب گذشته، حرف « را » در سه مورد بکار می‌رود:

- ۱- علامت مفعول بیواسطه است. کتاب را خریدم.
- ۲- بعد از مفعول بواسطه می‌آید: فقیهی پدر را گفت. (به پدر گفت).
- ۳- در مورد اضافه بکار می‌رود: « دیده را فائده آن است که دلبر بیند » (فائده دیده) در این مورد مضاف الیه قبل از مضاف ذکر می‌شود. مانند مثال بالا که « فائده » مضاف می‌باشد.

تعدد مضاف - تعدد مضاف الیه

ممکن است که مضاف متعدد و مضاف الیه یکی باشد:

« از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید »

« شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی »

در بیت اول کلمه « که » مضاف الیه برای « دست و زبان » می‌باشد. و در بیت

دوم کلمه «گرگ» مضاف الیه برای «دهان و دست» با واو عطف می باشد :

گاه مضاف یکی و مضاف الیه متعدد می باشد

« روز درماندگی و معزولی درد دل پیش دوستان آرند »

دو کلمه : « درماندگی - معزولی » مضاف الیه برای کلمه « روز » می باشند .

تتابع اضافات

هرگاه چند اضافه پشت سرهم واقع شوند ، تابع اضافات نامیده می شوند :

افکار مردم ایران « پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد »

- زبان در دهان ای خردمند چیست ؟ کلید در گنج صاحب هنر .

- صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه - بشکست عهد صحبت اهل طریق را

فائده اضافه این است که مضاف از مضاف الیه کسب تعریف یا تخصیص می کند یعنی اگر مضاف الیه معرفه باشد ، مضاف هم به واسطه نسبت یافتن به آن معرفه می شود . مردم ایران - دست من - پدر احمد - جلد این کتاب .

و اگر مضاف الیه نکره باشد، مضاف بواسطه نسبت به آن تخصیص پیدامی کند :

دست يك مرد (یعنی نه دست يك كودك يا يك زن) مردم كشوری (نه مردم يك ده يا يك شهر) .

اقسام اضافه

از لحاظ جهت و نوع نسبت ، اضافه دارای اقسامی است : اضافه تخصیصی

اضافه ملکی - اضافه بیانی - اضافه توضیحی - اضافه تشبیهی - اضافه استعاری .

۱ - اضافه تخصیصی . در این نوع اضافه منظور ، اختصاص یافتن مضاف به مضاف الیه می باشد : جلد کتاب ، برگ درخت . مردم ایران - عقاید ابوعلی سینا .

۲- اضافه ملکی . این نوع اضافه ملکیت را می رساند . یا ملکیت مضاف

را برای مضاف الیه - مانند: باغ احمد - کلاه پرویز - کتاب خسرو. و یا ملکیت مضاف الیه را برای مضاف مانند: صاحب اتومبیل - خداوندخانه در اضافه ملکیت مضاف باید قابل ملکیت و مضاف الیه قابل مالکیت باشند (یعنی انسان باشد) بنابراین اضافه دست داریوش - یا عقاید مردم ، اضافه ملکیت نیست زیرا دست و عقاید قابل ملکیت نیستند . (و در موردی که مضاف الیه ملک مضاف واقع می شود باید مضاف الیه قابل ملکیت و مضاف قابل مالکیت باشند .)

۳- اضافه بیانی و توضیحی : در این نوع اضافه یا نوع و جنس مضاف بوسیله مضاف الیه بیان می شود یا ابهام مضاف وسیله مضاف الیه رفع می گردد و توضیح داده می شود .

نوع اول : انگشتی طلا - ظرف نقره - سینی برنز .

نوع دوم : کتاب گلستان - ماهدی - روز شنبه - درخت سیب .

۴ - اضافه تشبیهی : در این نوع اضافه مضاف به مضاف الیه تشبیه می شود و یا مضاف الیه به مضاف مانند می گردد :

مثال نوع اول : قدسرو - پشت کمان - دندان مروارید - لب لعل .

مثال نوع دوم : تیرمژگان - فراش باد - مهدزمین - تنور شکم .

بطور کلی در تشبیه - چهارچیز وجود دارد که آنها را ارکان چهارگانه تشبیه

می گویند : مشبه - مشبه به - وجه شبه - ادات تشبیه .

مشبه یعنی کسی یا چیزی که تشبیه می شود. مشبه به یعنی کسی یا چیزی که به آن

تشبیه می شود وجه شبه عبارت است از نوع شباهتی که میان مشبه به و مشبه وجود دارد

و انگیزه تشبیه می باشد . و ادات تشبیه یعنی الفاظی که دلالت بر شباهت دارند از قبیل

مثل - چون - همچون - بسان ، و نظایر آنها ، در جمله : « قد بسان سرو است » مشبه

« قد » مشبه به « سرو » وجه شبه رسایی و بلندی و ادات تشبیه « بسان » می باشند لکن

در اضافه تشبیهی ، ادات تشبیه به کار نمی رود . « قدسرو » .

۵ - اضافه استعاری - در اضافه استعاری ، مضاف در معنی اصلی خود به کار

نمی رود : دست روزگار - چنگال مرگ - روی سخن - گوش هوش .

برای اضافه اقسام دیگری ذکر کرده اند :

اضافه‌ای که دلالت بر فرزندی مضاف برای مضاف‌الیه دارد : رستم زال - مسعود سعد . و در بعضی دستورها آن را اضافه بنوت ، و در بعضی دستورها آن را اضافه ابنی خواندند . ولی بهتر این است که آن را اضافه تخصیصی بنامیم .
اضافه اقترانی این نوع اضافه ، نزدیکی مضاف را به مضاف‌الیه می‌رساند و بگونه‌ای است که .. در واقع بیان حال می‌کند ، دست ادب - چشم حیا .

تمرین : نوع هریک از اضافه‌های زیر را تعیین کنید :

خاتم‌عقیق - مردم ایران - جام‌جم - روزشنبه - درخت‌بید - بزم بهرام - رزم
رستم - کمان‌آبرو - آندمس - انگشت دست - روزجنگ - نقدعمر - دست ادب .

صفت

یکی دیگر از اجزای جمله صفت است که نوعی دیگر از مکمل برای فاعل - مفعول - مسندالیه ، مسند می باشد . صفت دارای اقسام و احکام می باشد . اقسام آن در علم صرف (مربوط به تجزیه) ذکر می شود . ولی احکام آن که مربوط به ترکیب و نحو می باشد در این بخش شرح داده می شود :

صفت کلمه ای است که حالت و چگونگی - کسی یا چیزی را بیان می کند . و آن کس یا چیز را موصوف می نامند : روز روشن - شب تاریک - دست کج .
در این سه مثال کلمات : «روشن ، تاریک ، کج» صفت می باشند و کلمات : «روز ، شب ، دست» موصوفند .

صفت بعد از موصوف می آید: خواب نوشین - یار ناپایدار . گاه پیش از موصوف ذکر شود : «خردمند مردم هنرپر و ندوند» (مردم خردمند) . (پس آنگاه فرمود پرمایه شاه) (شاهنامه) (شاه پرمایه) .

علامت صفت و موصوف کسره است ، در آخر موصوف : و اگر موصوف به الف یا واو ختم شود حرف «ی» به آخر آن افزوده می شود . آهوی زیبا - نوای دلنواز - و در آخر موصوف که به (ه) غیر ملفوظ ختم می شود حرف ی کوچک (همزه) گذاشته می شود : نویسنده خوب .

فرق اضافه با صفت

اضافه و صفت از لحاظ ترکیب ظاهر شبیه یکدیگر می باشند چون علامت هر دو کسره می باشد . مردم ایران ، مردم خوب ، ولی در واقع باهم فرق دارند . چون

موصوف و صفت در واقع یکی می باشند زیرا وقتی می گوئیم «آب سرد» در خارج يك چیز می باشد ولی در باره «آب کوزه» چنین نیست زیرا کوزه و آب دو چیزند و بدینجهت است که می توانیم از موصوف و صفت يك جمله بسازیم ، مثلاً بگوئیم: «آب سرد است» در صورتی که از مضاف و مضاف الیه (در بیشتر اقسام آن) نمی توانیم جمله بسازیم یعنی صحیح نیست گفته شود: «آب کوزه است» .

تعدد موصوف و صفت

ممکن است برای يك موصوف صفات متعدد باشد که گاه آنها را باواو عطف پشت سر یکدیگر آورند پیران مجرب و کار آزموده باید که جوانان پاکدل و نوریسیده را به نیکي راه نمایند .

«باده باید تلخ و خوش و رنگین و روان» (فرخی)

و گاه صفات را با افزودن کسره به آخر صفات (جز صفت آخر) ذکر کنند :

«گفت: این گدای شوخ مبدرا که چندان نعمت به چندین مدت بر انداخت برانید»

«تنی چند مردان واقعه دیده جنگ آزموده بفرستادند» .

«باغ دیبا رخ پرند سلب لبگو گشت و لعبهاش عجب»

«یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه

حق جل و علا بردارد» .

هرگاه موصوف متعدد و صفت یکی باشد، موصوفها را باواو عطف می آورند!

«سرهنگ زاده ای را بر در سرای اغلمش دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی

زائدا لوصف داشت» .

«زائدا لوصف» صفت است برای کلمات: (عقل - کیاست - فهم - فراست).

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین

گر نغمه کند ورن کند دل بفرید

کلمه «شیرین» برای کلمات: «کام - دهان - لب» صفت می باشد .

صفت و مضاف و الیه

ممکن است برای يك اسم هر دو مکمل یعنی صفت و مضاف الیه آورده شود در این حالت ، صفت پیش از مضاف الیه ذکر می شود : مردم با استعداد ایران - افکار بزرگ دانشمندان - اندیشه های جدید ملت - ایزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را به هیبت حاکمان عادل و همت عالمان عامل تازمان قیامت در امان سلامت نگهدارد ذکر جمعیل سعدی که در افواه عوام افتاده .

(بدو گفتم که مشکى یا عبیری
که از بوى دلاویز تو مستم)
(بوى دلاویز تو) .

و به ندرت صفت مضاف بعد از مضاف الیه ذکر شود :
پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند
(گلستان)

«ناقص عقل» صفت «پسران» است ولی بعد از کلمه «وزیر» آمد .
اگر صفت چگونگی مضاف الیه را بیان کند پس از آن ذکر می شود :
مردم ایران قدیم را اندیشه های دانشمندان بزرگ .
یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد نزد من آورد» (گلستان)
کلمه «نامساعد» صفت است برای «روزگار» .
پسوند نکره یا وحدت در آخر موصوف یا صفت .
پسوند وحدت یا نکره (ی) گاه به آخر موصوف می پیوندد :
درویشی مستخاب الدعوه در بغداد پدید آمد .
گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست مخدومی به دستم
این طریقه میان قدما معمول بود .
و گاه به آخر صفت اضافه می گردد: اواز کودکی هوش سرشاری داشت - ابوعلی سینا مرد بزرگی بود .

این روش بیشتر در نوشته های امروز به چشم می خورد .
و گاه هم به آخر موصوف و هم آخر صفت اضافه می شود :

دید شخصی کاملی پر مایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای
ضمیر منفصل «من» موصوف می‌گردد
برای ضمیر منفصل «من» ممکن است صفت آورده شود ، در این صورت آخر
آن کسره می‌گیرد :

نه من خانم طبع ، عشق تو می‌ورزم و بس
که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست
(سعدی)
چند گویی که بداندیش و حسود عیب گویان من مسکینند

عدم مطابقت صفت با موصوف

در زبان فارسی صفت همیشه مفرد آورده می‌شود خواه موصوف آن مفرد
باشد، مانند : مرد دانا و خواه جمع باشد. مانند : مردان دانا- و خواه اسم جمع باشد،
مانند : مردم دانا .

آن پراز لاله های رنگارنگ وین پراز میوه های گوناگون
(گلستان)
لاله ها جمع . و رنگارنگ که صفت آن است مفرد و همچنین میوه ها و
گوناگون.

«مردان دلاور از کمینگاه بدرجستند و دست یکان یکان برکتف بستند» .

(گلستان)
و گاه به ندرت در نثر و نظم فارسی صفت را جمع آورده اند . در تاریخ بیهقی
آمده است « ... باز گردید دل مشغول مدارید ایشان باز گشتند سخت غمناک که
جوانان کار نادیدگان بودند . » کار نادیدگان صفت جوانان است و مطابق موصوف
جمع آورده شد

فردوسی می گوید :

شدند آن جوانان آزادگان بدست کسی ناسزا رایگان

البته این موارد بس نادر است و پیروی از آن درست نیست . لکن هرگاه صفت و موصوف هر دو از کلمات عربی باشند به پیروی از موصوف صفت راجع می آورند و آن را مقدم بر موصوف ذکر می کنند :

قدماء محققین و عظماء فلاسفه (به جای محققین قدماء و فلاسفه عظماء) وقتی موصوف کلمه عربی و مؤنث باشد ، صفت را مذکر باید آورد .

مرقومه شریف (به جای مرقومه شریفه) رقیمة عالی (به جای رقیمه عالیه) و حتی در نوشته های امروز دیده می شود که گاه برای موصوفی که کلمه فارسی است صفت مؤنث می آورند : نامه مربوطه . و این نادرست است و به جای آن « نامه مربوط » صحیح است .

و همچنین گاه برای جمع مکسر عربی که بر اشیاء دلالت دارد صفت مؤنث می آورند از قبیل اخبار مجعوله . افکار عالیه - بلاد معموره که به جای آن : اخبار مجعول - افکار عالی - بلاد معمور باید گفت :

صفت در جای موصوف

هرگاه صفت جای موصوف قرار گیرد گرچه از لحاظ تجزیه صفت است . یعنی از لحاظ نوع کلمه صفت شمرده می شود ولی از لحاظ ترکیب دیگر صفت نیست و مانند اسم دارای احکامی می باشد :

۱ - مانند اسم جمع بسته می شود : « بابدان یارگشت همسر لوط . (گلستان)

۲ - مانند اسم ، فاعل یا مسندالیه واقع می شود :

الف : « بیدل از بی نشان چه گوید باز » بیدل فاعل است برای : « گوید » .

ب : « عاشقان کشتگان معشوقند » کلمه « عاشقان » که از نوع صفت است

مسندالیه واقع شد .

۳ - مسند واقع می شود . خدا بزرگ است .

۴ - مفعول واقع می شود :

- الف : مفعول بیواسطه : پارسا بین که خرقه دربر کرد (پارسارا) .
- ب : مفعول بساواسطه : با فرومایه روزگار مبر ، کلمه « فرومایه » مفعول بیواسطه است .
- ۵- منادی واقع می شود : ای تهی دست رفته در بازار - ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خورداری . (گلستان)
- ۶- مضاف الیه واقع می شود :
- «پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است» . (گلستان)
- ۷- موصوف واقع می شود :
- سخنندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن
(گلستان)

قید

قید هم در نحو و هم در صرف (هم در ترکیب و هم در تجزیه) ذکر می شود. در نحو از آن جهت مورد بحث واقع می شود که جزئی از جمله است. وقتی می گویم: «امروز باران آمد» کلمه «امروز» در تشکیل این جمله سهم کلی دارد. یعنی زمان آمدن باران را بیان می کند. و در صرف بدان جهت از آن گفتگو می شود که نوعی از کلمه است. و از لحاظ ساختمان ممکن است بسیط یا مرکب باشد، مختص یا مشترک باشد. در این بخش به عنوان جزئی از اجزاء جمله شرح داده می شود.

تعریف قید

قید یا ظرف کلمه ای است که بر زمان، مکان یا کیفیت وقوع فعل دلالت نماید. و یا مفهوم کلمه دیگر را به نحوی از انحاء محدود می سازد، معلم امروز درس را خوب شرح داد. دو کلمه «امروز - خوب» از قیودند

که زمان و کیفیت شرح دادن را بیان می کنند .

قید ممکن است مفهوم صفت یا قیدی دیگر را محدود نماید :

پرویز جوان بسیار مؤدبی است . کلمه «بسیار» قید است برای «مؤدب» که صفت است .

انوشیروان بسیار تندرست می رود . کلمه «بسیار» قید است برای «تند» که آن نیز قید است .

قید از نظر نوع عمل خود دارای انواعی است : قید زمان - قید مکان - قید حالت - قید مقدار - قید ایجاب و تصدیق - قید نفی - قید شک و گمان - قید استثناء - قید شرط - قید تمنی و آرزو - قید تشبیه .

۱ - قید زمان . کلمه ای است که بر زمان وقوع فعل دلالت دارد . به این مثالها توجه کنید !

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

(سعدی)

امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک

مانند آستان درت مأمن رضا

(سعدی)

دو بامداد اگر آید کسی به خدمت شاه

سیم هر آینه در وی کند به لطف نگاه

(سعدی)

۲ - قید مکان . یعنی کلمه ای که بر مکان وقوع فعل دلالت دارد مانند : بالا -

پایین - چپ - راست - ایدر - اینجا - آنجا و نظایر آن به ابیات زیر توجه کنید :

سرو پای گیتی نیابم همی

چپ و راست هر سو بتابم همی

(فردوسی)

سرخویشتن گیر و ایدر مپای

ترازنده خواهم که مانی به جای

(فردوسی)

یادآوری . اسم هایی که بر زمان و مکان دلالت دارند و بعد از حرف اضافه واقع شوند ، بهتر است که آنها را مفعول بواسطه بدانیم :

فردوسی در قرن چهارم می زیست ، پیغمبر اسلام در مکه تولد یافت .
۳ - قید حالت . یعنی کلمه ای که بر کیفیت وقوع فعل یا حالت فاعل یا مفعول مقارن وقوع فعل دلالت دارد . از قبیل : تند - خوب - شادان - مردانه و نظایر آن .
چنانکه گفته شد ، این نوع کلمات گاه حالت وقوع فعل را بیان می کند .
مانند : پرویز خوب می نویسد - احمد تند حرف می زند .

کلمه «خوب» در جمله اول ، کیفیت «نوشتن» را بیان می کند و همچنین کلمه «تند» در جمله دوم حالت «حرف زدن» را شرح می دهد . در واقع می توانیم این دو جمله را بدینگونه تفسیر کنیم : نویسندگی پرویز خوب است ، حرف زدن احمد تند است . و گاه حالت فاعل یا مفعول را همزمان با وقوع فعل (نه کیفیت خود فعل را) بیان می کند . مانند : مسعود خوشحال پیش می آمد . یا مسعود را خوشحال دیدم .
در ابیات زیر توجه کنید :

توخوش خفته برهودج کاروان مهارشتر در کف ساروان
یعنی : توخوش خفته ای . کلمه «خوش» کیفیت فعل «خفتن» را بیان می کند .
اما در این بیت :

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به
کلمه «خفته» قید است برای «ظالم» که مفعول بیواسطه است . یعنی عمل دیدن من هنگامی بر «ظالم» واقع شد که او در حال خواب بود .
یادآوری . کلماتی که از قیود حالت شمرده می شوند ، از قبیل : خوب ، بد ، زشت ، زیبا - اگر حالت و کیفیت اسم را بیان کنند ، از صفات شمرده می شوند : مرد خوب . سخن بد .

۴ - قید کمیت یا مقدار ، کلماتی بر مقدار و اندازه دلالت دارند : بس - بسا - بسی - بیش - کم - بسیار - اندک زیاد و نظایر آن .

مانند :

ستمگر شدی برتن خویشتن بسی یادت آید ز گفتار من
نبینم همی یار با من کسی که بخروشدی زار بر من بسی
باید توجه داشت که بیشتر قیود مقدار نیز صفت واقع می شود : وقت کم -
کار زیاد :

۶ - قیود نفی ، یعنی کلماتی که بر نفی حکم دلالت دارند ، مانند : نه ، هیچ -
هرگز - بی - نی - بهیچوجه - اصلاً - ابداً و نظایر آن .
« گفتا : نه ، که بر حال ایشان رحمت می برم . گفتم ؛ نه ، که بر مال ایشان
حسرت می خوری » . گلستان)

مآئده از آسمان در می رسید بی صداع و بی فروخت و بی خرید
(مثنوی مولانا)

بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
فی گرت زخمی رسد آبی چو جنگ اندر خروش
۷ - قیود ترتیب . کلماتی که بر مرتبه دلالت دارند ، از قبیل : نخست - اول -
دوم (کلیه اعداد ترتیبی) دیگر - دو دیگر - سه دیگر !

نخست آدمی سیرتی پیشه کن پس آنگاه ملک خوئی اندیشه کن
(سعدی)

اول اندیشه وانگی گفتار پای بست آمده است و پس دیوار
(سعدی)

کلماتی از قبیل : اول ، نخست و سایر اعداد ترتیبی ممکن است صفت واقع
شوند : درس اول - روز نخست - طبقه هفتم .

۸ - قیدشک و تردید ، کلماتی که بر دو دلی و گمان دلالت دارند ، از قبیل :
شاید - گویا - گفتی .

«گویی در هر دو می نگریم که مصنف چه معنوه مردی باشد و مصنف چه مکروه کتابی : از چهار مقاله عروضی .

چنان آمد اسب و قباى سوار كه گفتى سمن داشت اندر کنار

(فردوسی)

۹ - قید استثناء . برای خارج کردن کلمه‌ای از حکم ماقبل و یا برای انحصار و اختصاص بکار می‌رود : مگر - جز - سوای - غیر - بغیر - الا ...

كنهكار باشد تن زیر دست مگر مردم پاك و یزدان پرست

(فردوسی)

جز نقد جان به دست ندارم شراب کو؟

كان نیز بر كرشمه ساقى كنم نثار

(حافظ)

۱۰ - قید شرط . از قبیل : هر گاه - هرگاه - چون - هر وقت .

صلح با دشمن اگر خواهی هر گاه كه ترا

عيب كنند در نظرش تحسین كن

(گلستان)

چون در آواز آمد آن بربط سرای كدخدا گفتم از بهر خدای

زیبقم در گوش كن تا نشنوم یا درم بگشای تابیر و نروم

(گلستان)

۱۱ - قید تمنی و آرزو : کلماتی که در مورد آرزو بکار می‌روند : کاش - کاشکی

آیا بود - ای کاش .

كاش آن به خشم رفته ما آشتی كنان

باز آمدی كه دیده مشتاق برد راست

(سعدی)

آنان كه خاك را به نظر كیمیا كنند آیا بود كه گوشه چشمی به ما كنند

(حافظ)

مرا کاشکی دیده گشتی تباه ندیدی بدین ستن کشانت به راه

(شاهنامه فردوسی)

۱۲ - قید تشبیه . کلماتی که در موقع تشبیه بکار می روند : اینگونه - بگونه -
چنین - چنان - بکردار - بسان برسان :

پراندیشه بنشست برسان - مست به کش کرده دست و سرافکنده پست

(فردوسی)

۱۳ - قید استفهام . برای پرسش بکار می رود . مانند : چگونه - چگونه - مگر -
چنان .

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب ، تخته بند تنم

(حافظ)

تمرین : در عبارات و ابیات زیر انواع قیود را تعیین کند :

۱ - مبین آن بی حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی

۲ - اگر صد سال گبر آتش فروزد به يك دم کاندرا واقتد بسوزد

عطف بیان

هرگاه اسم خاصی بعد از صفت یا صفاتی (لقب یا القابی) ذکر شود ، عطف بیان نامیده می شود :

در خبر است از سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد صلی الله علیه وسلم . کلمه «محمد» عطف بیان است. ... چون بندگان حضرت پادشاه عالم عادل ... انا بك ابو بكر سعد... در این جمله نیز کلمه «ابو بكر سعد» عطف بیان می باشد .

دانشمند بزرگ ابو علی سینا یکی از بزرگان علم و ادب شمرده می شود .
شاعر توانا فردوسی در نظم شاهنامه بسی رنج برد .

چند تمرین برای ترکیب :

۱ - یکی پر طمع پیش خوارزمشاه شنیدی که شد بامدادی پگاه
این بیت از دو جمله ساخته شد چون دوفعل دارد : (شنیدی - شد) و مقلوب است که مستقیم آن بدینگونه است .

شنیدی که یکی پر طمع بامدادی پگاه پیش خوارزمشاه شد .

۳ - صدف وار گوهر شناسان راز دهن جز به لؤلؤ نکردند بساز
اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است و پس دیوار

شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد
علی الصباح به روی توهر که برخیزد صباح روز سلامت برومسا باشد

آن نه من باشم که روز جنگ بینی پشت من آن منم گردد میان خاک و خون بینی سری
درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی مردی بر آید ز جای

بخش ۲ صرف

صرف درباره کلمه ، اقسام آن و دیگر گونیه‌های آن گفتگو می‌کند

تعریف کلمه

کلمه لفظی را می‌گویند که دارای معنی باشد . مانند : اسب - گفت - دانا
متشابه - متضاد - مترادف .

دو کلمه اگر در تلفظ مثل هم و در نوشتن و معنی مختلف باشند ، متشابه نامیده
می‌شوند مانند ! حور - هور . امل - عمل . خاستن - خواستن - خیش - خویش !
و اگر در تلفظ مختلف و در معنی ضد یکدیگر باشند ، متضاد نامیده می‌شوند !
آب - آتش - سرد - گرم - دوست - دشمن - بد خوب . و اگر در لفظ
مختلف و در معنی یکی باشند ، مترادف نامیده می‌شوند : نیک - خوب .

ترکیب :

یکی پرطمع : فاعل برای فعل « شد » (در اینجا به معنی رفت ، و تام می‌شد)

پیش : قید مکان (مضاف)

خوارزمشاه : مضاف الیه (نوع اژانه تخصیصی است)

شنیدی : فعل و فاعل

شد : فعل

بامدادی بگاه : قید زمان

۲- فراوان سخن باشد آکنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش

فراوان سخن : مستدالیه نصیحت : فاعل

باشد : فعلی ربطی نگیرد : فعل

اقسام کلمه

کلمه دارای اقسامی است که به ترتیب ذکر می‌شوند :

اسم

اسم کلمه‌ای است که برای نامیدن جاندار - چیز و حالت بکار می‌رود. مانند:
مرد . درخت - کوه - دشت . دانش - اندوه . برای اسم نیز انواع مختلف وجود دارد .

۱ - اسم ذات اسم معنی

چون معنی اسم خود بخود وجود داشته باشد ، اسم ذات نامیده می‌شود: سنگ
کوه - گوسفند - زن - کتاب .

مگر : قید استثناء

آکنده گوش : مسند

خמוש : مفعول بیواسطه

۳ - فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر ، که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده .

چهار جمله است :

الف فریب دشمن مخور فریب : مفعول بیواسطه (مضاف)

دشمن : مضاف الیه مخور فعل و فاعل .

ب - غرور دشمن مخر غرور : مفعول بیواسطه

دشمن مضاف الیه مخر : فعل و فاعل .

ج - که این دام زرق نهاده است .

که : حرف ربط دام : مفعول بیواسطه (مضاف)

این : فاعل زرق : مضاف الیه

نهاده است : فعل

د . آن دامن طمع گشاده :

آن : فاعل - دامن : مفعول بیواسطه . طمع ، مضاف الیه

گشاده (کشاد است) فعل .

و اگر مستقلا موجود نباشد، اسم معنی است : اندوه شادی - خوشی-دانش راستی .

۲ - اسم عام - اسم خاص

اسم عام یا اسم جنس، اسمی است که مفهوم آن قابل تطبیق بر افراد زیادی باشد: نامه - مرد - شهر - درخت - دبیرستان - دانشکده .
اسم خاص یا علم اسمی است که بر یک فرد یا یک چیز یا جای معینی دلالت کند تهران - خسرو - بزرگمهر .
کلیه اسمهای افراد انسان ، اسم کشورها - شهرها اسم خاص یا علم می باشند.

۳ - اسم جامد - اسم مشتق

اسم جامد آن است که از اصل و ریشه ای گرفته نشود: آب - سنگ - خاک - زمین .
اسم مشتق آن است که از اصل و ریشه ای گرفته شود : دانش - گفتار که از «دان» و «گفت» گرفته شدند .

اقسام اسم مشتق

از اقسام اسم مشتق ، اسم مصدر و اسم آلت می باشند :
الف . اسم مصدر ، اسمی است که حاصل معنی مصدر را برساند. و دارای پنج نشانه می باشد اول حرف «ش» به آخر فعل امر : کوشش - بینش (کوش + ش - بین + ش) دوم - ، حرف (ه) به آخر فعل امر : ناله - مویه (نال و موی + ه) سیم ،
ار به آخر سوم شخصی ماضی مطلق (یا مصدر مخفف)
گفتار - رفتار (گفت - رفت + ار) چهارم حرف (ی) به آخر صفت : خرمی
تندرستی .

یادآوری - اگر کلمه به (ه) غیر ملفوظ ختم شود ، هنگام پیوستن (ی) حرف

(ه) به حرف (گ) تبدیل می شود : آهسته - نویسنده که پس از الحاق (ی) به صورت های آهستگی و نویسندگی در می آیند .

یادآوری ۲- اگر کلمه به الف با و ختم شود پیش از (ی) مصدری بای کوچک اضافه می شود . دانا - دانایی - دورو دورویی به آخر بعضی اسمها که معنی صفتی از آن استفاده می شود ، (ی) مصدری افزوده می شود مرد - مردی - سک - سگی
کریمان جان فدای دوست کردند سگی بگذار ماهم مردمانیم
(مولانا)

گاه به آخر برخی افعال نیز (ی) مصدری اضافه می شود . هست - نیست هستی - نیستی .

پنجم - حرف الف به آخر بعضی فعلهای امر یا صفات : چرا (چر ، فعل امر) درازا - پهنا (دراز - پهن - از صفات)
ب - اسم آلت . یعنی اسمی که برابر زار کار دلالت دارد . نشانه آن (ه) غیر ملفوظ است به آخر فعل امر : گیره (گیر + ه) تابه (تاب + ه) آتش زنه (آتش زن + ه)

۴ - مفرد - جمع - اسم جمع

اسم مفرد، اسمی است که بر يك فرد یا يك چیز دلالت کند : كودك - نامه - دریا . جمع آن است که با افزودن علامت مخصوص بر بیش از یکی (دو و بالاتر) دلالت کند .

علامت جمع در فارسی عبارت است از : انوها . مانند : مردان - کتابها جانداران را با انوها جمع می بندند : گوسفندان - گوسفندها - مردان - مردها . و غیر جاندار با ها جمع بسته می شود : کوهها - زمینها - ولی کلماتی از قبیل : سخن گناه - سوگند - روزگار - جویبار - روز - شب - غمهم باها و هم با ان جمع بسته می شوند : سخنان - سخنها - گناهان - گناهها . بیشتر اعضای زوج بدن مانند : بازو چشم - لب - رخ - انگشت - ابرو - مژه . نیز با هر دو علامت جمع بسته می شوند

چشمان - لبان - چشمها - لبها و لی گوش - پا و نظایر آن فقط باها جمع بسته می شوند
 و سر اگر مقصود عضو بدن باشد فقط باها جمع بسته میشود : سرها و اگر به معنی
 رئیس و بزرگ باشد جمع آن فقط با ان می باشد : سران کشورها .
 یادآوری ۱ کلماتی که به (ه) غیر ملفوظ ختم می شوند اگر با (ان) جمع بسته شوند
 حرف (ه) به «گ» تبدیل می شود . بنده - بندگان - مورچه - مورچگان .

جمهای عربی

تعداد زیادی از جمهای عربی در فارسی وجود دارد که شناختن و دانستن آنها
 ضروریست .

در عربی میان مفرد و جمع فاصله ای وجود دارد که مثنی یا تثنیه نامیده می شود
 و آن کلمه ای است که فقط بر دو فرد یا دو چیز دلالت دارد و نشانه آن الف ساکن و نون
 (ان) و یاء ساکن و نون (ین) است (حرف قبل از یاء ساکن مفتوح است) و چند کلمه
 مثنی که در فارسی استعمال می شوند ، بان نشانه دوم بکار می روند ، والدین - ابوین
 مجلسین - اثنین .

جمع عربی دو گونه است : سالم و مکسر

الف - جمع سالم، آن است که بی آنکه ساختمان مفرد آن (تغییر یابد، علامت
 جمع به آخر آن اضافه شود. علامتهای جمع سالم عبارتند از : واو ساکن و نون (ون)
 و یاء ساکن و نون (ین) (حرف قبل از یاء مکسور است و «ات». مانند: ملیون - روحانیون
 افراطیون . معلمین - محسنات - احترامات .

ب - جمع مکسر . آن است که با تغییر یافتن ساختمان مفرد (تغییر حرکتها یا
 حروف) بدست می آید: مانند : امور جمع امر . جمع مکتسره دارای علامت مخصوص
 نیست ولی دارای اوزان خاصی است که ذکر آنها موجب اطالۀ کلام خواهد بود
 فقط به ذکر چند مثال قناعت می شود :

اشیاء (جمع شیئی) علماء (جمع عالم) اطباء (جمع طبیب) حکام (جمع حاکم)
 حکم (جمع حکمت) اقارب (جمع اقرب) حقوق (جمع حق)
 یادآوری. بکاربردن جمعهای عربی در زبان فارسی بسیار متداول است اما باید
 به این نکته توجه داشت که کلمه باید عربی باشد. و از جمع بستن کلمات غیر عربی
 باعلامتهای جمع عربی پرهیز باید کرد. یعنی از بکاربردن جمعهایی از قبیل: گزارشات
 نمایشات، تلگرافات، پاکات و نظایر آنها باید خودداری شود.
 اسم جمع، و آن کلمه‌ای است که به ظاهر مفرد است یعنی علامت جمع ندارد
 ولی از لحاظ معنی جمع است، مانند: رمه - دسته - سپاه - گروه - مردم.
 تعدادی از اسم جمعهای عربی نیز بکار رفته‌اند: خلق - طائفه - اهل - قوم
 و نظایر آنها.

یادآوری. اسم جمع خواه فارسی باشد و خواه عربی ممکن است دوباره جمع
 بسته شود: دسته‌ها - مردمان - طائفه‌ها (طوائف).

۵ - نکره - معرفه

نکره اسمی است که نزد مخاطب ناشناخته و نامعین باشد، مانند: مردی - کتابی
 نشانه‌های نکره بدین شرح می‌باشد:
 الف: پسوند (ی) در آخر اسم: پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری
 اشارت کرد.

(گلستان)

ب. يك - پیش از اسم. يك شب تأمل ایام گذشته می‌کردم.

(گلستان)

ج. یکی - پیش از اسم: یکی گربه در خانه زال بود.

(سعدی)

گاه اسم نکره بعد از «یکی» حذف می‌شود.

یکی بر سر شاخوبن می‌برید خداوند بستان نظر کرد و دید

(سعدی)

معرفه به اسمی گفته می‌شود که به گونه‌ای برای مخاطب معین و شناخته شده باشد. این شناخت ممکن است به گونه‌های مختلف بوجود آید :

۱ - از این راه که اسمی به فردی خاص باجایی معین اختصاص یابد. مانند :
فریدون - انوشیروان - فردوسی - تهران - شیراز :

۲ - با اشاره برای مخاطب و شنونده مشخص شود : این خانه ، آن کتاب

۳ - به یکی از دو نوع معرفه مذکور اضافه شود شاهنامه فردوسی - عدل
انوشیروان - هیکل این مرد . کتاب آن کودک .

۴ - به ضمیری اضافه گردد : دوست من - برادرتو - کتابش .

۵ - برنوع و جنس دلالت کند : شتر از اسب نیرومندتر است .

بطور کلی هر اسمی که دارای نشانه نکره نباشد باید آنرا معرفه دانست

۶ - بسیط مرکب

اسم بسیط یا ساده آن است که دارای يك جزء باشد . دست - کلاه - خاك .
مرکب آن است که از دو جزء یا بیشتر درست شود ، مانند کتابخانه - شتر
گاوپلنگ اسم مرکب به لحاظ اجزای تشکیل دهند خودداری انواع زیر می‌باشد :

۱ - مرکب ازدو اسم : گلخانه ، نیشکر - آبرو .

۲ - مرکب از اسم و صفت : نوروز - سفیدرود .

۳ - از اسم و مصدر مرخم : دستبرد - خوش آمد .

۴ - از اسم و اسم مفعول مرخم : سرنوشت . ره آورد .

۵ - از صفت و فعل امر : شادباش

۶ - از دو فعل : گیرودار

۷ - از دو مصدر مخفف : آمد و رفت

۸ - از پیشاوند (ب) و اسم : بدست (به معنی و جب)

۹ - از اسم و پساوند : دانشگاه - کوهسار - گلزار - جویبار - دانشکده - گلستان - تندیس

۱۰ - از عدد و اسم - دوراه - چهارپا .

چگونگی ترکیب

ترکیب کلمات گاه خود بخود و بی واسطه بعمل می آید - مانند : دستگیره رودخانه . و گاه با افزودن حرفی مانند : (الف) یا (و) بوجود می پیوندد مانند : تکاپو - رستاخیز - زناشویی - دادوستد - رفت و آمد . و گاه با حذف کسره مضاف : پدرزن - سرمایه .

در اسم مرکب ، علامت جمع همیشه به جزء آخر می پیوند : سرمایه ها کارخانه ها .

۷ - اسم مصغر

مصغر اسمی است که بر کوچکی دلالت دارد . و نشانه های آن عبارتند از : الف . کاف ساکن (ك) در آخر اسم . مرد مردك زنك گاهی (ه) غیر ملفوظ نیز بعد از کاف تصغیر اضافه می شود : مردكه زنكه . اگر اسم به (ه) غیر ملفوظ ختم گردد ، در موقع تصغیر ، (ه) به (گ) تبدیل می شود : جوجه ، جوجگلك .

ب . «چه» به آخر اسم : باغچه دفترچه .

ج . واوساکن (و) به آخر اسم : پسرو یارو .

در تجزیه اسم قسمت های زیر باید نوشته شود :

۲ - ذات است یا معنی ۲ - عام است یا خاص ۳ - جامد است یا مشتق . (نوع

مشتق یعنی اسم مصدر یا اسم آلت مشخص شود) ۴ - مفرد است یا جمع . ۵ - معرفه است یا نکره . ۶ - بسیط است یا مرکب .

اگر اسم مصغر باشد ، باید ذکر گردد .

صفت

صفت کلمه‌ای است که بر حالت و چگونگی اسم دلالت می‌کند و چنین اسمی را موصوف گویند : خداوند بزرگ - برگ سبز - مرد خردمند .
صفت از لحاظ ساختمان و لفظ دارای این اقسام است : جامد - مشتق - بسیط مرکب - نسبی .
و از لحاظ معنی یا مطلق است و یا تفضیلی و یا عالی .

انواع صفت

۱ - جامد . صفت جامد یا سماعی آن است که از کلمه دیگر ساخته و گرفته نشود مانند : خوب - بد - گرم - سرد - خوش .
صفت جامد ، بعضی دارای معنی فاعلی می‌باشند : از قبیل : نیک - گرم - سرد تند - کند - خرم - شاد و نظیر آن .
بعضی دیگر دارای معنی مفعولی می‌باشند ، مانند : پنهان . آباد . تباه
۲ - صفت مشتق ، و آن صفتی است که از کلمه دیگر گرفته شود . مانند : دانا (دان + ا) گوینده (گوی + نده) . صفت مشتق به دو گونه است ، فاعلی و مفعولی
صفت فاعلی - یعنی صفتی که برکننده کار یا دارنده حالتی دلالت دارد و دارای نشانه های زیر است :

الف . «نده» در آخر فعل امر : گوینده . شنونده
ب . «ان» ، در آخر فعل امر : خندان - گویان - وگاه به آخر صفت دیگر می‌پیوندد : شادان .
این دو صفت فاعلی را معمولاً اسم فاعل می‌نامند . اسم فاعل اگر با کلمه دیگر مرکب شود علامت «نده» از آخر آن حذف می‌شود :
جنگجوی - جهان آفرین - دانش آموز (جنگجوینده - جهان آفریننده دانش آموزنده)

ج - «الف» در آخر فعل امر: دانا - جو یا این نوع صفت فاعلی را صفت مشبیه می‌گویند که بر لزوم و دوام دلالت دارد .

توجه «الف» در آخر فعل امر گاهی پسوند لیافت است : خوانا .
د- «گار» (۱) در آخر فعل امر. مانند : آموزگار- آمرزگار (۲) در آخر سوم شخصی ماضی مطلق ، مانند : آفریدگار - پروردگار .

ه - «کار» (۱) به آخر اسم معنی : ستمکار - خدمتکار (۲) به آخر اسم ذات مانند : آهنکار .

و - «گر» (۱) به آخر اسم معنی، مانند : کارگر - ستمگر (۲) به آخر اسم ذات مانند. آهنگر - درودگر (درود به معنی : خوب، تخته و درخت است) (۳) به آخر سوم شخص ماضی مطلق : مانند : رفتگر . (۴) به آخر فعل امر ، مانند : توانگر .

ز - «ار» (۱) به آخر فعل امر ، مانند : پرستار . (۲) به آخر سوم شخص ماضی مطلق ، مانند : گرفتار خریدار - خواستار . صفاتی که با این چهار نشانه ساخته شود در اصطلاح «صنیعه مبالغه» نامیده می‌شوند .

صفت مفعولی یا اسم مفعول و آن بر شخصی یا چیزی دلالت می‌کند که فعل بر آن واقع شده باشد . مانند : افروخته (افروخت + ه) رمیده (رمید + ه) .

اسم مفعول چون با کلمه دیگر مرکب شود ، گاهی حرف «ه» از آخر آن حذف می‌شود مانند : نازپرورد (ناز پروده) خداداد (خداداده)

صفات مشتق عربی

انواع صفات عربی که در فارسی بکار می‌روند عبارتند از : اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبیه - صیغهٔ مبالغه - اسم تفضیل .

الف - اسم فاعل

اسم فاعل در عربی دو وزن دارد : (۱) فاعل . مانند : طالب - ضارب - عامل و اصف . اگر حرف آخر کلمه یکی از حروف عله «و» یا «ی» باشد ، اسم فاعل بروزن «فاعی» می‌آید . مانند . حاکمی - قاضی - عاصی - کافی . (۲) وزن دیگر اسم فاعل چنین است که با میم مضموم شروع می‌شود و حرف قبل از آخر مکسور می‌گردد : مشفق معلم - مکتشف . مستخرج - متحد - منصرف . و اگر حرف وسط یکی از حروف عله «و» یا «ی» باشد ، حرف قبل از آخر اغلب یای ساکن می‌باشد . مانند : مفید مستفید - مقیم - مجیب .

ب - اسم مفعول

اسم مفعول نیز دارای دو وزن است . (۱) وزن مفعول . مانند : مضروب - مشغول مسرور - منظور - حرف آخر کلمه یکی از حروف عله «و» یا «ی» باشد .
اسم مفعول گاهی بروزن «مفعو» و گاه بروزن «مفعی» می‌آید : مدعو - معفو مرضی - منفی - اگر حرف وسط (حرف ماقبل آخر) حرف عله «و» باشد ، اسم مفعول آن بروزن «مفول» می‌آید : ملوم - مقول . مشوب . و اگر حرف وسط (حرف ماقبل آخر) حرف عله (ی) باشد ، اسم مفعول بروزن «مفیل» می‌آید مفیب - مبیع .
(۲) وزن دوم اسم مفعول چنین است که با حرف میم مضموم شروع می‌شود و حرف قبل از آخر مفتوح است . مصرح . مفتنم . منتخب . و اگر حرف وسط (حرف قبل از آخر) یکی از حروف عله «و» یا «ی» باشد ، حرف قبل از آخر الف ساکن خواهد بود : مجاز - مستفاد .

ج - صفت مشبیه

معروفترین اوزان صفت مشبیه « بدین قرارند : (۱) فعلیل مانند : شریف حکیم - ضعیف قوی - الیم - کفیل - وکیل (۲) فعل (به فتح اول و سکون دوم) مانند : صعب - سهل ، (۳) فعل (به فتح اول و دوم) مانند : حسن - حکم) به معنی داور (۴) فعل (به فتح اول و کسر دوم با تشدید آن) مانند : سید - لین - جید .
صفت مشبیه گاه معنی فاعلی دارد مثل علیم (دانا) و گاه معنی مفعولی دارد مثل شهید (شهادت یافته) .

د - صیغه مبالغه

صیغه مبالغه که بر کثرت و بسیاری وقوع فعل از فاعل دلالت دارد دارای اوزانی است و معروفترین آنها عبارتند از : « ۱ » فعال (به فتح اول و تشدید دوم) مانند علام دانا (این وزن نیز بردارنده شغل و حرفه دلالت می کند . مانند : خباز (نانوا) حداد آهنگر . بناء (سازنده) « ۲ » فاعول (به فتح اول و ضم دوم) مانند ، اکول (یعنی : شکم باره و پرخور) « ۳ » فعلیل (به کسر اول و تشدید و کسر دوم) مانند شریر (یعنی بسیار بدکار) صدیق (یعنی بسیار راستگو)

ه - اسم تفضیل

اسم تفضیل که بر برتری فردی بر فرد یا افراد دیگر دلالت دارد ، دارای دو وزن می باشد افعول و فعلی مانند : اکبر و کبری - اصغر . صغری
۳ - صفت بسیط ، و آن صفتی است که از يك جزء (يك كلمه) ساخته شود :
نرم - درشت - زشت - بد .

۴ - صفت مرکب یا ترکیبی

صفت مرکب یا ترکیبی یعنی صفتی که از دو جزء یا بیشتر ساخته شود . چیره - دست - گلرخ . صفت مرکب از لحاظ نوع اجزاء خود دارای اقسام زیر می باشد .
(۱) از دو اسم : سنگدل . گلچهره . سروقد « ۲ » از اسم و صفت : سرمست دلتنگ (یا تنگدل) خوش زبان - نیک رفتار . دلخسته . « ۳ » از حرف « ب » وصفی و اسم : بهوش - بنام - بکام - بخرد . « ۴ » از حرف « با » و اسم : باهوش - با ادب « ۵ » از حرف « بی » و اسم : بیکار - بی ادب . « ۶ » از حرف « نا » و اسم یا اسم مفعول یا

يك صفت ديگر ، يا فعل امر : ناكام . ناآزموده - نادرست - نادان «۷» از تركيب دو اسم و حرف «ب» : دست سينه - نيزه بدست . ۸- از تركيب اسم بايكي از پساوندهاى مند - ومند - ور - (به فتح واو ياسكون آن وضمه ماقبل) . بان . گين - ناك - آكين گون - گونه - وش (فش) فام - سار - سير . يار . و (واوساكن ماقبل مضموم) مانند : دردمند - تنومند - دانشور - رنجور - مهربان - غمگين - اندوهناك زهر آگين - نيلگون - گلگونه پريوش - شيرقش - لعل فام - خاكسار - گرمسير بختيار - ترسو .

۹ - از تركيب عدد و اسم : دودل - يك زبان .

۱۰- از تركيب پيشاوندهاى : فرو - فربا اسم يا فعل : فروزان - فرزانه - فرومايه .

۱۱ - از تركيب پيشاوند «هم» با اسم : همكار . يا با فعل امر : همنشين .

۵ - صفت نسبى

صفت نسبى براى نسبت به شخص يا چيز يا محل بكار مى رود . مانند : منوچهرى دامغانى - خانه گلى . پساوندهاى مخصوص صفت نسبى عبارت است از : ۱ - «ى» در آخر كلمه . مانند : شهرى - زمينى . اگر كلمه به الف يا واو ختم گردد ، پيش از ياي نسبت ، ياي كوچك افزوده مى شود . مثل : هوا - هوايى - روستا - روستايى . ابرقو - ابرقوئى و هرگاه كلمه به هاى غير ملفوظ ختم گردد ، هادر موقع نسبت به كاف تبديل مى شود . مانند : خانه - باره خانگى . بارگى . و در نسبت به ساوه ، ساوجى گفته مى شود كه در اصل ساوگى بوده است . و در بعضى كلمات مختوم به «ه» غير ملفوظ موقع پيوستن ياي نسبت ، حرف (ه) به «و» تبديل مى شود . مانند : گنج - گنجوى ، فرانسه - فرانسوى . و همچنين برخى اسامى شهرها كه به «ى» ساكن ختم مى شوند پيش از «ى» نسبت حرف واو اضافه مى شود . سارى - ساروى - دهلى - دهلوى .

۲ - ين - ينه : ظرف مسين . لباس پشمينه .

۳ - «گان» : جشن مهرگان - مرد بازرگان . (بازرگان)

۴ - «ه» كودك پنجساله . كاردوروزه .

صفات : مطلق - تفضیلی - عالی

هر يك از صفت‌های مذکور (جامد - مشتق ، مرکب ...) ممکن است مطلق یا تفضیلی و یا عالی باشد .

الف . مطلق یا ساده . اگر به آخر صفتی پسوند «تر» یا «ترین» نباشد، صفت مطلق یا ساده است : خدای دانا - مردم هوشمند . و صفتی که با پسوند «تر» ذکر شود تفضیلی نامیده می‌شود و مفاد آن ترجیح و برتری دادن موصوفی است بر موصوف دیگر که در اصل صفت با یکدیگر شریکند . صفت تفضیلی دارای مکملی است که با «از» یا «که» آورده می‌شود :

الف . با «از» خرد از مال سودمندتر است .

ب . با «که» سیرت خوب پسندیده‌تر که صورت زیبا .

ج . صفت عالی . صفتی است که با پسوند «ترین» آورده می‌شود . اگر به کلمه بعد از خود اضافه‌شود ، آن کلمه جمع باید باشد : فردوسی بزرگترین شعرای ایران است . و اگر اضافه نشود ، کلمه مفرد ذکر می‌شود : تواناترین . مرد .

و گاه لفظ «ین» از آخر آن حذف می‌شود ، در این حالت حرف «ر» باید مکسور شود : فاضلتر اطباء آن است که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت نماید .

تجزیه صفت

صفت بدین گونه تجزیه می‌شود :

جامد است یا مشتق (نوع مشتق - فاعلی ، یا مفعولی)

بسیط است یا مرکب (نوع مرکب تعیین شود)

نسبی است ؟

مطلق - یا تفضیلی یا عالی است ؟

فعل

فعل کلمه‌ای است که بر وقوع کاری یا پیدایی حالتی در یکی از زمان‌های گذشته یا حال یا آینده دلالت نماید و یا انجام کار یا نفی آن طلب شود .

اشخاص در فعل

فعل احتیاج به فاعل (یا نایب فاعل) دارد زیرا تا انجام‌دهنده و صادرکننده (یا کلمه‌ای که جای آن قرار گیرد) ، نباشد ، فعل تحقق پیدا نمی‌کند . فاعل یا خود گوینده است آنرا اول شخص یا متکلم می‌گویند و یا شنونده است آنرا دوم شخص یا مخاطب می‌گویند یا فرد یا چیز دیگر است آن را سوم شخص یا غایب می‌نامند . و هیرك از آنها یا مفرد و یا جمع است بنابراین برای فعل شش شخص وجود دارد:

مفرد : می‌گویم	}	الف : اول شخص یا متکلم
جمع : می‌گوییم		

مفرد : می‌گویی	}	ب : دوم شخص یا مخاطب
جمع : می‌گویید		

مفرد : می‌گوید	}	ج : سوم شخص یا غایب
جمع : می‌گویند		

فعل از لحاظ زمان

فعل از لحاظ زمان ، ماضی است یا مضارع یا مستقبل .

فعل ماضی

ماضی فعلی است که بروقوع کار یا پیدایی حالتی در گذشته دلالت کند و دارای این اقسام است : مطلق - استمراری - نقلی - التزامی . بعید .
۱ - ماضی مطلق یا ساده بروقوع کار یا پیدایی حالتی در زمان گذشته دلالت می کند خواه گذشته دور یا نزدیک به حال باشد : برادرم سال گذشته به فرانسه رفت و دیروز بازگشت .

برای ساختن ماضی مطلق ضمایر متصل فاعلی : «م - یم - ی - ید - ند» را به ریشه ماضی مورد نظر (یعنی کلمه ای که بعد از برداشتن نون مصدر بدست می آید) می افزایند . فقط صیغه سوم شخص مفرد دارای ضمیر «د» نمی باشد .
صرف ماضی مطلق از مصدر گفتن :

گفتم	}	مفرد
گفتیم		اول شخص
گفتی	}	مفرد
گفتید		دوم شخص
گفت	}	مفرد
گفتند		سوم شخص

۲ - ماضی استمراری با افزودن لفظ «می» به اول ماضی مطلق ساخته می شود
صرف ماضی استمراری از مصدر گفتن .

مفرد	می گفتم	} اول شخص
جمع	می گفتیم	

مفرد	می گفتی	} دوم شخص
جمع	می گفتید	

مفرد	می گفت	} سوم شخص
جمع	می گفتند	

نوعی دیگر از ماضی استمراری وجود داشت که با افزودن «ی» به آخر ماضی مطلق ساخته می شد . مثال : گفتمی - گفتیمی - گفتی (او) گفتندی .

این نوع ماضی استمراری در سابق بیشتر بکار می رفت .

ماضی استمراری بیشتر در این موارد بکار می رود :

الف : در موردی که بخواهیم وقوع فعل را در گذشته به نحو مستمر بیان کنیم .

مثال : سال گذشته هر جمعه کوه پیمایی می کردم .

ب : در موردی که در گذشته آن قدر ادامه یافته باشد که فعل دیگری انجام

گردد :

دیشب کتاب می خواندم که خبر ورود پرویز به من رسید .

ج : برای بیان آرزوی وقوع فعل در گذشته بکار می رود :

کاش پارسال در امتحانات دانشگاه موفق می شدم :

۳ - ماضی نقلی : این نوع ماضی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر با

صیغه‌های ام - ایم - ای - اید - است - اند که مخفف : استم - استیم - استی - استید - استند ، می‌باشند بدست می‌آید .
 صرف ماضی نقلی از مصدر گفتن

مفرد	گفته‌ام	} اول شخص
جمع	گفته‌ایم	

مفرد	گفته‌ای	} دوم شخص
جمع	گفته‌اید	

مفرد	گفته‌است	} سوم شخص
جمع	گفته‌اند	

گاه فعل معین «است» ... بدون تخفیف بکار می‌رود :

آن شنیدستم که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
 (سعدی)

ماضی نقلی هر گاه در آن معنی حدوث باشد دلالت بر کاری می‌کند که کاملاً گذشته است : پرویز رفته است . این مطلب را گفته‌ام . و اگر در آن ثبوت باشد دلالت بر کاری می‌کند که کاملاً نگذشته است :

دانش آموزان در کلاس نشسته‌اند . داریوش در اتاق خوابیده است .

۴ - ماضی التزامی . این ماضی از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر و

صیغه‌های : باشم - باشیم - باشی باشید - باشد - باشند . بدست می‌آید .

مفرد	گفته باشم	اول شخص
جمع	گفته باشیم	
مفرد	گفته باشی	دوم شخص
جمع	گفته باشید	
مفرد	گفته باشد	سوم شخص
جمع	گفته باشند	

ماضی التزامی بیشتر در موارد شك و تردید یا شرط یا آرزو بکار می رود :
 شاید نوشته باشم . اگر گفته باشد . کاش رسیده باشد .
 ۵ - ماضی بعید . از ترکیب اسم مفعول فعل مورد نظر و صیغه های : بودم -
 بودیم - بودی - بودید - بود - بودند ، ساخته می شود .

مفرد	گفته بودم	اول شخص
جمع	گفته بودیم	
مفرد	گفته بودی	دوم شخص
جمع	گفته بودید	
مفرد	گفته بود	سوم شخص
جمع	گفته بودند	

ماضی بعید گاه بوقوع فعل در گذشته دور دلالت می کند : جمشید این کتاب
 راده سال پیش نوشته بود .

و گاه بروقوع کاری مقدم بر کار دیگر دلالت می کند : وقتی به منزل رسیدم
آفتاب غروب کرده بود .
و گاه در مورد آرزو و تمنی بکار رود . کاش این مطلب را گفته بودم .

فعل مضارع

فعل مضارع بروقوع کار یا پیدایی حالتی در زمان حال یا آینده دلالت می کند .
و دونوع است ، التزامی ، و اخباری .

الف . مضارع التزامی . در مورد شك و تردید یا شرط و یادرمورد آرزو بکار
می رود و با اضافه شدن ضمائر فاعل متصل به ریشه امر ساخته می شود .

مفرد	روم	} اول شخص
جمع	رویم	

مفرد	روی	} دوم شخص
جمع	روید	

مفرد	رود	} سوم شخص
جمع	روند	

و گاه بای تاکید به اول آن اضافه می شود : بگویم . بگوییم ...
ب مضارع اخباری . درمورد خبردادن و قطع بکار می رود ! و با اضافه شدن
لفظ «می» به اول مضارع التزامی بدست می آید .

مفرد	می گویم	} اول شخص
جمع	می گوییم	

مفرد می‌گویی } دوم شخص
جمع می‌گویید }

مفرد می‌گوید } سوم شخص
جمع می‌گویند }

گاه لفظ «می» از اول مضارع اخباری حذف می‌گردد. و به صورت مضارع التزامی آورده می‌شود ولی در واقع اخباری است :

«پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است.» (نمی‌گیرد)

فعل مستقبل

فعل مستقبل بروقوع کار در زمان آینده دلالت می‌کند :

«پرویز فردا به مسافرت خواهد رفت»

و از ترکیب صیغه‌های مضارع التزامی «خواستن» با مصدر مخم بدست می‌آید

مفرد خواهم گفت } اول شخص
جمع خواهیم گفت }

مفرد خواهی گفت } دوم شخص
جمع خواهید گفت }

مفرد خواهد رفت } سوم شخص
جمع خواهند رفت }

جزء دوم مستقبل گاه مصدر کامل آورده می‌شود :

خواهم گفتن ...

خواهم شدن به بستان چون غنچه بال دل تنگ

وانجا به نیک نامی پیراهنی دریدن

حافظ

فعل امر

فعل امر بر طلب وقوع فعل یا نفی آن دلالت دارد و مانند افعال دیگر دارای شش صیغه است ولی اول شخص مفرد آن مورد استعمال ندارد و جز دوم شخص مفرد باقی صیغه های آن مانند مضارع التزامی صرف می شود :

اول شخص	مفرد } جمع {	برویم (رویم)
دوم شخص	مفرد } جمع {	برو (رو) بروید (روید)
سوم شخص	مفرد } جمع {	برود (رود) بروند (روند)

گاه دوم شخص مفرد امر بالفعل «می» آورده می شود :

آرزو می خواهی که اندازه خواه برنتابد کهوه رایک بسرگت گاه
(مولانا)

اگر نفی فعل طلب شود ، نهی نامیده می شود و در قدیم بیشتر بسامیم مفتوح ساخته می شد : مرو . ولی امروز بانون مفتوح ساخته می شود : نرو

وجوه افعال

ممکن است فعل به صورتها و گونه های مختلف بکار روند ، یعنی به صورت خبر دادن یا طلب یا شرط ... ذکر شود : این صورتهای مختلف را «وجوه» می گویند و شش نوع است : وجه اخباری - وجه التزامی - وجه شرطی - وجه امری - وجه وصفی - وجه مصدری .

۱- وجه اخباری - آن است که وقوع فعل را بطور قطع و یقین در گذشته یا حال

یا آینده خبر دهد: فردوسی شاهنامه را بنظم آورد فردا امتحانات آغاز می شود. چند روز دیگر به مسافرت خواهم رفت .

۲- وجه التزامی- آن است که وقوع فعل را به طریق شك و تردید یا تمنی و آرزو بیان کند و چون تابع جمله یا کلمه دیگر است، آن را وجه مطیعی نیز می گویند. شاید رسیده باشد، کاش موفق بشود .

۳- وجه شرطی . آن است که وقوع فعل به صورت شرط بیان شود . و بیشتر بعد از کلمه شرط آورده می شود : اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی . اگر نکوشی موفق نخواهی شد .

گاه کلمه شرط حذف می گردد
نباشد خرد ، جان نباشد رواست خرد جان جان است و یزدان گو است
(اگر خرد نباشد)

۴- وجه امری . آن است که وقوع فعل یا نفی آن طلب شود.
برخیز - مرو (نرو)

۵- وجه وصفی . آن است که فعل به صورت اسم مفعول ذکر می شود به خانه نرسیده باران شروع شد . استاد آمده بدرس دادن پرداخت .
یادآوری (۱) فعل با وجه وصفی همیشه مفرد است، چه آفکه فاعل مفرد یا جمع باشد سپاهیان شکست خورده به کشور خود برگشتند .
یادآوری (۲) بعد از وجه وصفی واو عطف ذکر نمی شود .

۶- وجه مصدری . آن است که فعل به صورت مصدر کامل یا مرخم آورده می شود و بیشتر بعد از افعال شایستن - بایستن - توانستن - یارستن آورده می شود
باید رفتن (باید رفت)

مصدر و انواع آن

مصدر اسمی است که بر وقوع فعل یا پیدایی حالتی بدون قید زمان دلالت دارد
آموختن - رفتن . و دارای سه پسوند می باشد: تن-دن - یدن- کشتن- خوردن- دویدن
مصدر پنج نوع دارد : اصلی - جعلی - بسیط - مرکب - مرخم .
۱- مصدر اصلی آن است که در اصل به صورت مصدر بوده است : کندن- رفتن.

۲ - مصدر جعلی آن است که در اصل مصدر نبوده بلکه با اضافه شدن پسوند مصدری «یدن» به آخر کلمه فارسی یا عربی به صورت مصدر در آمده باشد : هراسیدن طلبیدن - فهمیدن .

۳ - مصدر بسیط آن است که دارای يك جزء باشد : نوشتن - خواندن .
۴ - مصدر مرکب - آن است که از دو جزء یا بیشتر ساخته شود : برخاستن - دست کشیدن - جزء دوم مصدر مرکب همیشه مصدر است و جزء اول ممکن است پیش آوند یا اسم یا مصدر عربی باشد : برنشستن - دادخواستن - مکالمه کردن .
۵ - مصدر مرخم، آن است که حرف «ن» از آخر آن حذف گردد ولی دارای معنی مصدری باشد : توان گفت (گفتن) .

لازم - متعدی - دو وجهی (ذو وجهین)

فعل لازم . هرگاه معنی فعل تنها به وجود فاعل تمام شود و مفعول صریح نخواهد ، لازم نامیده می شود . داریوش خوابید - پروین رفت .
فعل متعدی . اگر معنی فعل علاوه بر فاعل به مفعول صریح احتیاج داشته باشد متعدی است : بهرام کتاب را خرید . پرویز دوستش را دید .
یادآوری . مفعول غیر صریح (بواسطه) هم برای لازم و هم برای متعدی آورده می شود خسرو به مدرسه رفت - (فعل لازم) احمد برادرش را به مدرسه برد (متعدی) ولی مفعول صریح (بواسطه) مخصوص فعل متعدی می باشد .
فعل دو وجهی یا ذو وجهین . آن است که گاه لازم و گاه متعدی می باشد . مانند : شکستن - ریختن - ماندن - گذاختن ...

کاسه شکست - (لازم) مستخدم کاسه را شکست (متعدی)

آب ریخت (لازم) فریده آب را ریخت . (متعدی)

متعدی ساختن فعل لازم

هرگاه به آخر امر بعضی از افعال لازم ، لفظ «اندن» یا «انیدن» اضافه کنیم

متعدی می شود : خندیدن - خنداندن - خندانیدن

معلوم و مجهول

فعل معلوم آن است که به فاعل خود نسبت داده شود . پرویز خوابید . پرویز کتاب را خواند .

فعل مجهول آن است که فاعل آن در جمله ذکر نشده باشد و به مفعول صریح نسبت داده شود : کتاب خریده شد . بنابراین باید توجه داشت که فقط فعل متعدی ممکن است مجهول گردد و فعل لازم همیشه معلوم است فعل مجهول از ترکیب اسم مفعول همان فعل و یکی از افعال مصدر «شدن» بدست می آید : خریده شد . خریده می شود . خریده خواهد شد :

فعل بسیط و مرکب

- ۱- فعل بسیط آن است که دارای يك جزء باشد : رفت - می آمد .
 - ۲- فعل مرکب دارای دو جزء یا بیشتر می باشد : سخن گفت - برخیز .
- جزء اول در فعل مرکب ممکن است از پیشاوندها باشد : برخاست . فرود می آید . یا اسم باشد : سخن خواهد گفت ، و یا مصدر عربی باشد : ایجاد کرد انتظار می کشد .

فعل تام (خاص) فعل ربطی (عام)

- ۱- فعل تام یا خاص آن است که بروقوع کاری خاص دلالت دارد : پرویز می گوید . بشنو .
- ۲- فعل عام آن است که بروقوع کار خاصی دلالت ندارد و به دو گونه است ربطی و معین .

ربطی فقط برای ربط مسند به مسند الیه بکار می رود . افعال مشتق از بودن - شدن - گشتن - گردیدن - ربطی می باشد (اگر معنی اصلی آنها مقصود نباشد) مانند : خدا دانا است .

معین یا کمکی آن است که برای ساختن افعال در زمانهای مختلف بکار می رود فعلهای مشتق از : بودن - شدن - خواستن - استن . باشند از افعال معین می باشند - گفته بود شنیده است - رسیده باشد خواهم رفت - گفته شد .

تجزیه فعل

در تجزیه فعل ، قسمتهای زیر باید ذکر شود :

- الف زمان : ماضی (مطلق - استمراری - التزامی - نقلی - بعید)
 مضارع (اخباری - التزامی) مستقبل امر
 ب - شخص : اول شخص (مفرد - جمع) دوم شخص (مفرد - جمع) سوم شخص (مفرد - جمع)
 ج - وجه : اخباری - التزامی - شرطی - امری - وصفی - مصدری .
 د - لازم - متعدی .
 ه - معلوم - مجهول .
 و - بسیط - مرکب
 ز - خاص - عام (تام - ربطی)

کنايات

کنايه به نوعی از کلمه گفته می‌شود که معنی آن پوشیده است و دانستن آن محتاج قرینه می‌باشد و شامل پنج نوع است : ضمير - اسم اشاره - مبهمات - موصول کلمات استفهام - برای روشن شدن معنی هريك از این نوع کلمات، کلمه دیگری باید ذکر شود مانند مرجع برای ضمير - و مشارالیه برای اسم اشاره ...

۱ - ضمير

ضمير کلمه‌ای است که برای جلوگیری از تکرار آورده می‌شود :
پرويز را دیدم و به او گفتم .

ضمير « او » جای « پرويز » قرار گرفته است . اسمی که قبلاً ذکر می‌شود و ضمير جای آن قرار می‌گیرد ، مرجع نامیده می‌شود . مرجع گاه يك کلمه می‌باشد مانند مثال مذکور و گاه مفهوم جمله قبل است ؛ مانند : خردبهرترین راهنما است و آن خود آشکار است . در این مثال ، ضمير « آن » به مفهوم جمله « خردبهرترین راهنما است » برمی‌گردد .

اقسام ضمير

ضمير به سه گونه است : شخصی - اشاره - مشترك .
الف - ضمير شخصی بر یکی از سه شخص (اول شخص - دوم شخص - سوم شخص - مفرد و جمع) دلالت دارد و به دو گونه است : متصل - منفصل .
ضمير متصل یا پیوسته به کلمه پیش از خود می‌پیوندد . و سه حالت دارد : فاعلی مفعولی - اضافه

ضمير شخصی متصل فاعلی عبارت است از :
م - یم (اول شخص مفرد و جمع) ی - ید (دوم شخص مفرد و جمع) د - ند (سوم شخص مفرد و جمع)

مثال: می خوانم- می خوانیم- می خوانی- می خوانید - می خواند- می خوانند
ضمیر متصل فاعلی فقط به آخر فعل می پیوندند .
ضمیر شخص متصلی مفعولی یا اضافی ، عبارت است از :
م - مان - ت - تان - ش - شان .
این ضمائر اگر به فعل یا حرف اضافه متصل شوند حالت مفعولی دارند :
صاحباً ، عمر عزیز است غنیمت دانش .
گفتمت . برایت هدید فرستادند .
و اگر به اسم یا صفت پیوندند ، حالت اضافه دارند !
در سمان سخت است . پدرمهربانت به سفر رفته است .
ضمیر منفصل یا گسسته . این نوع ضمیر جدا نوشته می شود و عبارت است از :
من - ما - تو - شما او (وی) ایشان .
این ضمائر هم حالت فاعلی و هم حالت مفعولی و هم اضافه می گیرند .
من گفتم . او شاد است . او را دیدم . کتاب تو
یادآوری . هرگاه « من » و « تو » حالت مفعول صریح پیدا کنند ، غالباً دو
حرف «ن» و «و» از آخر آنها حذف می گردد .
مرا . (من را) ترا (تو را)
ب- ضمیر اشاره . هرگاه کلمه ای قبلاً ذکر شود و بخواهیم آن را به اشاره نشان
دهیم ، ضمیر اشاره را بکار می بریم . و دارای دو کلمه است : این- آن- کلمه «این»
برای اشاره به نزدیک و کلمه «آن» برای اشاره به دور
مثال : سرمار به دست دشمن بکوب ، اگر این ، غالب آمد مار کشتی و اگر
آن ، از دشمن رستی .
جمع این دو کلمه ، اگر مرجع جاندار باشد با «ان» می باشد: اینان- آنان . و
اگر جاندار نباشد ، با «ها» می باشد، اینها - آنها . در موقع اتصال حرف اضافه «ب» گاه
حرف «د» اضافه می شود بدین - بدان .
ضمائر اشاره نیز مانند ضمائر شخصی ، فاعل - مسند الیه - مسند - مفعول و
مضاف الیه واقع می شوند .

ج- ضمير مشترك. ضمیری است که برای تأکید ذکر می شود و چون در اشخاص يك نواخت می باشد. بدینجهت آن را مشترك می نامند. مانند : خود-خویش-خویشان مثال : من خود گفتم - تو خود گفتی . او خود گفت .
گاه این کلمات با کلمه دیگری ترکیب می شوند، در این صورت صفت مرکب یا اسم مرکب خواهند بود : خودپرست - خودخواه - خویشی .

۲- اسم اشاره

چنانکه گفته شد «این» و «آن» هرگاه جای اسم قرار گیرند ضمیر اشاره می باشند . و اگر پیش از اسم آورده شوند، اسم اشاره اند . این کتاب . آن مرد . در واقع يك نوع صفت می باشند. در صورتی که اسم اشاره باشند همیشه مفرد ذکر می شوند اگرچه اسم (مشارالیه) جمع باشد : این کتابها - آن مردان . و در ترکیب با اسم مشارالیه دارای حالات مختلف می شوند : این مرد صنعتگر است «این مرد» مسندالیه است . آن مرد را ببین . «آن مرد» مفعول بیواسطه است . در بعضی کلمات «این» به صورت «ام» ذکر می شود : امشب - امسال .

۳- موصول

موصول کلمه ای است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگری می پیوندد و دارای دو لفظ است : که - چه ، «که» برای جاندار و غیر جاندار و «چه» برای غیر جاندار مردی که رفت دوست من بود هرچه کوشیدم موفق نشدم . «که» و «چه» اغلب بعد از «هر» و «آن» آورده می شوند و «که» علاوه بر آن بعد از ضمیر شخص واسم نکره ذکر می شود آن چه ... تو که - کتابی که .
هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گود را با سلامت به جوانمردی کوش

۴- مبهمات

مبهمات کلماتی هستند که شخص یا چیز را به نحو مبهم نشان می دهند ، و به دو گونه اند . بسیط و مرکب .
مبهمات بسیط. مانند: هر - همه - کس - دیگر - چیز - چند - فلان- بهمان
بسی - این و آن .

مبهمات مرکب ، مانند : هر کس ، هر چیز ، هیچکس - هیچ چیز - فلانکس
فلانچیز - همه کس - همه چیز - چندین - همان - همان کس .

مبهمات مانند، اسم، فاعل، مسندالیه، مسند، مفعول، مضاف الیه واقع می شوند
بدمگوی و بدمکن با هیچکس در هیچ حال تانه بدگوید کست نه باشدت بیمی ز کس
(ابن یمین)

کلمات : هیچکس - هیچ حال ، کس، مفعول بواسطه ی باشند و کلمه «کس»
(کست) فاعل است .

۵- کلمات استفهام

کلمات استفهام یا پرسش برای سؤال و پرسش بکار می روند، و به دو گونه اند:
بسیط و مرکب . کلمات استفهام بسیط عبارتند از :

که - برای پرسش از شخص : که گفت ؟

چه - برای پرسش از چیز : چه گفتی ؟

کی - در مورد زمان : کی آمدی ؟

کو - کجا - در مورد مکان پرویز کجا است ؟ - کتاب کو ؟

چند : برای پرسش از مقدار ؟ چند روز این جا می مانی ؟

چرا : برای پرسش از علت ؟ چرا درس نمی خوانی ؟

کدام - کدامین ، در موقع تردید : کدام کتاب را خریدی ؟

چون - برای پرسش از چگونگی : حال شما چون است ؟

آیا . در مورد پرسش از جمله : آیا احمد آمد ؟

کلمات پرسش مرکب : چگونه - چطور ، برای چه - کدامیک

عدد

عدد کلمه ای است که برای شماره اشخاص یا اشیاء بکار می رود . يك كتاب
ده مرد . طبقه پنجم .

عدد چهار نوع است : اصلی . ترتیبی - کسری . توزیعی

عدد اصلی که در واقع ما در همه اعداد است دارای بیست کلمه می باشد :

يك - دو - سه - چهار - پنج - شش - هفت - هشت - نه - ده - بیست

سی - چهل - پنجاه - شصت - هفتاد - هشتاد - نود - صد - هزار .

باقی اعداد از قبیل : چهارده - صد و بیست و یک و نظایر آن از ترکیب اعداد اصلی بدست می آید .

کلمات : چند - چندان - چندین بر اعداد نامعین دلالت دارند . و کلمه «اند» نیز عدد مبهمی است که از سه تا ده را شامل می شود .

کلمه ای که مورد شمارش قرار می گیرد ، معدود نام دارد و بعد از عدد ذکر می شود : ده کتاب - و گاه عدد پس از معدود ذکر می شود :

بسی رنج بردم در این ، سالسی عجم زنده کردم بدین پارسی

فردوسی

میان عدد و معدود به تناسب کلمه ای ذکر می شود . از قبیل «تن» برای انسان : دهن کودک . «جلد» برای کتاب : پنجاه جلد کتاب «شماره» برای روزنامه و مجله پنج شماره روزنامه - ده شماره مجله .

۲ - عدد ترتیبی یا وصفی . عددی است که مرتبه معدود را بیان می کند . و با مضموم ساختن حرف آخر عدد اصلی و اضافه کردن میم ساکن به آخر آن بدست می آید چهارم - دهم . طبقه چهارم - کلاس پنجم .

و گاه با اضافه شدن «مین» به آخر عدد اصلی ساخته می شود دهمین - صدمین این نوع عدد ترتیبی معمولاً پیش از معدود آورده می شود : هزارمین سال . دهمین نفر . کلمات نخست و نخستین نیز از اعداد ترتیبی می باشند . و اعداد ترتیبی عربی نیز در فارسی بکار می روند . از قبیل : اول - ثانی - ثالث - رابع - خامس - سادس - سابع - ثامن - تاسع - عاشر .

۳ - عدد کسری ، آن است که قسمتی از عدد اصلی را بیان می کند : یک دوم - دوسوم - چهارپنجم - یک دهم ، و گاه بدین صورتها ذکر می شوند پنج یک - دره یک ...

اعداد کسری عربی از قبیل : نصف - ثلث - ربع - خمس - سدس - سبع ثمن - تسع (به ضم اول) عشر بکار می روند .

۴ - عدد توزیعی ، هرگاه معدودی را به چند بخش متساوی تقسیم کنیم ، برای بیان آن ، عدد توزیعی را بکار می بریم . که گاه از تکرار عدد اصلی بدست می آید : دهده

پنج پنج - و گاه حرف «ب» نیز میان آنها اضافه می شود : دو بدو - يك بیک. و گاه با افزودن پسوند «گان» به آخر عدد اصلی بدست می آید . دهگان ، پنجگان ، دوگان در تجزیه عدد باید به این قسمتها توجه داشت :

عدد اصلی است ؟ عدد ترتیبی است ؟ عدد کسری است ؟ عدد توزیعی است ؟

قید

قید کلمه ای است که چگونگی وقوع فعل و یا حالت صفت و یا قید دیگر را شرح دهد و به دو گونه است : قید مختص و قید مشترك .

۱ - قید مختص آن است که فقط در مورد قید بکار رود و در مورد دیگر استعمال نشود . از قبیل : هنوز - جز - هرگز - همانا .

۲ - قید مشترك یعنی کلمه ای که مخصوص قید نیست بلکه اصلاً یا اسم است و یا صفت و یا از مبهمات یا از اعداد است ، که گاهی در معنی قید بکار می رود . مانند : روز شب - بهار - امسال - که اسم می باشند ولی گاهی در معنی قید بکار می روند : روزگار میکنم و شب استراحت مینمایم . همچنین ، خوب ، بد - تند - کند ، درست که صفت می باشند و در مورد قید هم استعمال می شوند . خسرو خوب حرف می زند .

قیود از لحاظ نوع کار خود دارای اقسام زیر می باشند :

۱ - قید حالت ، کیفیت وقوع فعل یا حالت فاعل یا مفعول بیاوسطه را در حین وقوع فعل بیان می کند . از قبیل : بد - خوب - گرم - سرد - نشسته - ایستاده جاهلانه - دلیرانه ، تعداد قیود حالت زیاد می باشد یعنی هر صفتی می تواند قید حالت واقع گردد . دبیر درس را خوب شرح داد .

۲ - قید زمان که زمان وقوع فعل را بیان می کند . از قبیل روز - شب - امروز امشب - امسال - فردا - پس فردا - صبح - صبحگاه - سحرگاه - پگاه - همیشه مدام .. و بطور کلی هر اسمی که دلالت بر زمان دارد می تواند قید زمان واقع گردد استاد همیشه آهسته حرف می زند .

۳ - قید مکان ، که بر مکان وقوع فعل دلالت دارد . از قبیل : اینجا - آنجا - بالا پایین - جلو - پیش - پس - چپ - راست - یمن - یسار - روبرو - پشت سر .

۴ - قید مقدار - بر اندازه و مقدار فعل یا صفت دلالت می کند . از قبیل : بسیار بسی - بسا - کم . بیش - زیاد - کم کم - بس - چندان - قطره قطره .

- ۵- قید تاکید و تصدیق که برای تصدیق یا تأکید فعل یا صفت بکار می‌رود از قبیل: آری- بلی- البته- قطعاً- بی‌گمان- هر آینه .
- ۶- قید ترتیب که بر ترتیب وقوع فعل دلالت دارد . از قبیل : یکک یکک- گروه گروه- دسته‌دسته- کلیه اعداد ترتیبی و توزیعی از قبیل: نخست- یکم- پنج- پنج- دهگان و نظایر آن ممکن است که قید ترتیبی واقع گردند .
- ۷- قید نفی که برای نفی و انکار بکار می‌رود . مانند: نه- نی- هرگز- هیچ اصلاً- بهیچ وجه- ابداً .
- ۸- قید شك و تردید: که بر شك و گمان دلالت دارد مانند: شاید- گویا- گویی- مثل اینکه .
- ۹- قید استثناء که در مورد استثناء بکار می‌رود . مانند: جز- بجز- مگر- الا . هر يك از قيود مذکور ممکن است بسیط یا مرکب باشد . قید بسیط مانند: روز- شب- هرگز . قید مرکب . مانند: هرگاه- هر روز- همه روزه . در تجزیه قید باید مشخص شود: مختص است یا مشترك ، بسیط است یا مرکب و نوع آن از قبیل قید زمان- مکان ... نیز باید تعیین گردد .

حروف اضافه

حرف اضافه کلمه‌ای است که مابعد خود را متمم فعل یا شبه فعل می‌گرداند با جمشید گفتگو کردم . از دبیر پرسیدم .

حروف اضافه یا بسیط و یا مرکب است . حروف اضافه بسیط :

از- به- با- در- اندر- تا- نزد- نزدیک- پیش- برای- بهر- روی- سوی- زی- .

حروف اضافه مرکب : از برای- از بهر- در نزد- درباره .

برای حروف اضافه معانی مختلفی وجود دارد از قبیل: ابتداء- انتها- ظرفیت- علیت- مصاحبت و استعلا .

حروف ربط

حروف ربط یا عطف دو کلمه یا دو جمله را به یکدیگر می‌پیوند و بسیط است

و مرکب. حروف ربط بسیط : و-یا-اگر-نه-چون-چه-که-پس-تا-نیز-زیرا
باری-اما-لیکن.

حروف ربط مرکب از قبیل : چونکه-چندانکه-زیرا که-همینکه-بلکه
چنانچه-ونظایر آن.

باید توجه داشت که برخی از این حروف در چند مورد استعمال می‌شوند که
به بعضی از آنها و موارد مختلفی که بکار می‌روند اشاره می‌شود :

حرف «تا»

این حرف گاه از حروف اضافه و گاه از حروف ربط شمرده می‌شود.

موقعی حرف اضافه است که به معنی « انتها » باشد ، انتهای زمان یا
انتهای مکان .

مردم از صبح تا شب تلاش می‌کنند تا وسایل آسایش خود را فراهم کنند
هر روز، مسافت خانه تا دبیرستان را پیاده طی می‌کنم . و موقعی که حرف ربط باشد
دارای معانی مختلف است که عمده آن به این قرار است .

۱- به معنی « که » مثال :

عمر گرانمایه در این صرف شد تاچه خورم صیف و چه پوشم شتا
(گلستان)

۲- در مورد شرط به معنی اگر :

تا نکوشی موفق نخواهی شد .

۳- برای بیان سبب :

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت پایدار .
(سعدی)

۴- در معنی « زنهار » :

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی که گر کار بندی پشیمان شوی
(سعدی)

حرف «چه»

حرف «چه» هنگامی ربط می‌باشد که :

(۱) به معنی « زیرا که » باشد :

هیچ رنجی دردناک‌تر از حسد نیست . چه حسود پیوسته از شادی دیگران
عمگین است .

(۲) به معنی مساوات و برابری باشد :

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

حرف «که»

حرف «که» اگر ربط باشد دارای یکی از این معانی است :

۱ - برای شرح و تفسیر :

پادشاهی را شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد .

۲ - به معنی « زیرا »

کاهلی مکن که کاهلی مرد را از نیل به آرزوها بازمی‌دارد .

۳ - به معنی « اگر » :

بنده گناهکار چه کند که تو به نکند .

۴ - به معنی « بلکه » :

در آن جنگ ، نه مردان ، که زن و کودک نیز کشته شدند .

اصوات

اصوات کلماتی هستند که بر ندا ، درد و تحسین و شگفتی ، تنبیه و تحذیر
دلالت دارند .

۱ - اصواتی که در مورد ندا بکار می‌روند :

ای - ایا - الف ندا (یا - ایها) .

۲ - اصوات مخصوص تحسین : به - به به - آفرین - زه - زهی - زه زه

حبذا - احسنت - تبارك الله - بارك الله - لوحش الله - مرحبا .

۳- اصواتی که در مورد افسوس بکار می‌روند :

دریغ - دریغا - وای - دردا - آوخ - آه - حیف - تفو - فسوسا - ويحك
(وای بر تو) - هیهات - حسرتا - اف - ای وای - ای داد .

۴- اصوات مخصوص تعجب :

وه - خوشا - عجباً - خنك - شگفتا - ای شگفتا - سبحان الله - خرّما .

۵- اصوات مخصوص تنبیه :

هان - ها - هین - الا - هلا - نگر - هشدار .

۶- اصوات مخصوص تحذیر :

زینهار - الا - امان - پرهیز - هی - هی هی .

پیشاوند - پساوند

پیشوند (پیشاوند) و پسوند (پساوند) الفاظی هستند که به تنهایی دارای معنی نمی‌باشند ، لکن چون با کلمه دیگر آورده شوند ، معنی و مفهوم جدیدی بوجود آورند . پیشاوند یا پیشوند پیش از کلمه اصلی می‌آید و پساوند یا پسوند به آخر کلمه اصل می‌پیوندد .

الف - پیشاوندها (پیشوندها)

۱ - الف نفی (همزه نفی) مانند : انوش (بیمارگ - جاودان) انیران (ضد

ایران - اجنبی) آهو (بی‌عیب)

۲- ب برای تاکید - در اول فعل :- برو - بکوش .

۳- ب وصفی در اول اسم : بخرد - بهوش - بنام .

۴- با - در اول اسم : باهوش - با ادب

۵- باز- در اول فعل : بازگشت - بازدید .

۶- بر- در اول فعل : برنشستن - برآمدن

۷- بی- در اول اسم : بیکار . بی ادب

- ۸ - پا : پاسخ (بازگشت سخن)
 ۹ - پیش : پیشکار - پیشرفت .
 ۱۰ - در : درآمد - در رفتن .
 ۱۱ - دش : دژ - دشنام - دژخیم
 ۱۲ - فر : فرزانه - فرهنگ .
 ۱۳ - فرا : فرا گرفتن .
 ۱۴ - فراز : فراز آمدن - فراز رفتن .
 ۱۵ - فرو : فروماندن
 ۱۶ - وا : واخواست .
 ۱۷ - هم : همکار - همنشین .

ب - پسوندها (پساوندها)

پسوند به دو گونه است - يك حرفی و چند حرفی
 پسوند بك حرفی :

۱ - الف

«۱» الف تعجب : خوشا - خرما . «۲» الف وصفی : بینا - دانا . «۳» الف مصدری : درازا - پهنا . «۴» الف دعا : بماندا - بماناد

۲ - ك

«۱» كاف تصغیر : پسرک - «۲» شباهت : پشمك .

۳ - میم ساکن (در آخر عدد ترتیبی) : چهارم - دهم .

۴ - واو تصغیر : پسرو - یارو .

۵ - های غیر ملفوظ « ۱ » های مصدری : ناله - گریه . « ۲ » های نسبت :

پنجساله - دو روزه . « ۳ » های شباهت : دهانه - گوشه . « ۴ » های مفعولی :

افسرده - خسته . « ۵ » های اسم آلت : تابه - ماله .

۶ - ی

« ۱ » یای مصدری : دشمنی - راستی . « ۲ » یای نسبت : تهرانی - شهری .

«۳» یای لیاقت : خوردنی - پوشیدنی - «۴» یای نکره : مردی - کتابی . «۵» یای
استمراری : گفتندی - دیدمی .

۷- ش - پسوند اسم مصدر : دانش - روش .

پسوند چندحرفی

الف مخصوص مکان :

«۱» ستان : گلستان . «۲» خن : گلخن . «۳» زار : گلزار . «۴» سار : گوهسار .
«۵» سیر : گرمسیر . «۶» شن : گلشن . «۷» کده : دانشکده . «۷» گاه : دانشگاه .
«۹» لاخ : سنگلاخ . «۱۰» بار : جویبار . «۱۱» ان : دیلمان - گیلان . «۱۲» دان :
جامه دان .

ب - پسوند زمان

«۱» ان : بامدادان . «۲» گاه : شامگاه .

ج - پسوند صفتی :

«۱» مند : دردمند . «۲» اومند : تنومند . «۳» ور : دانشور . «۴» اور : رنجور
«۵» ناک : اندوهناک «۶» گین : غمگین . «۷» ار : پرستار . «۸» ان : خندان «۹» گار :
آموزگار . «۱۰» کار : ستمکار - جفاکار - «۱۱» گر : رفتگر - آهنگر . «۱۲» یار : دانشیار .
«۱۳» تر : برتر . «۱۴» ترین : بهترین .

د - پسوند شباهت :

«۱» وش (فش) : پریش . «۲» وار : بندهوار . «۳» سان : دیوسان . «۴» آسا :
مهر آسا . «۵» دیس : تندیس . «۶» ون : سترون (مانند استر یعنی نازا)

ه - پسوند محافظت :

«۱» بان : (وان) باغبان - ساربان - ساروان . «۲» بد (به فتح باولی امروز
به ضم با تلفظ می شود) : سپهد . ارتش بد . این پسوند در اصل «پت» بوده است
به معنی بزرگ و نگاهدار .

تجزیه و ترکیب چند بیت و عبارت

الف- فقیهی برافزاده مستی گذشت به مستوری خویش مغرور گشت
این بیت دارای دو جمله است. چون دو فعل دارد: (گذشت - گشت)
فقیهی: (تجزیه) صفت عربی - مشتق صفت مشبیه. (چون جای اسم قرار
گرفت، دارای احکام آن است) مفرد - بسیط - نکره (ی: پسوند نکره - وحدت)
(ترکیب) فاعل.

بر: حرف اضافه - بسیط

افزاده: (تجزیه) صفت مشتق مفعولی - بسیط - (ترکیب) صفت -
مستی: (تجزیه) صفت جامد - بسیط (جای اسم) مفرد - نکره.
ترکیب: مفعول بواسطه. (مفعول غیر صریح)
گذشت: فعل ماضی - مطلق - سوم شخص مفرد - لازم - معلوم - بسیط - تام
تام - به - حرف اضافه - بسیط

مستوری: اسم مصدر مفرد مرکب. (ترکیب) مفعول بواسطه
خویش: ضمیر مشترك. (ترکیب) مضاف الیه.
مغرور: صفت عربی - مشتق، اسم مفعول. (ترکیب) مسند برای «فقیهی»
گشت: فعل ربطی - سوم شخص مفرد.
ب - مکن ز گردش گیتی شکایت ای درویش
که تیره بختی اگر هم بر این نسق مردی.

سه جمله است - چون سه فعل دارد: «شکایت مکن» - «ی» در آخر تیره بختی
مخفف «استی» و «مردی»

شکایت مکن: فعل مرکب - نهی - دوم شخص مفرد - لازم - تام.
(ترکیب) فعل و فاعل.

ز: مخفف از - حرف اضافه - بسیط

گردش: اسم مفرد - مشتق - معنی (اسم مصدر) - معرفه (ترکیب) مفعول
بواسطه.

گیتی: اسم ذات - مفرد - بسیط جامد - معرفه . (ترکیب) مضاف الیه
ای : حرف ندا .

درویش : اسم - مفرد - بسیط - جامد - معرفه - ذات . (ترکیب) منادی
که : ربط .

تیره بخت: صفت مرکب - جامد . (ترکیب) مسند برای «تو» که محذوف است
ی : مخفف استی - فعل ربطی . دوم شخص مفرد
اگر: حرف شرط

هم : حرف ربط - بسیط

بر : حرف اضافه - بسیط

این : اسم اشاره

نسق : اسم مفرد - معنی - جامد - بسیط - معرفه

مردی: فعل ماضی - دوم شخص مفرد - بسیط - لازم - (دارای وجه شرطی)
ج- کسی قیمت تندرستی شناخت که یکچند بیچاره در تب گذاخت

این بیت دارای دو جمله است ، چون دو فعل دارد (شناخت - گذاخت)

کسی: (تجزیه) از مبهمات - بسیط - « ی » پسوند نکره . (ترکیب) فاعل

قیمت: (تجزیه) اسم - مفرد - مرکب - معنی - جامد - عام (ترکیب)

مضاف و مفعول بواسطه .

تندرستی: اسم مفرد مرکب - معنی (اسم مصدر) جامد عام . ترکیب: مضاف الیه -

اضافه تخصیصی .

شناخت - فعل ماضی مطلق - سوم شخص مفرد - بسیط - تام - متعدی - معلوم

که : حرف ربط .

یکچند : قید مقدار - مرکب (ترکیب) قید .

بیچاره : صفت مرکب - جامد (ترکیب) فاعل (جای اسم قرار گرفت)

در : حرف اضافه

تب : اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، جامد ، عام . (ترکیب) مفعول بواسطه

گذاخت : فعل ماضی مطلق ، مفرد ، سوم شخص - بسیط - تام - لازم

د- بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشاید .

سه جمله است . چون سه فعل دارد : (رحمت مکن - شود - نبخشاید)

بر : حرف اضافه بسیط

عجز: اسم ، مفرد ، بسیط ، معنی ، جامد ، عام . (ترکیب) مفعول بواسطه مضاف .

دشمن: اسم (در اصل صفت) مفرد - مرکب (دش + من) جامد - ذات - عام .
(ترکیب) مضاف الیه . اضافه تخصیصی .

رحمت مکن : فعل مرکب - دوم شخص مفرد - نهی - لازم - تام (ترکیب)

فعل و فاعل

که : حرف ربط ، بسیط

اگر : حرف شرط - بسیط

قادر : - صفت عربی - مشتق ، اسم فاعل . (ترکیب) مسند - مسند الیه یعنی «او»

محدوف است

شود : فعل ربطی - سوم شخص مفرد

بر : حرف اضافه - بسیط

تو : ضمیر شخصی منفصل - دوم شخص مفرد . (ترکیب) مفعول بواسطه

نبخشاید - فعل مضارع التزامی - سوم شخص مفرد - تام لازم - بسیط .

ه - دزدان ، دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه کنند .

دو جمله است . چون دارای دو فعل است (کوتاه نکنند - کوتاه کنند)

دزدان : صفت (چون جای اسم قرار گرفت دارای احکام آن است) جمع

بسیط - جامد . ترکیب : فاعل

دست : اسم ذات - مفرد - بسیط - جامد - عام . ترکیب : مفعول بیواسطه

کوتاه نکنند : فعل مرکب - مضارع التزامی (به معنی اخباری) سوم شخص جمع

متعدی - معلوم - تام

تا : حرف ربط

دست (تجزیه - مثل بالا) ترکیب : مضاف و مفعول بیواسطه

شان : ضمیر شخصی متصل - سوم شخص جمع . ترکیب : مضاف الیه

(اضافه تحصیصی)

کوته نکنند: فعل مرکب - مضارع التزامی - سوم شخص جمع نفی - متعدی - معلوم - تام

و- توانگر فاسق، کلوخ زراندود است و درویش صالح، شاهد خاک آلود.
دوجمله است و فعل «است» از آخر جمله دوم حذف شده است.
توانگر: صفت فاعلی (جای اسم قرار گرفت و دارای احکام آن است) مرکب
مفرد ترکیب: مسندالیه.
صالح: صفت عربی - مشتق (صفت مشبیه) - بسیط. ترکیب: صفت برای
توانگر.

کلوخ: اسم ذات - مفرد - بسیط - جامد - عام. ترکیب: مسند
زراندود: مخفف زراندوده - صفت مرکب (اسم مفعول مرکب). ترکیب
صفت برای کلوخ
است. فعل ربطی - سوم شخص مفرد.

و: حرف ربط (عطف)
درویش: صفت (جای اسم) جامد - بسیط - مفرد. ترکیب: مسندالیه
صالح: صفت عربی - مشتق (صفت مشبیه) - بسیط. ترکیب: صفت برای
درویش.

شاهد: صفت عربی - مشتق (صفت مشبیه) - بسیط. ترکیب: مسند
خاک آلود: صفت مرکب (اسم مفعول مرکب) ترکیب: صفت شاهد. است
فعل ربطی حذف شد.

ز- درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند
جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند
از چهار جمله تشکیل شد: (درخت غنچه برآورد - بلبلان مستند - جهان جوان
شد - یاران به عیش بنشستند.)

درخت: اسم ذات - مفرد - بسیط - جامد - معرفه. ترکیب: فاعل.
غنچه: اسم ذات - مفرد - بسیط جامد - معرفه. ترکیب: مفعول بیواسطه

بر آورد : فعل ماضی مطلق - سوم شخص مفرد - مرکب - متعدی - معلوم - تام .
و : حرف ربط - (عطف)

بلبلان : اسم - جمع - ذات - بسیط - جامد - عام . ترکیب : مسندالیه
مست : صفت - جامد - بسیط . ترکیب : مسند

ند : مخفف «استند» فعل ربطی - سوم شخص جمع .

جهان : اسم ذات - مفرد - بسیط - جامد - معرفه . ترکیب : مسندالیه
جوان : صفت - بسیط - جامد . ترکیب : مسند

شد : فعل ربطی - سوم شخص مفرد

و : حرف ربط (عطف)

یاران : صفت (جای اسم) جمع - بسیط - جامد . ترکیب : فاعل

ب : حرف اضافه

عیش : اسم معنی ، مفرد - بسیط - جامد : عام . ترکیب : مفعول بواسطه

بنشستند : ب - حرف تاکید . نشستند : فعل ماضی مطلق - سوم شخص جمع

لازم - تام - بسیط .

ح - کارها به صبر بر آید . (يك جمله است)

کارها - : اسم - جمع - معنی - بسیط - جامد - عام . ترکیب فاعل

به : حرف اضافه

صبر : اسم - مفرد - بسیط - جامد - معنی - عام . ترکیب : مفعول بواسطه

بر آید : فعل مضارع - سوم شخص مفرد - مرکب - لازم - تام .

چند پرسش دستوری

(برای اطلاع از پاسخ صحیح به صفحه ۷۹ و بعد مراجعه کنید)

هر يك از این عبارتها و ابیات را به دقت بخوانید و به پرسشهای دستوری مربوط

پاسخ دهید :

۱- ابر اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

الف : کلمه « ابر » از لحاظ ترکیب چیست؟ ب- کلمه « بارد » چه نوع فعلی است و دارای چه وجهی می باشد؟ ج: « هرگز » چه نوع کلمه است؟ د: « شاخ بید » چه نوع اضافه است؟

۲- صفایی بدست آورای خیره روی که ننماید آینه تیره ، روی .

الف : کلمه « خیره روی » چه نوع صفت است و دارای چه حالتی است؟ (از لحاظ ترکیب چیست؟) ب : « بدست آور » چه نوع فعلی ست؟ چه وجهی دارد؟ و چندم شخص است؟ ج - « ننماید » چه نوع فعلی است؟ د: کلمه « روی » از لحاظ ترکیب چیست؟

۳- خنك هوشیاران فرخنده بخت که پیش از دهل زن بسازند رخت

الف : « خنك » چه نوع کلمه است؟ ب : کلمه « هوشیاران » چه حالتی دارد؟ (از لحاظ ترکیب چیست؟) ج : دهل زن چه نوع کلمه است؟ د: « بسازند » چه نوع فعل است .

۴- شبی خفته بودم به عزم سفر پی کاروانی گرفتم ، سحر .

الف : کلمه « شبی » از لحاظ ترکیب چیست؟ ب : « خفته بودم » چه نوع فعل است ج : « سحر » چه نوع کلمه است؟ د : فعل : « گرفتم » لازم است یا متعدی؟

۵- مشك آن است که ببوید نه آن که عطاربگوید .

الف : « آن » چه نوع کلمه است؟ ب : « مشك » از لحاظ ترکیب چیست؟ ج : « که » چه نوع کلمه است؟ د : کلمه « بگوید » چه نوع فعلی است؟
۶- انواع « ی » را در کلمات و عبارات زیر تعیین کنید (یای مصدری - یای

نکره وحدت - یای نسبت - یای استمراری - یای ضمیر متصل)

«الف» - سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای . «ب» در جمله ، بروی دمید تا تونسلی کم کرد . «ج» - نشاط جوانی ز پیران مجوی . «د» - در جزیره‌ای بوزینگان بسیار بودند . «ه» - شبی در جوانی وطیب نعم . «و» - چون ایام جوانی که بهار عمر و موسم کامرانی است بگذشت ، ضعف پیری در اطراف پیدا آمد . «ز» - این است داستان آنکه دوستی یا مالی بدست آورد و به نادانی و غفلت بیاد دهد تا دربند پشیمانی افتد . ح - اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بيقدر بودی . «ط» - خاکستر نسبی عالی دارد که آتش جوهر علوی است . «ی» - ای که بر مرکب تازنده سواری ، هشدار که خرخار کش مسکین در آب و گل است .

۷- انواع قیود را در عبارات و ابیات زیر تعیین کنید :

«الف» علی الصباح به روی توهر که برخیزد

صبح روز سلامت بر او مسا باشد .
«ب» به ایوان خرامید و بنشست شاد کلاه کیانی به سر بر نهاد
«ج» نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عالم اندر فقیه .
«د» شب پراکنده خسبد آن که پدید نبود وجسه بامدادانش .
«ه» شنیدم که طغرل شبی در خزان گذر کرد بر هندوی پاسبان .
«و» فرنگیس گفت ای خردمند شاه مکن هیچگونه به ما ، در ، نگاه
«ز» تو خوش خفته بر هوج کاروان مهار شتر در کف ساروان
«ح» کنون تا به جیحون سپاه من است جهان زیر فر کلاه من است
«ط» باخه از حد گذشته رنجور و متلهف شد و غمناک و متأسف گشت .

«ی» دوش با من گفت کاردانی تیز هوش

کز شما پنهان نشاید کرد راز می فروش

۸- نوع هر يك از کلمات زیر را از لحاظ صرف بنویسید :

شکسته است - شکیبایی - شناخته باشید - دهش - می رفتند - جهان ندیده
خویشان - یکان یکان - جفا کار - طلبیدن - بشنو - می خوانی - نشسته بودم - درخشان
نخواهم رفت - همه - خود پسند - طائفه - آرزو - کوهها .

۹- انواع اضافه را در عبارات زیر تعیین کنید :

الف - باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده . پرده ناموس بندگان را به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد .
ب... چه فائده چون ابر آزارند و نمی بارند و چشمه آفتابند و بر کس نمی تابند .
ج . گرفتم از غم دل راه بوستان گیرم

کدام سرو به بالای دوست مانند است ؟

د- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد . درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده ، عصا نایی به قدرت او شهد فائق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته .
و - حکما گفته اند : امل دام دیو است ، از دانه اونگر تا خود را نگاهداری که هزار طاووس خرد و همای همت را به صفیر و سوسه از شاخسار قناعت در کشیده است .

اینک پاسخها

شماره ۱ الف - کلمه « ابر » فاعل است برای فعل « بارد » . ب - « بارد » فعل مضارع و سوم شخص مفرد و دارای وجه شرطی می باشد . ج - کلمه « هرگز » قید نفی است . د - اضافه « شاخ بید » تخصیصی است .

شماره ۲ الف - کلمه « خیره روی » صفت مرکب و از لحاظ ترکیب منادی است . ب - « بدست آور » فعل امر « دوم شخص مفرد » دارای وجه امری می باشد . ج - « ننماید » فعل مضارع (از لحاظ ساختمان التزامی و بجای اخباری بکار رفت) منفی سوم شخص مفرد . د - کلمه « روی » مفعول بی واسطه است (روی را) .

شماره ۳ الف : « خنک از اصوات تحسین است . ب - « هوشیاران » فاعل است برای فعل « بسازند » ج . « دهل زن » صفت فاعلی مرکب (اسم فاعل مرکب دهل زننده) . د . « بسازند » فعل مضارع (التزامی بجای اخباری) . سوم شخص جمع .

شماره ۴ الف . « شبی » قید زمان است . ب - « خفته بودم » ماضی بعید اول شخص مفرد است . ج - « سحر » قید زمان است . د - « گرفتم » فعل متعدی است .

شماره ۵ - الف : « آن » از مبهمات است . ب - « مشک » مسند الیه است .
ج - « که » حرف ربط است . د - « بگوید » مضارع التزامی - سوم شخص مفرد .
۶ - الف - یای وحدت است . ب - یای مصدری است . ج - یای مصدری
است . د - وحدت و نکره است . ه - در آخر « شبی » وحدت و نکره و در آخر
« جوانی » مصدری است . و - یای مصدری است (کامرانی - پیری) ز - وحدت
و نکره (دوستی یا مالی) و در آخر « نادانی » و « پشیمانی » مصدری است . ح - یای
استمراری . ط - در آخر « نسبی » وحدت و در آخر « علوی » نسبت است . ی - در آخر
« سواری » ضمیر متصل - دوم شخص مفرد است .

۷ - الف - « علی الصباح » قید زمان است . ب - « شاد » قید مشترک مخصوص حالت
است . ج - « رنجیده » قید مشترک حالت است . د - کلمه « شب » قید زمان و کلمه
« پراکنده » قید حالت (هر دو از قیود مشترک) ه - « شبی » قید مشترک زمان . (در
خزان - قید زمان) و - « هیچگونه » قید نفی است . ز - « خوش » قید مشترک
حالت . ح - « کنون » قید زمان . ط - « از حد گذشته » قید مرکب مقدار .
ی - « دوش » قید زمان است .

۸ - « شکسته است » فعل ماضی نقلی - سوم شخص مفرد . « شکیبایی » اسم
مصدر . « شناخته باشید » ماضی التزامی - دوم شخص جمع . « دهش » اسم مصدر
« می رفتند » فعل ماضی استمراری - سوم شخص جمع . « جهان دیده » اسم مفعول
مرکب . « خویشتن » ضمیر مشترک . یکان یکان : عدد توزیعی (قید) « جفاکار » صفت
فاعلی (صیغه مبالغه) « طلبیدن » مصدر جعلی . « بشنو » فعل امر (دوم شخص مفرد)
« می خوانی » فعل مضارع اخباری - دوم شخص مفرد . « نشسته بودم » فعل ماضی بعید
اول شخص مفرد . « درخشان » صفت فاعلی (اسم فاعل) . « نخواهم رفت » فعل
مستقبل نفی - اول شخص مفرد . « همه » از مبهمات . « خود پسند » صفت مرکب « طائفه »
اسم جمع (عربی) « آرزو » اسم معنی - « کوهها » جمع .

۹ - الف - « باران رحمت - خوان نعمت - پرده ناموس - وظیفه روزی »
اضافه تشبیهی می باشد . یعنی مضاف الیه « رحمت - نعمت - ناموس - روزی . »
به مضاف « باران - خوان - پرده - وظیفه » تشبیه شدند . و اضافه : « ناموس »

به «بندگان» اضافه تخصیصی می‌باشد . ب- «ابر آزار» اضافه تخصیصی. «چشمه آفتاب» اضافه تشبیهی . ج- «غم دل- راه بوستان- بالای دوست» اضافه تخصیصی می‌باشد . د- «فراش باد» اضافه تشبیهی (باد مانند فراش) « باد صبا » اضافه توضیحی . «دایه ابر» اضافه تشبیهی (ابر مانند دایه) « بنات نبات » اضافه تشبیهی (نبات مانند بنات) « مهد زمین » اضافه تشبیهی (زمین مانند مهد) « قبای سبز ورق » اضافه تشبیهی (ورق مانند قبای سبز) « اطفال شاخ » اضافه تشبیهی (شاخ مانند اطفال) « قدوم موسم » اضافه تخصیصی . « موسم ربیع » اضافه توضیحی . « کلاه شکوفه » اضافه تشبیهی (شکوفه مانند کلاه) « عصاره نایی » اضافه تخصیصی . « تخم خرمایی » اضافه تخصیصی یا توضیحی . « قدرت او » اضافه تخصیصی . « تربیتش » اضافه تخصیصی .

و- « دام دیو » اضافه تخصیصی . « طاووس خرد » اضافه تشبیهی (خرد مانند طاووس) « همای همت » اضافه تشبیهی (همت مانند همای) « صفیر و سوسه » اضافه تشبیهی . (و سوسه مانند صفیر) « شاخسار قناعت » اضافه استعماری .

قسمت دوم تاريخ ادبيات شامل :

- ۱ - اطلاعات عمومي .
- ۲ . شرح حال شعرا به ترتيب حرف تهجي .
- ۳ - شرح كتابها ومؤلفات، به ترتيب حروف تهجي .

تاریخ ادبیات

تعریف

پیش از تعریف تاریخ ادبیات ، باید معنی و تعریف ادب روشن شود :
ادب در لغت ، به معنی : فرهنگ و دانش و حسن تناول و ظرافت است .
و در اصطلاح دارای دو معنی عام و خاص می باشد :

۱ - معنی عام . ادب به معنی عام و وسیع آن عبارت است از هرائر فکری و ذوقی يك ملت و شامل علوم - صنایع - ادبیات و انواع آثار فنی - فلسفی و عرفانی می شود .

۲ - معنی خاص . ادب به معنی خاص همان سخن سنجی است و عبارت می باشد از : « معرفت احوال نثر از حیث درستی ، نادرستی - خوبی و بدی و مراتب آن »
بنابراین ، تاریخ ادبیات ، بطور کلی عبارت است از : « شرح علوم و هنرها و علل پیدایی و ترقی و تنزل آن » و شامل موضوعات متنوعی از قبیل : خط ، زبان ، علوم ، هنرها ، شرح احوال شعرا - نویسندگان و دانشمندان از ریاضی دانان و پزشکان می شود .

تاریخ ادبیات ایران نیز دربارهٔ زبان ، خط و ادبیات و چگونگی تحول ذوق و فکر قوم ایرانی در ادوار مختلف بحث و گفتگو می کند ، و شامل دودوره است :
پیش از اسلام و بعد از اسلام .

ادبیات پیش از اسلام

الف : زبان فارسی . زبان فارسی قبل از اسلام شامل سه دوره است که به ترتیب ذکر می شود .

۱ - پارسی باستان . زبانی که در دوره هخامنشیان در ایران رواج داشت ، پارسی باستان یا فرس قدیم نامیده می شود و ریشه زبان فارسی کنونی است . کتیبه های شاهان هخامنشی و لوحهای زرین یاسمین که از آن روزگار باقی ماند ، به این زبان نوشته شده است ، و شامل یادگارها ، فرمانها و فتحنامه هایی است که به فرمان شاهنشاهان پارس بر صخره های بیستون و نقش رستم و ستونهای تخت جمشید کنده شده است .

۲ - پارسی میانه . زبانی که در دوره اشکانی رایج بود ، پارسی میانه یا پهلوی اشکانی نامیده شده است . و از آن فقط چند کتیبه و سکه و نوشته کوتاه مانده است .
۳ - زبان پهلوی ساسانی . این زبان در دوره ساسانیان رواج داشت و آثار زیادی از آن باقی مانده است که قسمتی از آنها جنبه دینی دارد .
یعنی در باره شرح اوستایابیان مسائل و آیینهای دین زردشت می باشد .
از قبیل :

۱ - کتاب «دینکرت» یعنی اعمال دینی . این کتاب مفصل ترین و مهمترین کتب پهلوی در شرح رسوم و آداب دینی زرتشتیان است و راجع به تمدن ایران باستان نیز سندگرانبهایی می باشد . و به وسیله شخصی به نام آتور فرنیغ فرخزاتان در زمان مامون خلیفه عباسی تألیف شده است .

۲ - بندهشن . در باره اصل آفرینش و شرح آیات اوستا است .
۳ - کارنامک اردشیر بابکان . موضوع کتاب شرح حال اردشیر بابکان می باشد که به شکل افسانه بیان شده است .

۴ - آیا تکارزیران . موضوع این کتاب ، جنگهای مذهبی کشتاسب با ارجاسب است - که زریر برادر و سپهسالار کشتاسب به طرفداری از زرتشت و دین او مامور جنگ با ارجاسب پادشاه توران شده بود .

۵ - خسرو گواتان ورتک . در باره مناظره خسرو انوشیروان و جوانی از نجبای خراسان است. انوشیروان از این جوان پرسشهایی درباره گیاهان، پرندگان - وحوش - شکار - تیراندازی می کند و وی در نهایت ادب به او پاسخ می دهد .

ب خط . خط میخی - خط پهلوی - خط اوستایی .

۱ - خط میخی . ایرانیان این خط را از قوم کلدی و آشور گرفتند و پس از تغییراتی که در آن دادند ، آن را به صورت الفبا در آوردند . این خط از چپ به راست نوشته می شد و دارای ۳۶ حرف بود و درکنده کاری روی سنگ و اجسام سخت بکار می رفت . کتیبه های دوره هخامنشی بدان خط است .

۲ - خط پهلوی - که در دوره های اشکانی و ساسانی مخصوص تحریر و نوشتن بود و از راست به چپ نوشته می شد . تعداد الفبای آن را از ۱۸ تا ۲۵ حرف نوشته اند .

۳ - خط اوستایی یا دین دبیره - موبدان زمان ساسانیان در ضمن تدوین و کتابت اوستا، متوجه شدند که خط پهلوی برای نوشتن تلفظ صحیح اوستا رسانیست و در نتیجه از روی الفبای پهلوی ، الفبایی ساختند که برای نوشتن کلمات و قرائت صحیح اوستا کافی بود . این خط را دین دبیره نامیدند ، و از راست به چپ نوشته می شد و شامل ۴۴ حرف می باشد و یکی از خطوط کامل بوده است .

ج - شعر پیش از اسلام

قدیمترین شعر یا نظم که از ایران باستان مانده است ، گاتهای (گانه ها) زرتشت می باشد که سرودهای مذهبی است . و اشعار آن ۱۱ تا ۱۲ هجایی است . وجود موسیقیدانها و استادان هنر در دوره ساسانیان، مانند : باربد ، نکبسا - بامشادورامتن دلیل قاطعی است بر وجود شعر در آن دوره . محققان در تحقیق اشعار پهلوی به اصطلاحاتی از قبیل سرود - چکامه و ترانه اشاره کردند .

۱ - سرود . یا سرود خسروانی اشعار هجایی بدون قافیه بود که در مدح پادشاهان توأم با موسیقی و یا در برابر آتش مقدس خوانده می شد .

۲ - چکامه یا چامه . اشعاری بود در شرح پهلوانی و شیوه جنگی و مناظره و داستانهای عشقی. این نوع شعر عموماً دوازده هجاء داشت . کتاب درخت آسوریک، از این قبیل است .

۳- ترانه- اشعار کوتاهی بود که از دو یاسه بیت تجاوز نمی کرد و در مواقع دست افشانی و پای کوبی خوانده می شد .

اوستا

اوستا یکی از بزرگترین کتابهای دینی است و از لحاظ قدمت در ردیف ودا (کتاب دینی برهمنان) و تورات (کتاب دینی یهودیان) می باشد .

اوستا در اصل شامل ۲۱ کتاب (نسک) بود که در اثر حوادث مختلف از قبیل استیلای اسکندر و تسلط اعراب و ایلغار مغول ، مقداری از میان رفت و اوستای موجود شامل پنج کتاب می باشد : یسنا - ویسپرد - یشت - و نذیداد و خرده اوستا ۱- یسنا. این کلمه در لغت به معنی ستایش است و نخستین بخش اوستا می باشد و درباره پرستش و نیایش یزدان و اعمال دینی است. شامل ۷۲ فصل (کرت) می باشد. گاتها (گائه) یعنی سرودهای آسمانی که به زرتشت منسوب است در این بخش از اوستا قرار دارد .

۲ - ویسپرد . معنی این کلمه همه سروران و سراسرردان است و از دو جزء ترکیب شد . اول «ویسپ» به معنی همه و سراسر . و جزء دوم «رد» یعنی بزرگ و سروراست . در این بخش از نعمتهایی که اهورامزدا به جهانیان ارزانی داشت، سخن رفت . و مراسمی را که دارندگان دین بهی (زرتشتی) باید انجام دهند ، سفارش و تأکید شده است .

۳- یشت. به معنی ستایش پروردگار و نیایش یزدان و امشاسپنتان است. و ۲۱ فصل (کرت) دارد . و به صورت اشعار ۸ تا ۱۲ هجایی است و بعد از گاتها قدیمترین جزء اوستا می باشد .

۴ - و نذیداد . این واژه به معنی : « قانون ضد دیوها» است . مطالب عمده آن قوانین مذهبی و آفرینش زمین و کشورها و بحث در باره خیر و شر می باشد .

از محتوای این بخش استنباط می‌شود که نزاع میان «سپنتامینو» و «انگرمینو» همچنان ادامه دارد. برهرزرتشتی دیندار فریضه است که به کمک یزدان بشتابد و موجب شکست اهریمن گردد. این بخش شامل ۲۲ فصل (فرکرد) می‌باشد.

۵- خرده اوستا. این بخش شامل دعا و نماز در اوقات روز و ایام متبرکه و اعیاد مذهبی است. و کیفیت «کشتی بستن» را شرح می‌دهد.

کشتی (به ضم اول) بدین معنی است که زرتشتیان بندی را که از پشم گوسفند سفید رشته شده است و شامل ۷۲ نح نشانه ۷۲ یسنا است سه بار دور کمر می‌بندند که نمایشگر پندارنیک - گفتارنیک و کردارنیک است. این بخش در زمان شاپوردوم از شاهان ساسانی وسیله آذربادمهر اسپند، موبد موبدان تألیف گردید.

د- علوم و فرهنگ در ایران باستان

۱- در دوره هخامنشیان. پادشاهان این سلسله به نظم امور مملکت و سازمان و تشکیلات حکومتی توجهی خاص داشتند. حجاری و معماری در این دوره پیشرفت زیادی نمود. بنای با شکوه تخت جمشید پس از ۲۵۰۰ سال گذشت زمان و تحمل انواع مصائب و حوادث از حمله اسکندر تا تسلط اعراب بر مهارت و استادی معماران و صنعتگران آن زمان ایران گواه صادقی می‌باشد.

۲- عصر اشکانیان. در این عصر، آثار علمی و ادبی و شکوه و جلال دوره هخامنشی روبه ضعف گذاشت - و آیین زرتشت نیز دستخوش تغییرات و تحریفات گردید. بیشتر مظاهر زندگی رنگ یونانی گرفته بود.

۳- عصر ساسانیان. در این عصر، عظمت و شهرت دوره هخامنشی باز یافته شد - کشور روبه آبادی گذاشت. موجبات آشنایی ایرانیان با علوم و هنرهای مختلف فراهم گردید. بیشتر کتابهای علمی از هندی و یونانی به زبان پهلوی ترجمه شد. به فرمان شاپور پسر اردشیر بابکان شهر جندی شاپور (گندی شاپور) بنا گردید. دانشکده پزشکی در این شهر ساخته شد.

از پزشکان عالی قدر یونانی برای تدریس طب استفاده شد و کتابخانه معتبری در آن تاسیس گردید. در سلطنت خسرو انوشیروان، هفت از تن فیلسوفان بزرگ که

به فرمان ژوستین از کشور روم اخراج شده بودند مورد عنایت این پادشاه واقع شدند. و وی آنها را به ترجمه کتابهای پزشکی و فلسفی به زبان پهلوی تشویق کرد. علوم نجوم و ریاضی و تاریخ نیز در زمان ساسانیان رواج کامل داشت - رصدخانه های زیادی بوجود آمد، از آنجمله زیج شهریار بود. و در دوره اسلامی از آن رصدخانه ها استفاده زیادی شد. تقسیم سال به دوازده ماه و هرماه به سی روز و افزودن پنج روز به عنوان کبیسه در آخر سال دلیل بر آگاهی دانشمندان ایرانی از حرکت انتقالی زمین بوده است.

در زمان یزدگرد شهریار، بوسیله دانشور دهقان کتاب خداینامه جمع آوری شد که در زمان خلافت مامون عباسی وسیله ابن مقفع به عربی ترجمه گردید. و در قرن چهارم هجری وسیله چهارتن از دانشمندان زرتشتی به دستور ابومنصور عبدالزراق حاکم طوس به فارسی دری ترجمه شد و فردوسی در شاهنامه از آن یاد کرد.

ادبیات بعد از اسلام. فارسی دری - خط عربی

پس از استیلای عرب، زبان پهلوی بکلی از رونق افتاد و لهجه های مختلف از قبیل: طبری - در طبرستان و خوارزمی در خوارزم و دری در خراسان و سیستان رواج داشت. زمانی که سلسله های طاهریان و صفاریان و سامانیان به تدریج نواحی خراسان و سیستان و ماوراءالنهر را از قلمرو تسلط و فرمان خلفای بغداد بیرون آورده بودند و پایه استقلال سیاسی ایران را در این نواحی نهادند، لهجه مخصوص این مرزوبوم یعنی لهجه دری نیز در مقابل زبان عربی رواج یافت. کلمه «دری» منسوب به «در» یعنی دربار می باشد. چون در اواخر دوره ساسانیان در دربار خسروان نیز به این لهجه تکلم می کردند. بدین سبب به نام «دری» شهرت یافت. و رفته رفته زبان رسمی ایران شد. تفاوت دری و پهلوی تنها در تلفظ بعضی از کلمات می باشد و از لحاظ صرف افعال و ریشه هر دو یکی می باشند. در زبان دری بر اثر استیلای عرب پاره ای از واژه های کهن به تدریج فراموش شد و در بعضی از آنها از لحاظ صورت و معنی تغییراتی بعمل آمد. و بسیاری از لغات و اصطلاحات عربی داخل آن گردید.

خط بعد از اسلام . خط پهلوی بواسطه معایب بیشماری که داشت پس از استیلای عرب به سرعت روبرو ال گذاشت و خط کوفی و نسخ جانشین آن گردید . خط کوفی و نسخ یا عربی که در ایران رواج یافت ، باذوق و سیلقه ایرانی کاملتر و زیباتر شد .

انواع سخن : نثر - نظم (شعر)

سخن به دو گونه است : نثر و نظم .

نثر

نثر به معنی پراکندن باشد و در اصطلاح سخنی است که به وزن و قافیه مقید نباشد و همان است که مردم در محاورات عادی بکار می برند و بدان کتاب و نامه نویسند . نثر دو گونه است : ساده - فنی

۱ - نثر ساده یا مرسل . و آن نثری است که مقصود متکلم و نویسنده به نحو ساده ، وسیله آن تفهیم می شود و بیشتر در بیان مطالب عادی ، علمی و تاریخی بکار می رود .

۲ - نثر فنی (مصنوع - مسجع) و آن نثری است که به انواع صنایع بدیعی آراسته باشد . و چون بیشتر صنعت سجع در آن بکار می رود ، به آن نثر مستجع گفته شد .

صنایع بدیعی

صنعت های بدیعی برای آرایش و زینت لفظی و معنوی سخن بکار می رود . بنابراین هم مربوط به لفظ و هم معنی می باشد ، و بعضی از آنها مخصوص نظم (شعر) و برخی دیگر در نظم و نثر مشترك است .

الف : صنایع لفظی . این قبیل صنایع زیاد است و برای نمونه ، سه نوع آن که از مهمترین شمرده می شود در این کتاب ذکر می شود .

۱ - تسجیع (سجع) تسجیع بکار بردن صنعت سجع در سخن است . سجع در لغت آواز کبوتر می باشد و در اصطلاح عبارت است از بکار بردن کلمات هم آهنگ

در آخر جمله‌ها. سجع در نثر حکم قافیه را در نظم دارد سجع سه گونه است. سجع متوازی - سجع مطرف - سجع متوازن .

۱ - سجع متوازی . و آن چنین است که در آخر دو یا چند جمله کلماتی آورند که در وزن و تعداد حروف و حرف روی (آخرین حرف اصلی کلمه) یکی باشد . «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده» دو کلمه «رسیده» و «کشیده» در وزن و تعداد حروف و آخرین حرف یکی می باشند. مثال دیگر : «آنچه نباید دل بستگی را شاید .» دو کلمه «نپاید» و «نشاید» دارای سجع متوازی می باشند .

۲ - سجع مطرف «به تشدید را» و آن آوردن کلماتی است در آخر جمله‌ها که فقط در حرف روی متحد می باشند : «هر نفسی که فرومی رود ممدحیات است و چون برمی آید مفرح ذات .» دو کلمه «حیات» و «ذات» فقط در دو حرف آخر یکی می باشند .

۳ - سجع متوازن . و آن آوردن کلماتی است در جمله‌ها که فقط در وزن یکی باشند : «بحری است مواج و شخصی است نقاد» کلمات « بحر - شخص - مواج - نقاد» در وزن یکی می باشند .

۲ - ترصیع . یکی دیگر از صنایع لفظی که در نثر و نظم بکار می رود ترصیع می باشد و آن در لغت به معنی : «جواهر در نشاندن» است و در اصطلاح صنعتی را گویند که در دو لخت عبارت و یا در دو مصراع شعر کلماتی ذکر شود که در وزن و حرف آخر مطابقت داشته باشند .

«قدمی در راه خدا نهند و در می بی من و ازی ندهند .» کلمات : قدم - درم - خدا - ازی - ندهند و نهند ، در وزن و حرف آخر یکی می باشند .

۳ - تجنیس . این صنعت نیز هم در نثر و هم در نظم بکار می رود و عبارت است از اینکه دو کلمه را که به ظاهر و لفظ یکی می باشند و در معنی مختلف بکار برند . «اگر شبها همه قدر بودی شب قدر ببقدر بودی» کلمه «قدر» در دو قسمت اول به معنی شب مخصوص است و در قسمت آخر به معنی ارزش و اهمیت است .

تجنیس خود هفت گونه است که ذکر آنها موجب اطاله کلام گردد .
ب . صنایع معنوی . صنایع معنوی یعنی آرایشهای سخن از لحاظ معنی و
مهمترین آنها عبارت است از : تشبیه - مجاز - کنایه و استعاره .

۱- تشبیه یعنی مانند کردن چیزی یا شخصی به چیز یا شخص دیگر :

«این کودک مانند گل است» یا مانند این شعر سعدی :

« پیراهن برگ بر درختان چون جامه عید نیکبختان »

در تشبیه چهار اصل معتبر است : مشبه - مشبه به - ادات تشبیه - وجه شبهه .
مثلا در جمله : «رستم مانند شیر است» کلمه «رستم» مشبه و کلمه «شیر» مشبه به
و کلمه «مانند» ادات تشبیه و دلیری و شجاعت وجه شبهه می باشد . تشبیه دارای
انواع و احکام زیادی است که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری شد .

۲ - مجاز . مجاز عبارت است از بکار بردن لفظ در غیر معنی حقیقی و یا
نسبت چیزی به شخص یا چیز دیگر که در واقع بدو منتسب نباشد :

«فلان از خشم برافروخت» کلمه «برافروختن» برای آتش بکار می رود و استعمال
آن برای نشان دادن حالت کسی که از شدت خشم، رنگ او به سرخی برگشته است
يك استعمال مجازی است . مثال دیگر :

شاپور ، شهر جندی شاپور را ساخت . نسبت ساختن به شاپور ، مجازی
می باشد چون در واقع به امر او دیگران آن را ساختند .

۳- کنایه . کنایه در لغت پوشیده و نا آشکار است و در اصطلاح عبارت است
از اینکه کلمه ای در سخن بکار رود که دارای دو معنی قریب و بعید باشد ، و گوینده ،
معنی بعید را اراده کند . مثال : «فلان دست دراز دارد .» دست دراز داشتن دو معنی
دارد یکی دست از لحاظ طول بلند باشد (این معنی قریب آن است) و معنی دیگر
آن : تجاسر و تجاوز به حقوق دیگران باشد . اگر مقصود گوینده ، معنی دوم باشد ،
کنایه خواهد بود .

۴ - استعاره . استعاره در لغت عاریه خواستن است و در اصطلاح در حقیقت
يك تشبیه اختصار شده است که فقط یکی از طرفین تشبیه «بیشتر مشبه به» مذکور است :

«گفتی، خرده مینا برخاکش ریخته و عقدثریا از تاکش آویخته» «خرده مینا» استعاره است از سبزه نورسته . و «عقدثریا» استعاره است از خوشه های اقگورو یا شکوفه ها .

چند نمونه از نثر مرسل و فنی

الف . نمونه هایی از نثر مرسل یا ساده :

«از دیلمان ، هیچ پادشاهی ، بیدارترو پیش بین تر از عضدالدوله نبوده است . و عمارت دوست داشتی و بلندهمت و با سیاست بودی .»

(نثر قرن پنجم از سیاست نامه خواجه نظام الملک طوسی)

«... از آنچه گفتیم ، روشن شد که قریحه دکارت ، قریحه ریاضی بود و در این رشته استعداد مخصوص داشت . و بهترین آثار علمی او که کهنه و متروک نشده همان : «تعمیم روش ریاضی در طبیعیات است و ترقیاتی که به خود علوم ریاضی داده است .»

از کتاب : سیر حکمت در اروپا . اثر ذکاء الملک

فروغی . نثر قرن چهاردهم

ب - چند نمونه از نثر فنی (مصنوع - مسجع)

«ای عزیز ، در رعایت دلها کوش و عیب کسان می پوش و دل به دنیا بفروش . بدان که ، خدای تعالی در ظاهر کعبه بنا کرده که آن از سنگ و گل است و در باطن کعبه ای ساخته که از جان و دل است . آن ، کعبه حجاز است ، و این ، کعبه راز است .»

از مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری - نثر قرن پنجم

مثال دیگر :

«فرش بادصبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا نبات نبات را در مهد زمین بپرورد ، درختان را به خلعت نوروزی ، قبا ی سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده ، عصا ره نایی به قدرت او شهد فائق شده و تخم خرمایی به حسن تربیتش نخل باسق گشته .»

گاستان سعدی - نثر قرن هفتم

نظم

کلمهٔ نظم در لغت به معنی «پیوستن چیزی به چیزی» می‌باشد و مرواریدهای منظوم، یعنی مرواریدهایی که به یک رشته کشیده شده و به هم پیوسته باشند. و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد. البته باید به این نکته توجه داشت که نظم بسا شعر فرق دارد. شعر نتیجهٔ انفعالات و تاثرات و نمایندهٔ عواطف و احساسات دقیق انسان متفکر است. شاعر جمال طبیعت را بانیروی خیال خود مصور ساخته، عواطف و احساسات درونی را در قالب عبارات و جمله‌ها جلوه‌گر می‌نماید، اعم از اینکه، آن عبارتها دارای وزن و قافیه باشند یا نباشند. ولی در محاورات، این دو کلمه برای یک مفهوم بکار می‌روند.

وزن - قافیه

وزن، به عبارت ساده، همان هماهنگی کلمات در حرکتهای و سکونهای می‌باشد، یعنی کلمات هر مصراع (نیم‌بیت) با مصراع دیگر در حرکتهای و سکونهای هماهنگ و مناسب باشند. به وزن شعر «بحر» گفته می‌شود. شناختن کیفیت و انواع بحور و اوزان شعر را علم عروض می‌نامند. و برای هر یک از اقسام شعر از مثنوی - رباعی - دوبیتی - غزل - قصیده اوزان خاصی می‌باشد.

قافیه: قافیه عبارت است از «قسمتی از حروف کلمه آخر (در مصراعهای ابیتها) یا همهٔ آن». آخرین حرف قافیه همیشه ساکن است و «روی» نام دارد. به این بیت توجه کنید:

آن شنیدی که عاشقی جانباذ و غط گفتی به خطه شیراز
در این بیت، آخرین حرف در دو مصراع یعنی حرف «ز» حرف «روی» می‌باشد و با حرکت اولین حرف متحرک پیش از آن، یعنی فتحه «ب» در مصراع اول، و فتحه «ر» در مصراع دوم، روی هم قافیه این بیت می‌باشد (باز - راز) مثال دیگر:

نيك و بد چون همی ببايد مرد خنك آنكس كه گوی نيکی برد.
در این بیت ، حرف «د» روی می باشد و با حرف «ر» وضمه قبل از آن، قافیه
این بیت شمرده می شود .

ردیف . هر گاه کلمه ای عیناً (در لفظ و معنی یکی باشد) در آخر بیت تکرار
شود . ردیف نامیده می شود و قافیه جلوتر از آن می باشد . مثال :

خجل آنكس كه كار نساخت كوس رحلت زدند و بار نساخت
در این بیت ، کلمه «نساخت» ردیف است و قافیه آن «ار» با فتحه قبل از آن
می باشد . ممکن است ردیف از يك کلمه بیشتر باشد ، مثال :

نطق در بند و گوش باشی همی بنشین و خموش باش همی
دو کلمه «باش - همی» ردیف می باشد . و قافیه آن دو حرف «و - ش» ساکن
باضمه قبل از او می باشد .

اقسام شعر (نظم)

برای آنکه گویندگان و شعرا بتوانند ، اندیشه ها و احساسات خود را بهتر و
مؤثرتر منعکس گردانند ، سخن منظوم (شعر) را در قالبهای گوناگون و شکل های
مختلف عرضه کردند و در نتیجه شعر انواع مختلف پیدا کرد ، از قبیل : مثنوی -
رباعی (دو بیتی) - غزل - قطعه - قصیده - مسمط - ترجیع بند - ترکیب بند و
نظایر آن.

۱ - مثنوی .

مثنوی یا مزدوج ، شعری را گویند که هر بیت آن مستقل و مصرع است یعنی
دو مصرع آن دارای يك قافیه می باشد . وزن مثنوی معمولاً کوتاه و خفیف است .
حکایات و داستانهای مفصل که گفتن آنها بانوع دیگر از اقسام نظم دشوار است
بامثنوی گفته می شود . مثنویهای معروف عبارتند از : مثنوی ویس و رامین (اثر فخرالدین
اسعد گرگانی) شاهنامه فردوسی ، خمسه نظامی ، منطق الطیر شیخ عطار ، و بوستان
سعدی . مثنوی مولانا برای نمونه این چند بیت از بوستان سعدی ذکر می شود :

یکی را ز مردان روشن ضمیر امیرختن داد طاقی حریر
 ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت بپوشید و دستش ببوسید و گفت
 «چه خوب است تشریف شاه ختن وز آن خوبتر خرقة خویشتن»

۲ - رباعی

رباعی شامل دو بیت یعنی چهار مصراع است که در وزن متحد و در قافیه، گاه هر چهار مصراع و گاه سه مصراع (اول - دوم و چهارم) متحد می باشند. معروفترین وزن رباعی با «لا حول ولا قوة الا بالله» مطابقت دارد. چند نمونه از رباعی:

از فرخی
 یا ماسر خصم را بکوبیم به سنگ
 یا اوسر ما به دار سازد آونگ .
 القصه در این زمانه پرنیرنگ
 يك كشته بنام، به که صدزنده به ننگ

از عنصری
 کی عیب سر زلف بت از کاستن است
 چه جای بغم نشستن و خاستن است
 جای طرب و نشاط و می خواستن است
 کاراستن سرو ز پیراستن است
 در این دور رباعی هر چهار مصراع در قافیه متحد می باشند .
 معروفترین گوینده رباعی ، خیام است و رباعی عرفانی نیز به شیخ ابوسعید ابوالخیر منسوب می باشد . يك رباعی از خیام :
 آنان که محیط فضل و آداب شدند
 در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریك نبردند برون
 گفتند فسانه ای و در خواب شدند

در این رباعی ، سه مصراع اول - دوم و چهارم در قافیه متحد می باشند .

۳- دوبیتی

دوبیتی مانند رباعی دارای دوبیت (چهار مصراع) است ولی در وزن با آن فرق دارد . چون وزن دوبیتی بحر «مشاکل» است و اجزاء هر مصراع با مفاعیلن - مفاعیلن ، مفاعیل (یا فاعولن) مطابقت دارد. معروفترین گوینده دوبیتی باباطاهر عریان همدانی است .

ز دست دیده و دل هردو فریاد	که هرچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجر نیش ز پولاد	زنم بر دیده تادل گردد آزاد.

۴- غزل

غزل در لغت به معنی : گفتگو با زنان و عشقباری با آنان است و در اصطلاح عبارت است از : تعدادی ابیات ، از هفت (یا پنج) تا چهارده بیت که در وزن و قافیه متحد می باشند . بیت اول در غزل مصرع است (دو مصراع آن در قافیه متحد می باشند) مضمون غزل بیشتر مربوط به مسائل نفسانی از عشق و هجران و وصل و گله و توصیف معشوق است . غزلهای عرفانی نیز شامل مطالب عرفان و تصوف می باشد . از قرن هفتم به بعد ، شاعر غزلسرای ، تخلص یعنی نام شعری خود را در آخرین بیت یا بیت پیش از آن ذکر کرده است .

چند نمونه از غزل :

ابیاتی از يك غزل عماد فقید کرمانی :

دل و جانم به عشق تو سمرند	همه عالم بدین حدیث درند
تونه ای یار لیک در غم تو	همه آفاق یار یکدیگرند
چند بیت از يك غزل سعدی	

از هرچه می رود ، سخن دوست خوشتر است

پیغام آشنا ، نفس روح پرور است

هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای ؟

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

کاش آن بخشم رفته ما آشتی کنان
 باز آمدی که دیده مشتاق برد راست
 سعدی، خیال بیهده بستی امید وصل
 هجرت بکشت و وصل هنوزت مصور است.
 از جمله معروفترین غزلسرایان، سعدی، حافظ و عراقی می باشند.

۵- قصیده

قصیده، تعدادی ابیات است که اقل آن پانزده است و اکثر آن محدود نیست و بعضی از شعرا تا سیصد بیت نیز گفته اند. بیت اول قصیده مصرع است و باقی ابیات در وزن و قافیه تابع بیت اول می باشند. در قصیده منظور مشخصی از قبیل مدح، حماسه، هجاء، رثاء، شکایت از روزگار و یا مطالب اخلاقی مورد نظر شاعر قرار می گیرد. بیت اول قصیده مطلع نامیده می شود. بعضی از قصاید بواسطه طولانی بودن دارای دو مطلع می باشند.

تغزل - نسیب و تشبیب.

در بیشتر قصائد مدحیه، شاعر پیش از بیان مقصود، به ذکر مقدمه ای می پردازد که شامل پنج تا پانزده بیت است، و در توصیف یکی از مظاهر یا مناظر طبیعت از قبیل بهار، خزان - منظره باغ - سیل و نظیر آن می باشد. و بدین منظور است که شاعر ذهن شنونده و طرف را برای درک منظور اصلی خود آماده کند. این مقدمه را تغزل یا نسیب و تشبیب خوانند و قصیده ای که دارای چنین مقدمه نباشد، محدود یا مقتضب نام دارد. برای نمونه چند بیت از يك قصیده فرخی ذکر می شود:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار.

خاک را چون ناب آهو مشک زاید بی قیاس

بید را چون پرطوطی برگ روید بشمار

راست پنداری که خلعت های رنگین یافتند

باغ های پرنگار از داغگاه شهریار.

داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
 کاندراو از خرمی خیره بماند روزگار .
 معروفترین قصیده سرایان ، عنصری ، فرخی ، منوچهری ، انوری و خاقانی
 بودند .

۶ - مسمط

تسمیط در لغت، به معنی : «در رشته کشیدن مهره‌ها و دانه‌ها» است و در اصطلاح
 این است که ابیات هموزن يك قصیده را دسته‌دسته و لخت و لخت کرده و مصراعهای
 هر لخت جز مصراع آخر در قافیه نیز متحد و موافق می‌باشند و مصراع آخر هر
 لخت در قافیه با مصراع آخر لخت اول متحد می‌باشد . و گاه همه مصراعهای بند
 نخست حتی مصراع آخر در قافیه متحد می‌باشد و همچنین مصراع آخر بندهای
 دیگر در قافیه با مصراعهای بند اول متحد می‌باشند . مسمط به اعتبار تعداد مصراعهای
 هر لخت و بند دارای انواعی است ، از قبیل : مربع (چهار مصراعی) مخمس (پنج
 مصراعی) مسدس (شش مصراعی) و امثال آن ، اینک برای چند نوع از انواع
 مسمط يك نمونه آورده می‌شود .

۱ - مسمط مربع (چهار مصراعی)

ایا ساقی المدام ، مرا باده ده - مدام
 سمن بسوی لاله فام که تا من در این مقام
 ز نم يك نفس به کام ، که کس راز خاص و عام
 درین منزل ای غلام امید قرار نیست .

۲ - مسمط مخمس از قافی :

جهان فرتوت باز جوانی از سر گرفت
 به سرزیا قوت سرخ ، شقایق افسر گرفت
 چوتیره زاغی سحاب بر آسمان پر گرفت
 ز چرخ اختر بود زنجم زیور گرفت
 که تا کند جمله را به فرق نسرین نثار

به بوستان ، سرخ گل چرا همی لب گزد
 نهان شود زیر برگ چو باد بروی وزد
 چودخت دوشیزه‌یی که زیر چادر خزد
 زخوف نامحرمی که خواهدش لب‌مزد
 کناره گیرد همی زبیم بوس و کنار
 نمونه نوع دیگر از مسمط مخمس که پنج مصراع اول آن همه متحد
 القافیه می‌باشند و مصراع پنجم لختهای دیگر در قافیه تابع پنج مصراع اول می‌باشند:
 بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها
 و یاگسسته حورعین ز زلف خویش تارها
 زسنگ اگر ندیده‌ی چسان جهدش رارها
 به برگهای لاله بین میان لاله زارها
 که چون شراره می جهد زسنگ کوهسارها
 ندانماز کودکی ، شکوفه از چه پیرشد ؟
 نخورده شیر، عارضش چرا به رنگ شیر شد ؟
 گمان برم که همچو من، به دام غم اسیر شد
 ز پافکنده دلبرش چو خوب دستگیر شد
 بلی چنین بر نددل ز عاشقان ، نگارها
 ۳ - مسمط مسدس از منوچهری دامغانی :
 خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
 بادخنك از جانب خوارزم وزان است
 آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است
 گویی به مثل پیرهن رنگ رزان است
 دهقان به تعجب سرانگشت رزان است
 کاندر چمن باغ ، نه گل ماند نه گلزار

طاووس بهاری را دنبال بکنند

پرش ببریدند و به گنجی بکنند

خسته به میان باغ بزاریش پسندند

با او ننشینند و نگویند و نخندند

وین پرنگار ینش بدوباز نبندند

تا آزر مه بگذرد و آید آزار

۷- ترجیع بند - ترکیب بند

ترجیع بند آن است که ابیات هر قصیده ، به بندهای مختلف تقسیم می شود و هر بند دارای مطلع و قافیه مستقلی است . همه بندها متحدالوزن می باشند و در آخر هر بند ، يك بیت تکرار می شود که در وزن بایتهای بندها متحد است و لسی قافیه مستقلی دارد و آن بیت را واسطةالعقد گویند : این بیت در ترجیع بند عینا تکرار می شود ولی در ترکیب بند تغییر پیدا می کند : يك نمونه از ترجیع بند سعدی (از هر بند فقط چند بیت آورده شد) .

چشم به کرشمه چشم بندی

ای زلف تو هر خمی کمندی

کز چشم بدت رسد گزندی

مخرام بدین صفت ، مبادا

بر روی چو آتش سپندی

یا چهره بیوش یا بسوزان

من بعد بر آن سرم که چندی

یکچند به خیره عمر بگذشت

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله کار خویش گیرم

از من دل و صبر و یار برگشت

آوخ که چو روزگار برگشت

و آن شوخ به اختیار برگشت

برگشتن ما ضرورتی بود

نتوانم ازین دیار برگشت

من ساکن خاک کوی عشقم

دانی چکنم ؟ چویار برگشت

بیچارگی است چاره عشق

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله کار خویش گیرم



معروف ترین ترجیع بند عرفانی راهائف اصفهانی سرود که چند بیت از دو بند آن ذکر می شود .

ای فدای توهم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل رها کردن ز دست تو مشکل	جان فشاندن به پای تو آسان
بندگانیم جان و دل بر کف	چشم بر حکم و گوش بر فرمان
دوش از شور عشق و جذبه عشق	هر طرف می شتافتم حیران
آخر کار ، شوق دیدارم	سوی دیرمغان کشید عنان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند :	عاشقی بقرار و سرگردان
گفت جامی دهیدش از می ناب	گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست و آتش دست	ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم ، نه عقل ماند و نه هوش	سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن مستی	به زبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضاء	همه حتی الوریذ و الشریان

که یکی هست هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گوبه اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بسینی
آنچه بینی ، دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
هم در آن ، پابرهنه جمعی را	پای برفرق فرقدان بینی .
هم در آن سر برهنه قومی را	بر سر از عرش سایان بینی .
دل هر ذره ای که بشکافی	آفتابیش در میان بسینی .
هر چه داری اگر به عشق دهی	کافر مگر جوی زیان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی	و آنچه نادیده چشمت آن بینی

تابه جایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزاد دل و جان تابه عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

ترکیب بند چنانکه گفته شد نظیر ترجیح بند است جز آنکه بیت واسطة العقد در آن
در آن عیناً تکرار نمی شود بلکه با قافیه مستقل و هموزن ابیات سایر بندها می باشد.
یک ترکیب بند از خاقانی که در رثاء خاقان اعظم منوچهر پسر فریدون شروانشاه
سروده، برای نمونه ذکر میشود. (فقط سه بیت از دو بند آن در اینجا آورده می شود)
ای خاصگان خروش شهنشه بر آورید

آوازه وفات شهنشه بر آورید

تابوت او که چار ملک بر کتف برند

بر چارسوی مملکه بکره بر آورید

این رایت نگون سرور خش بریده دم

بر غافلان هفت خطر گه بر آورید

گر خون کنید خاك به اشك روان رواست

كاین خاك خوابگاه منوچهر پادشاست

شاه ، سریر و تاج کیان چون گذاشتی ؟

سی ساله ملک و ملک جهان چون گذاشتی ؟

پرویز عهد بودی و نو شیروان وقت

ایوان سیم کرده چنان ، چون گذاشتی ؟

در انتظار قطره عدل تو ملک را

همچو صدف گشاده دهان چون گذاشتی ؟

رفتی و در جهان ، سخن از کار و بارتست

خاقانی غریب سخن یادگار تست

۸ - مستزاد

مستزاد شعری است که قسمتی از وزن آن در پایان هر مصراع تکرار می‌شود .

این قسمت مکرر ممکن است دارای قافیه جداگانه باشد و یا از قافیه های مصراعهای خود پیروی کند .

يك نمونه از نوع اول، از مولانا جلال‌الدین :

دل برد و نهان شد	هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد
گه پیرو جوان شد	هر دم به لباسی دگر آن یاد برآمد
خود رفت به کشتی	گه نوح شد و کرد جهان را به دعا غرق
آتش، گل از آن شد	گه گشت خلیل و به دل نار برآمد
می کرد شبانی	حقا که هم او بود که اندرید بیضا
زان فخر کیان شد	در چوب شد و بر صفت مار برآمد
از بهر تفرج	می گشت دمی چند بر این روی زمین او
تسبیح کنان شد	عیسی شد و بر گنبد دوار برآمد

نمونه نوع دوم مستزاد ، از سید اشرف الدین حسینی گیلانی مؤسس روزنامه نسیم شمال

صدشکر ، حقوق وطن امروز ادا شد
مشروطه بپاشد ، به به چه بجا شد
هنگام وفا وقت صفا رفع جفا شد
مشروطه بپاشد ، به به چه بجا شد
الحمد که قانون الهی جریان یافت
ملت هیجان یافت، شد کشته و جان یافت
قرآن محمد همه را راهنما شد
مشروطه بپاشد ، به به چه بجا شد .

۹ - قطعه

قطعه به شعری گفته می‌شود که ابیات آن هم وزن و هم قافیه باشند و برخلاف غزل و قصیده ، بیت اول آن مصرع نیست . تعداد ابیات قطعه از دو بیت بالاتر است و بیشتر در باره مطالب اخلاقی و پند و اندرز یا موضوعات فکاهی است .

يك قطعه اخلاقی از رودکی :

زمانه ، پندی آزاده و ار داد مرا

زمانه را چون نگو بنگری همه پند است

به روز نيك كسان گفت غم مخور ، ز نهار

بسا كسا كه به روز تو آرزو مند است

يك قطعه فکاهی از سعدی

مرد کی غرقه بود در جیحون در سمرقند بود پندارم

بانگ می کرد و زار می نالید که دریغا کلاه و دستارم

معروف ترین قطعه های اخلاقی را ، ابن یمن ساخت ، قطعه ای از او ذکر

می شود :

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد بزرگ زاده نه آن است کلودرم دارد

ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز کسی که بازوی ظلم و سرستم دارد

خوشا کسی که از و هیچ بد به کسی نرسد غلام همت آنم که این قدم دارد

سبکها

سبك ، کلمه ای است عربی به معنی «گداختن» و در اصطلاح به «شیوه و روشی

گفته می‌شود که شعرا و نویسندگان در اعصار مختلف بکار برده اند» و به اصطلاح

خارجی ، استیل گفته می‌شود .

هر شاعر و نویسنده در انتخاب الفاظ و ترکیب کلمات و طرز تعبیر و نمایاندن

اندیشه ها و احساسات ، تحت تأثیر محیط زمانی و مکانی خود قرار دارد .

شاعر و نویسنده عصری که با امنیت و فراوانی و رفاه قرین است ، بادید

روشن و باطنی پراز امید، به رویدادهای زندگی و مظاهر زیبای طبیعت می نگرد. و همچنان در گفته ها و نوشته های خود منعکس می کند. ولی شاعر یا نویسنده ای که جز ذلت و خواری و زبویی و گرسنگی، درد ورنج در محیط خود و مردم عصر خود نمی بیند، بی شک در گفته ها و نوشته های او کم و بیش منعکس خواهد بود.

شک نیست که لفظ و معنی با هم پیوستگی کامل دارند و فساد و سستی یکی باعث خرابی دیگری خواهد بود، اگر فکر تیره و سست باشد، لفظ نیز نارسا و ترکیب کلمات نازیبا می شود. بدینجهت در سبک شناسی، اختصاصات لفظ و معنی هر دو مورد توجه قرار می گیرد. سبکهای نظم و نثر فارسی به نامهای: سبک خراسانی سبک عراقی سبک هندی-سبک باز کشت معروف می باشد. که برای هر کدام اختصاصات لفظی و معنوی وجود دارد.

۱- سبک خراسانی

این سبک و شیوه مدت سه قرن یعنی قرن چهارم و پنجم و ششم در ادبیات فارسی رواج داشت. علت نامیدن این سبک به خراسانی آن بود که گویندگان و نویسندگان فارسی روی ابتدا از خراسان و ماوراءالنهر برخاسته بودند و دیگران از شیوه آنها پیروی نمودند. این سبک مانند همه سبکها به زمان بستگی دارد نه مکان یعنی همه شعرا و نویسندگان در این سه قرن، به سبک خراسانی شعر می گفتند و کتاب می نوشتند و به شعرای خراسان اختصاص نداشت، بکله شعرای نواحی دیگر از قبیل غضائری که در ری بود و قطران که در آذربایجان می زیست نیز دارای همین سبک بودند. مختصات سبک خراسانی.

مهمترین مختصات لفظی و معنوی سبک خراسانی که از سده چهارم تا آخر سده ششم در ایران رواج داشت، بدینقرار است.

۱- واژه های عربی کمتر بکار می رفت. برای آنکه پایه و بنیان فارسی دری کاملاً استحکام یابد، گویندگان و نویسندگان در گفتارها و اشعار و نوشته های خود از بکار بردن واژه های عربی پرهیز می کردند.

۲- تکرار فعل ، در کتب نظم و نثر که به سبک خراسانی تالیف شده است ، تکرار کلمات و افعال زیاد به چشم می خورد . حذف فعل را روا نمی دانستند و تکرار آن را عیب نمی پنداشتند .

يك نمونه از نثر «مقدمه شاهنامه» تالیف ابومنصور معمری :
«چون مردم نبود ، پادشاهی بکار نیاید . چه مهتر به کهتران بود و هر جا که مردم بود از مهتر چاره نبود .»
يك نمونه از شعر رودکی :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان ، لا ، بل چراغ تابان بود
سپیدسیم رده بود و درو مرجان بود

ستاره سحری بود و قطره باران بود .

۳- احتراز از صنایع لفظی . در نظم و نثر ، به سبک خراسانی ، از بکار بردن صنایع لفظی ، از قبیل ، موازنه : مترافات ، سجع و نظایر آن احتراز می جستند و بیشتر به سادگی و بی پیرایگی را غب بودند . بدینجهت ، درك مطالب کتابها آسان بود .

۴- استعمال حرف اضافه در فعل و مصدر . بیشتر افعال و مصادر را باحروف اضافه (بر - در - انداز) بکار می بردند .

پایه سبک خراسانی در شعر بر قصیده و مدح استوار است . قصایدی که به این سبک گفته شد از حیث لفظ و معنی بسیار روان می باشد .

۲- سبک عراقی

از اواخر قرن ششم به سبب تغییرات و تحولات در همه شئون کشور ، از سیاسی - علمی و اجتماعی ، وضع ادبی نیز دستخوش دگرگونی گردید . حکومت در ایران به صورت ملوک الطوائفی درآمد ، حماسه سرایی و غرور ملی روبره ضعف گذاشت و تصوف و تعصبات مذهبی رواج یافت . شعر و شاعری و بطور کلی ادبیات به بیان احساسات شخصی و اظهار شور هیجان درونی و سوز و گداز قلبی محدود

گردید. از طرفی سخنان شعرابه لطافت و ظرافت خاصی گرایید. تعدادی از گویندگان از پیروی سبک خراسانی خودداری نمودند و سبک جدیدی به نام سبک عراقی بوجود آوردند. از پیشروان این سبک، شعرای عراق مانند جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش کمال الدین اسماعیل و شاعران دیگری چون سیدحسن غزنوی - ابوالفرج رونی - انوری - خاقانی شروانی و نظامی گنجوی، بودند. و بخصوص سعدی که از حیث لفظ و معنی به آن دقت و لطافت بخشید. و شعرای بعد از سعدی تا قرن نهم پیرو شیوه او بودند.

مختصات سبک عراقی

ویژه های سبک عراقی بدین قرار است.

- ۱ - نفوذ واژه های عربی. گویندگان به منظور خود نمایی و اظهار فضل و دانش، سعی داشتند که کلمات و ترکیبات عربی را در آثار خود بکار برند.
- ۲ - رواج صنایع بدیعی. در سبک عراقی، بیشتر اشعار و آثار به صنایع لفظی و معنوی آراسته شده بود و برخی از شاعران در این قسمت راه افراط را پیش گرفته بودند.
- ۳ - نفوذ تصوف. پس از ظهور تصوف، تعدادی از گویندگان که به آن گرویده بودند، اصطلاحات و مضامین عرفانی را در آثار خود بکار بردند. و شعرایی هم که متصوف نبودند از آنان پیروی کردند.
- در سبک عراقی از انواع شعر، بیشتر به غزل - مثنوی و رباعی توجه می شد.

۳- سبک هندی

در آخر قرن هشتم و آغاز قرن نهم، سبک عراقی، به تدریج از رونق افتاد، غزل روبه ضعف گذاشت، و شعرا ابتکار مضامین را از دست دادند. این سستی و بیمایگی تا اول قرن دهم یعنی زمان پیدایی سلسله صفویه ادامه یافت.

در دوره صفویه، بسبب سختگیری پادشاهان این سلسله و عدم تشویق آنان از شعرا و گویندگان، و نفوذ سیاست مذهبی و تعصب فقها، برخی از دانشمندان و

بسیاری از شعرا راهی هندوستان شدند . سلاطین گورکانی هند ، مانند اکبرشاه و جهانگیرشاه مقدم شاعران و ارباب دانش را گرامی می داشتند و در اکرام و تشویق آنها اهتمام می ورزیدند و در انتشار و توسعه زبان فارسی سعی وافیه بکار می بردند . چنانکه دربار آنان مجمع شعرا و گویندگان بسیار شد و زبان فارسی در هند ، زبان رسمی و دلیل فضیلت شمرده می شد . شعرای این دوره ، خاصه شعرای مقیم هند ، متبکر سبکی شدند که بعد به سبک هندی شهرت یافت . در این سبک ، ترکیبات غریب و دور از ذهن ، استعارات و کنایات بعید ، آوردن مضامین پیچیده و استعمال کلمات نامانوس متداول گردید . اشعار سست و ناپسند ، بنظر می آید . مهمترین مختصات این سبک بدینقرار است .

۱ - اکثر استعمال کنایه و استعاره . بکار بردن کنایه و استعاره در سبکهای پیشین نیز متداول بود ، ولی در سبک هندی به حد افراط مورد استفاده واقع می گردد خاصه آنکه ، بسیار پیچیده و دشوار می باشد . و برای فهم آن باید مقدماتی تمهید باید تا به منظور گوینده پی برد . به این بیت کلیم کاشانی توجه کنید .

خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی

ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند

منظور کلیم این است که دیار نیستی بهتر از دیار هستی می باشد . همچنانکه در هوای آزاد و خوش ، مردم یکتا پیرهن می خوابند ، مردگان هم با کفن که یکتا پیرهن است خوابیده اند .

۲ - برای پیدا کردن مضامین دقیق و آوردن مطالبی که شعرای سابق نگفته اند در سبک هندی خیالبافی و ریزه کاری زیادی بکار رفت : صائب گوید :

گر گدای ژنده پوشم جای ننگ و عار نیست

کهنه می بندند بر نخلی که صاحب حرمت است

۳ - آوردن تمثیل . ارسال المثل یک صنعت بدیعی است . این صنعت در سبکهای دیگر هم بکار می رفت . ولی شعرای تابع سبک هندی در استعمال آن زیاده روی کردند .

صائب می گوید :

دعوی عشق زهر بوالهوسی می آید

دست برهم زدن از هر مگسی می آید.

۴ - رواج معما در شعر. معما یا چیستان آن است که نام شخص یا چیزی را به رمز بیان کنند. به این بیت توجه کنید :

آه مقلوب در میانه شب نام آن سرو ماهرو باشد.

آه مقلوب «ها» است که چون در میان شب قرار گیرد «شهاب» می شود.

۴ - سبک بازگشت ادبی

در قرن دوازدهم نهضتی برای عدول از سبک هندی در اصفهان بوجود آمد و انجمنی از شعرا مانند : مشتاق ، شعله ، طیب ، عاشق ، صها ، میرزا محمد نصیر سید احمد هاتف و لطفعلی بیگ آذربیکدلی تشکیل شد. این جماعت عقیده داشتند که سبک هندی خالی از لطف است. چون اساس آن مبتنی بر پیدا کردن مضامین دقیق و دور از ذهن می باشد و همین سبب میشود که شعر از لطافت خاص خود بیفتد. بدینجهت از آن سبک عدول کردند و به پیروی از گویندگان پیشین پرداختند البته آنها سبک جدیدی بوجود نیاوردند بلکه از سبک عراقی پیروی می کردند. ولی گویندگان دوره قاجاریه پافراتر نهادند و سبک خراسانی را وجهه نظر خویش ساختند.

ادبیات بعد از اسلام

تاریخ ادبیات بعد از اسلام شامل قسمتها و دوره های زیر می باشد.

- ۱ - نخستین سخن سرایان ۲ - دوره طاهریان ۳ - دوره صفاریان ۴ - دوره سامانیان ۵ - دوره غزنویان ۶ - دوره سلجوقیان ۷ - دوره مغول . و تیموری ۸ - دوره صفویه ۹ - دوره افشاریه تا تاریخ معاصر .
- ۱ - نخستین سخن سرایان و شاعران فارسی دری

بعضی از تذکره نویسان ، نخستین شاعر بعد از اسلام را ابو حفص سغدی دانستند و برخی دیگر ابو العباس مروزی را اولین شاعر پنداشتند و به عقیده بعضی

دیگر ، محمدبن وصیف ، دبیر وسایل یعقوب لیث نخستین شاعر زبان دری بود .

۲ - دوره طاهریان (۲۰۶-۲۵۹ هـ)

با آنکه طاهریان خود مؤسس استقلال ایران بودند ، چندان توجهی به ترویج زبان فارسی نداشتند . و شاعری که درعهد آنان می زیست . حنظله بادعیسی بود .

۳ - عصر صفاریان . (۲۴۷-۳۹۹)

صفاریان به زبان فارسی توجه بیشتری داشتند . با آنکه یعقوب وعمرو بواسطه اشتغال به جنگ بادشمنان ، مجالی برای این قبیل کارها نداشتند ، اما علاقه آنها را به توسعه و پیشرفت زبان فارسی نمی توان انکار کرد . و شعرای معروف عصر آنان ، محمدبن وصیف - فیروز مشرقی وبوسلیک گرگانی ، بودند .

۴ - دوره سامانیان (۲۷۹ - ۳۸۹)

۱ - سامانیان خود را از فرزندان بهرام چوبینه می دانستند و نسبت خود را به ساسانیان می رساندند ، بدینجهت علاقه بیشتری به مظاهر ملیت داشتند و در ترویج زبان فارسی و تشویق شعرا می کوشیدند ، اعیاد باستانی نوروز و مهرگان وسده در عصر آنان دوباره رواج پیدا کرد .

۲ - دارای حسن تدبیر بودند و امور کشور را به دست وزیرانی با کفایت سپردند و با آنکه پیرو اسلام بودند ، نسبت به اقلیت های مذهبی سخت گیری روا نمی داشتند .

۳ - به تشکیل مجالس علمی اهتمام داشتند و دانشمندان در حضور ایشان به بحث ومناظره می پرداختند . و به منظور بزرگداشت علما ، آنها را از تعظیم و خدمت معاف کرده بودند .

۴ - حماسه سرایی و ایجاد غرور ملی در دوره ایشان شروع شد . ودقیقی شاعر معروف ، به امر نوح بن منصور ، نظم شاهنامه را آغاز کرده بود . بطور کلی ، تشویق وحسن سیاست پادشاهان سامانی سبب ظهور شعرای نامی و نویسندگان وچندتن دانشمندان گردید .

معروف‌ترین شعرای این دوره عبارت بودند از :

۱ - ابوشکور بلخی . ۲۰ - شهید بلخی . ۳ - رودکی سمرقندی . ۴ - دقیقی .
۵ - کسایی مروزی . نثر فارسی نیز در دوره سامانیان پیشرفت قابل توجهی داشت و آثار با ارزشی بوجود آمد ، از قبیل : ۱ - مقدمه شاهنامه ابومنصوری . ۲ - ترجمه تفسیر طبری . ۳ - ترجمه تاریخ طبری . ۴ - حدود العالم . ۵ - الابنیه عن حقایق الادویه .
چندتن از علمای این دوره ، آثار خود را به زبان عربی که رایج آن عصر بود ، نوشتند .

از قبیل : محمد بن جریر طبری . محمد بن زکریای رازی ، محمد بن یعقوب کلینی . حکیم ابو نصر فارابی و ابن بابویه .
علاوه بر پیشرفت نظم و نثر در این دوره ، دانشمندان این عصر خدمات پراگتی به معارف اسلامی و زبان عربی کردند و در نشر و نقل علوم ، میان مسلمانان ، بیش از سایر اقوام مسلمان مؤثر بودند ، و سیبویه نحوی - ابوعلی فارسی ابوسهل بن نوبخت ، بنی موسی - جابر بن حیان معروف به صوفی ، از آنان بودند .

۵ - دوره غزنویان ۳۸۹ تا ۴۳۲ هجری

مؤسس سلسله غزنوی ، سبکتکین و مقتدرترین پادشاهان آن ، سلطان محمود غزنوی بود که برای نخستین بار لقب «سلطان» به خود گرفت . مقارن حکومت این سلسله ، دوسلسه دیگر به نامهای آل بویه و آل زیار نیز در ایران حکومت می کردند . آل زیار در طبرستان و گرگان و آل بویه در شهرهای مرکزی ایران حکومت داشتند .
علوم و ادبیات در این دوره .

امرا و سلاطین این دوره در ترویج و توسعه زبان و ادبیات فارسی و تشویق علما و دانشمندان ، خدمات شایسته ای کردند ، نهال ادبیات که به کوشش سامانیان در این مرزوبوم غرس شده بود ، بر اثر آبیاری پادشاهان و حکام در این دوره درخت برومندی گردید .

دربار سلطان محمود مجمع شعرا و گویندگان شده بود ، در بزرگداشت و تشویق آنان ، از طرف این پادشاه و جانشینان وی نهایت کوشش بعمل می آمد .

پادشاهان این سلسله با حمایت از علما و شعرا و ابراز تعصب دینی ، پایه حکومت خود را استوار و محکم کرده بودند .

از سلاطین آل زیار ، شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ، بیش از همه به توسعه علم و ادب خدمت کرد . ابوریحان بیرونی در درگاه او بود و آثار گرانمایی بوجود آورد . همچنین فلك المعالی منوچهر بن قابوس و عنصر المعالی کیکاوس فضل دوست و ادب پرور بودند. زبان و ادب فارسی را رونق بخشیدند. سلاطین آل بویه در پیشرفت علوم و تمدن اسلامی اهتمام زیادی داشتند .

در دربار آنها ، وزیران دانشمند و مشهوری مانند ابن عمید و صاحب بن عباد بودند که از علما و نویسندگان تشویق می کردند .

معروف ترین شعرای عصر غزنوی (قرن چهارم و پنجم) عبارت بودند از : فردوسی ، عنصری - فرخی - منوچهری .

در نثر این دوره ، مانند دوره سامانیان ، نفوذ کلمات عربی ، بسیار کم است نویسندگان می کوشیدند اصطلاحاتی به زبان دری وضع کنند و جمله کوتاه بکار برند بطور کلی نثر این دوره ساده و از پیرایه ها و صنایع بدور است .

مهمترین آثار منشور این دوره عبارت بودند از :

تاریخ سیستان - التفهیم - دانشنامه علائی و قسمتی از تاریخ بیهقی مشهورترین علمای این دوره عبارت بودند از : ابوعلی سینا ، ابوریحان بیرونی علی بن عباس مجوسی . ابوعلی مسکویه ، کوشیار گیلانی و ابوالحسن نسوی .

۶ - دوره سلجوقی (۴۳۲ - ۶۲۸)

در دوره سلجوقی ، حکومت های کوچکی مانند : آل افراسیاب (خانیه) در ماوراءالنهر . وغوریان در سمرقند و اتابکان در آذربایجان وجود داشتند دوره سلجوقی از لحاظ تعداد گویندگان و نویسندگان و دانشمندان از درخشانترین ادوار ادبی و علمی می باشد . سلجوقیان ، زبان فارسی را زبان رسمی و درباری خود کردند . ووزرای ایشان مخصوصاً عمیدالملک کندی و خواجه نظام الملک طوسی از دوستان و حامیان و ادب و علما بودند و خدمات شایسته ای به پیشرفت علم و ادب کردند. نظام الملک

با تأسیس مدارس بزرگی به نام نظامیه در شهرهای بزرگ بغداد - نیشابور - اصفهان هرات و مرو ، بزرگترین خدمت را برای توسعه علم نموده است .
متأسفانه باید گفت که در دوره سلجوقیان با همه پیشرفتهای علمی و ادبی ، موجبات بی‌اعتنایی نسبت به حفظ و بقای زبان فارسی فراهم شد ، دانستن زبان عربی فضیلت شمرده می‌شد. غرور ملی روبه‌ضعف گذاشت و تصوف بسط و توسعه یافت .

تصوف

طریقه تصوف که از قرن دوم هجری در ایران ظهور کرده بود ، در این دوره توسعه یافت و در بیشتر شهرهای ایران شایع گردید . اساس تصوف زهد و وارستگی بود ، پیروان این مسلک بیشتر از محبت الهی دم می‌زدند و در مقابل حکما که بحث و استدلال را وسیله معرفت می‌شمردند، این گروه، یگانه‌راه کشف حقیقت را ، تزکیه نفس و تصفیه باطن می‌دانستند . پیروان این مسلک چون لباس پشمین (صوف) می‌پوشیدند ، به صوفیه شهرت یافتند . صوفیه از قرن چهارم به بعد دارای اصول و سازمان شدند و طریقه خود را به شکل مذهب خاصی در آوردند و مرکزی به نام خانقاه تأسیس کردند .

تأثیر تصوف در ادبیات

مهمترین تأثیرات تصوف در ادبیات فارسی به‌قرار زیر است :

۱ - تصوف نظر شعرا را عالی و بلند و ذوق آنان را لطیف‌تر ساخت .
۲ - در حفظ و بقای شعر تأثیر شایسته داشته است . چون پیروان این مسلک به شعر اهمیت زیادی می‌دادند و ابوسعید ابوالخیر که به تصوف سروسامانی بخشید، دعا را به شعر می‌خواند .

۳ - تصوف در اقسام نظم تغییراتی داد ، غزل را جانشین قصیده ساخت ، چون غزل برخلاف قصیده ، به‌ممدوح احتیاج ندارد . در واقع غزل خوب مولود تصوف می‌باشد . از زمانی که حماسه‌سرایی از رواج افتاد ، صوفیه بهترین مثنویها را برای بیان حقایق عرفانی و اخلاقی به صورت حکایتهای دلپذیر ساختند مانند :

حدیقه الحقیقه سنایی - منطق الطیر عطار و مثنوی مولانا جلال الدین. و همچنین عالیترین رباعی وسیله شعرای متصوف ساخته شد.

معروفترین شعرا و نویسندگان متصوف در این دوره، شیخ ابوسعید ابوالخیر، باباطاهر عریان خواجه عبدالله انصاری، سنایی غزنوی و شیخ عطار بودند. و معروفترین شعرای غیر متصوف دوره سلجوقی عبارت بودند از: اسدی طوسی، فخرالدین اسعد گرگانی - ازرقی هروی - قطران تبریزی. ناصر خسرو قبادیانی - مسعود سعد - خیام - امیرمعزی، ادیب صابر - انوری رشید و طواط - خاقانی شروانی و نظامی گنجوی.

نثر در دوره سلجوقی (قرن ۶ و ۷)

سبک نویسندگی در آغاز این دوره دنباله همان شیوه نثر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود. ساده و بی‌پیرایه نوشته می‌شد و الفاظ و امثال و شواهد عربی کمتر بکار میرفت. اما به تدریج تغییر یافت و یک نوع نثر آمیخته با تصنع و تکلف پیدا شد که به نثر فنی (مصنوعی - مسجع) معروف می‌باشد. و مدت دو قرن و نیم دوام یافت. پیروان این سبک سعی داشتند که با آوردن عبارات و لغات مترادف و الفاظ متوازن و سجعهای مکرر عبارات خود را بیارایند و با پیرایه‌های لفظی و معنوی و امثال و شواهد عربی زینت دهند. کار این تصنع و پیرایه سازی به جائی کشید که نثر فارسی در آخر این دوره، مجموعه‌ای از لغات متروک و صنایع دوراز ذهن علم بدیع شده بود و فهم آن به سبب کثرت اشعار و امثال عربی برای فارسی زبانان بسیار دشوار گردید.

معروفترین دانشمندان این دوره

مشهورترین علمای این عصر، شیخ طوسی، امام محمدغزالی، شهاب الدین سهروردی، امام فخر رازی و امام غزالی بودند.

نویسندگان مشهور این دوره

از معروفترین نویسندگان این دوره عبارت بودند از: خواجه نظام الملک، ابوالمعالی نصرالله منشی - منتجب الدین بدیع الکاتب جوینی.

ابوالفضل بیهقی - بهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی ابوبکر محمدر اوندی ،
عنصر المعالی کیکاوس - ابوالحسن علی بن زید بیهقی ، نظامی عروضی - شیخ فریدالدین
عطار - ابوسعید عبدالحی کردیزی . غزالی . ابوالحسن غزنوی .

آثار نثر دوره سلجوقی

مشهورترین آثار نثر دوره سلجوقی این کتابها بودند :

زین الاخبار - تاریخ بیهق - تاریخ بیهقی - مجمل التواریخ والقصص -
راحة الصدور - کشف المحجوب - تذکرة الاولیا . قابوسنامه - کلیله و دمنه - چهار
مقاله - مرزبان نامه - التوسل الی الترسل - مقامات حمیدی ، سیاست نامه - کیمیای
سعادت ، گیهان شناخت - حدائق السحر - جامع ستینی .

۷ - دوره مغول . (۶۲۸ تا ۹۰۷ هجری - سه قرن)

در سال ۶۱۶ هجری ، کشور ایران با حمله مصیبت بار مغول و تاتار به سرداری
چنگیز خان مواجه شد و در نتیجه ، نواحی معمور و آباد این سرزمین از خراسان تا
عراق بکلی ویران شده و جمع کثیری از مردم بیگناه قتل عام شدند . شهرهای بزرگ
مانند بخارا ، سمرقند ، مرو ، بلخ به نیشابور - غزنین - هرات ، و اصفهان با خاک
یکسان شد . و حتی در نیشابور ، زنان و کودکان از دم تیغ خونبار مغول گذشتند ،
مقارن تسلط مغول و ایلخانان ، حکومت های کوچکی وجود داشتند که در نواحی
مختلف کشور ایران سلطنت نیمه مستقلی داشتند ، از قبیل اتابکان فارس - و آل کرت .
قریب نیم قرن پس از انقراض ایلخانان در سال ۷۷۱ هجری ، تیمور که از
نژاد مغول بود ظهور کرد و سلسله های کوچک را بر انداخت و بار دیگر ایران را
ویران ساخت و در واقع خونریزیها و قتل عامها و خرابیهای دوره مغول را کامل کرد .
باهمه شدت و هیبتی که این حمله ها و کشتارها به همراه داشت نتوانست ، درخت تناور
دانش و ادب را در این سرزمین بخشکاند . زیرا :

۱ - عده ای از دانشمندان و گویندگان که توانستند از دم تیغ مغول جان به سلامت
برند ، به قلاع اسماعیلیه و شهر بغداد پناه بردند . و این مرکز مهم تاهنگامی که به
دست هلاکو فتح نشده بود ، پناهگاه استوار و مطمئنی برای علما و شاعران بود

پناهگاههای دیگری هم در جنوب ایران و هندوستان و آسیای صغیر، وجود داشت. اتابکان فارس و سلاجقه آسیای صغیر به سبب پذیرفتن ایلی مغول، از حمله و کشتار آن طائفه مصون ماندند. علاوه بر اینها، غوریان نیز که مقارن حمله مغول در هندوستان حکومت داشتند، بسیاری از فضیلتی مشرق ایران را با احترام پذیرفته بودند.

۲- علت دوم آن بود که ایلخانان در اثر استقرار در ایران، بتدریج، خوی درندگی را رها کرده بودند و به حفظ نظم و اداره کشور علاقمند شده بودند.

۳- وجود وزیرانی دانشمند و دانش دوست، مانند خواجه شمس الدین محمد جوینی و برادرش عطاملک جوینی ورشیدالدین فضل الله و خواجه نصیر الدین طوسی، وسیله ای برای اشاعه علم و ادب و تشویق علما و اهل دانش بود.

دانشمندان به محض آنکه موقع را مناسب می دیدند، به تشکیل حوزه های علمی و تعلیم و تربیت شاگردان و طلاب همت می گماشتند.

۴- ایلخانان بعلم اعتقادی که به نجوم و پیشگویی ستاره شناسان داشتند، به علوم ریاضی و توسعه آن ابراز علاقه می کردند و به همین سبب در زمان مغول و تیموریان کتب متعددی در ریاضیات خاصه در علم نجوم نوشته شد.

۵- مغولان و تیموریان به ضبط اخبار و آثار خود و نیاکان خود علاقه داشتند و مورخان را مورد تشویق قرار می دادند.

با وجود همه اینها باید توجه داشت که حمله این اقوام، تأثیرات ناگواری در ادبیات و علوم ایران داشت مهمترین آنها بدینقرار بود.

۱- تنزل نظم و نثر. در این دوره، سخن از حلیه سلاست و روانی، عاری شد، خیالبافی و سستی در آن راه پیدا کرد، جز چندتن از گویندگان بزرگ مانند: سعدی، مولوی، حافظ و جامی، گوینده مبرز و بنامی در این دوره نبود.

۲- حماسه سرایی در دوره مغول و تیموری رو به ضعف گذاشت. فقر و بیچارگی در همه شئون رخنه کرده بود و شعر فقط وسیله اظهار ناله و فغان بود.

۳- ساختن قصیده از رواج افتاد و جای خود را به غزل داده بود. و اگر هم

کم و بیش قصیده‌ای گفته می‌شد ، مضمون آن به بیان زهد و ذکرپندواندرا اختصاص داشت .

۴ - در نثر ، به جای شیوهٔ روان و ساده ، زیاده‌روی در بکار بردن لغات عربی ، معمول گردید . جز چند کتاب تاریخ که ساده نوشته شد ، اغلب نویسندگان مطالب را با استعاره و کنایه و طول و تفصیل غیر لازم بیان می‌کردند . و استعمال لغات مشکل و نامأنوس و آوردن تشبیهات ناروا و مبالغه آمیز متداول گردید . لکن در دوره تیموری از پیشرفت این شیوه تا حدی کاسته شد .

۵ - واژه های ترکی علاوه بر تازی ، داخل زبان فارسی شد . خاصه در نثر این دوره و در کتابهای تاریخ لغات و اصطلاحات ترکی و مغولی ، فراوان دیده می‌شود ولی شعر از این آلاش محفوظ ماند .

بطور کلی نثر فارسی در ادوار مغول و تیموری کرچه در آغاز ، مصنوعی و پراز آرایشهای لفظی و معنوی بود ، اما بتدریج ساده شد و در فنون مختلف کتب متعددی نوشته شد .

شعرای این عصر

معروفترین شعرای این عصر : سعدی شیرازی ، مولانا جلال الدین محمد بلخی ، حافظ شیرازی - جامی ، فخرالدین عراقی ، امیر خسرو دهلوی - اوحدی مراغه‌ای و خواجوی کرمانی بودند .

نثر نویسندگان این دوره

معروفترین نویسندگان این دوره : سعدی شیرازی - نورالدین محمد عوفی - شمس الدین محمد قیس رازی - علاء الدین عطاء ملک جوینی - حمد الله مستوفی - رشید الدین فضل الله - وصاف الحضرة - شرف الدین علی یزدی . شهاب الدین عبدالله معروف به حافظ ابرو - دولت شاه بن علاء الدوله سمرقندی - میرخواند - و کمال الدین حسین واعظ کاشفی .

کتب نثر این دوره

معروفترین کتابهای نثر در رشته های مختلف بدینقرار است :

الف ، کتابهای تاریخی: تاریخ جهانگشا- جامع التواریخ-طبقات ناصری .
تاریخ و صاف . تاریخ گزیده - زبدة التواریخ . ظفر نامه . روضه الصفا .
ب - کتب ادبی و اخلاقی : لباب الالباب - المعجم - مرصاد العباد - اخلاق
ناصری . تذکره دولتشاه - اخلاق جلالی - اخلاق محسنی .

دانشمندان عصر مغول و تیموری

معروفترین دانشمندان این دوره عبارت بودند از : خواجه نصیرالدین طوسی
قطب الدین شیرازی- زکریای قزوینی - قاضی بیضاوی - قطب الدین رازی . قاضی
عضد الدین ایچی .

۸- دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵)

شاه اسماعیل صفوی که جوانی جسور و متهور بود پس از يك رشته حوادث
و جنگها در سال ۹۰۷ هجری در تبریز تاجگذاری کرد و سلسله صفوی را تأسیس
نمود که مدت ۲۴۰ سال حکومت آنها دوام یافت و آخرین آنسان شاه سلطان حسین
بود که به سبب بی کفایتی مغلوب محمود افغان شد .
با تشکیل دولت صفوی ، در ایران از جهت سیاسی و اجتماعی آرامشی
پدید آمد .

و این دوره از ادوار مهم در تاریخ سیاسی و اجتماعی محسوب می شود .
حکومت این سلسله مبتنی بر سیاست مذهبی بود و پادشاهان این سلسله در
ترویج مذهب تشیع اهتمام ورزیدند . علل این سیاست مذهبی و هدفهای این سیاست
به اختصار ذکر می شود :

۱ - چون سلاطین این سلسله خود را از اولاد علی می دانستند ، به ترویج
مذهب تشیع علاقه مند بودند .

۲ - پادشاهان این سلسله که اهل تصوف بودند ، مانند بیشتر صوفیه به علی و
آل او ارادت می ورزیدند .

۳ - شاه اسماعیل نساچار بود ، باسیاستی مدبرانه ، ملت ایران را در برابر سلاطین عثمانی و ازبکان که از مغرب و مشرق ، این کشور را تهدید می کردند ، متحد سازد . و چون این دو همسایه مذهب سنت داشتند ، ناگزیر می بایست ملت ایران را که از قدیم به تشیع میلی وافر داشتند با این سلاح مذهبی ، مجهز گرداند . شاه اسماعیل از علاقه دیرین اکثر ایرانیان به این مذهب حسن استفاده کرد و آن را مذهب رسمی ایران گردانید . این سیاست مذهبی سبب بروز جنگها و تعصبات شدیدی نیز گردید .

مطالب مربوط به تاریخ ادبیات این دوره در قسمتهای زیر خلاصه می شود :

۱ - وضع علمی - ۲ نثر فارسی . ۳ - شعر فارسی .

۱ - وضع علمی : در عصر صفویه به سبب همان سیاست مذهبی ، علاقه زیادی به علوم مذهبی ابراز شد . پادشاهان صفویه نیز در این ابراز علاقه با عموم طبقات مردم همکاری داشتند و در بزرگداشت علمای شیعه و تشویق آنان اهتمام می ورزیدند . احداث مدارس و ایجاد موقوفات چه از طرف پادشاهان و چه از طرف امرا و مردم توانگر در بیشتر شهرهای ایران رواج یافت .

علوم دینی و شرعی رونق پیدا کرد ولی به علوم عقلی کمتر توجه می شد .

مشهورترین علمای این دوره عبارت بودند از :

علی بن حسین زواری . ملافتح الله کاشانی - شیخ بهایی - ملا محمد باقر مجلسی
میر محمد باقر استرآبادی . ملاصدرای شیرازی - ملا محسن فیض کاشانی - عبدالرزاق
لاهیجی .

۲ - نثر فارسی . بطور کلی ، زبان فارسی در این دوره راه انحطاط سپرد .

در آغاز این دوره لهجه آذری که از لهجه های قدیم زبان فارسی بود به سبب ادامه تسلط امرای ترک و مغول از میان رفت . پادشاهان صفوی نیز به زبان ترکی بی علاقه نبودند . بیشتر اصطلاحات اداری و درباری و نظامی در دوره آنان ترکی بود . و شاه اسماعیل به ترکی شعر می گفت و خطایی تخلص می کرد و دیوان او شامل شعر

های ترکی بود. برعکس در دربار سلاطین عثمانی و پادشاهان مغولی هند (گورکانیان) زبان فارسی رواج کامل داشت و در هند، زبان رسمی دربار، فارسی بود. کرچه نثر فارسی در این دوره رونق کامل داشت ولی به سبب انحطاط کلی زبان فارسی دارای استحکام نبود، قواعد دستوری و بلاغی رعایت نمی شد. نامه ها و منشآت تکلف آمیز زیادی از منشیان این عهد باقی ماند که معروفترین آنها میرزا محمد طاهر و حیدر زوینی بود و منشی دربار شاه عباس دوم و وزیر شاه سلیمان بود. او سعی داشت با تکلف هرچه تمامتر، سخنان فارسی را، بدون استعمال کلمات عربی بکار برد.

آثار نثر این دوره

الف - کتاب تاریخی: حبیب السیر - احسن التواریخ - عالم آرای عباسی - اکبر نامه.

ب - کتب ادبی: تحفه سامی - خلاصه الاشعار - تذکره هفت اقلیم - مجالس المؤمنین - ریاض الشعرا. بهار دانش - تذکره شاه تهماسب.

۳ - شعر فارسی - مختصات شعر فارسی در این دوره بدینقرار بود:

۱ - در انتخاب کلمات دقت بعمل نمی آمد، علت نخست آن بود که بیشتر گویندگان اطلاعات در زبان فارسی نداشتند. علت دوم آن بود که پادشاهان صفوی از شعرا حمایت و تشویق لازم بعمل نمی آوردند، و شعر در دست عامه مردم افتاد. این امر اگرچه وسیله تنوعی در شعر گردید. لیکن از نظر رعایت اصول و قواعد زبان مایه شکست آن شد.

۲ - مرثیه سرایی و مدح ائمه دین در اشعار این دوره زیاد به چشم می خورد و این نتیجه همان سیاست مذهبی سلاطین صفوی بود.

۳ - رواج سبک هندی در اشعار این دوره زیاد بود. این سبک مبتنی بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع و دشوار و دوراز ذهن بود.

چنانکه قبلاً شرح داده شد، مقدمات ظهور این سبک از اواخر دوره تیموری شروع گردید و در عهد صفویه به اوج خود رسید و تا پایان این دوره رواج داشت. ولی در اواخر عهد زندیه و اوایل دوره قاجاریه راه ضعف را پیمود.

بطور کلی ، سخنوران عهد صفویه در بیان افکار و خیالات خود بی نهایت به دقت و باریک اندیشی توجه داشتند . هدف اصلی آنها در شاعری بیان مضامین دقیق و تازه و ابتکار در ایجاد آنها بود . و هر شاعری که در این راه افراط می کرد ، بیشتر مورد توجه سخن سنجان واقع می شد .

۴ - غیر از مدایح و مرثیۀ ائمه دین ، موضوع رایج دیگر در عهد صفویه اشعار غنایی و غزل بود . که کم و بیش با افکار صوفیانه و اندیشه های زاهدانه و گناه باو عظ و اندرز همراه بود .

۵ - افسانه سرایی و داستان سازی خاصه به شیوۀ نظامی از کارهای رایج این عصر بود معروفترین شعرای این عصر عبارت بودند از : اهلای شیرازی - اهلای ترشیزی - هلالی جغتایی - محتشم کاشانی - وحشی بافقی - صائب تبریزی - کلیم کاشانی .

۹ - از عهد نادر تا دورۀ معاصر

در سال ۱۱۳۵ هجری ، حکومت صفوی با حمله افغانه پایان یافت و به دنبال يك سلسله حوادث ، نادر در سال ۱۱۴۴ تاج شاهی بر سر نهاد . و پس از مدتی که ستارۀ اقبال نادر افول کرد ، قطعات مختلف ایران به دست امرای متعدد افتاد که مهمتر از همه کریمخان زند بود . وی به عدالت و رعیت پروری شهرت داشت و از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۹۳ بر قسمت بزرگی از خاک ایران حکومت کرد . لکن فرمانروایی سلسله زندیه بزودی دچار ضعف گردید و در سال ۱۲۱۰ آغامحمدخان قاجار لطفعلی خان آخرین پادشاه این سلسله را بر انداخت و خود به سلطنت رسید و سلسله قاجاریه را تأسیس نمود .

پادشاهان قاجاریه تا اندازه ای توانستند آرامش نسبی را برقرار سازند و در سایه همین آرامش بود که چند شاعر و نویسنده دانشمند بزرگ و معروف برخاستند . مطالب تاریخ ادبیات مربوط به این سه دوره (افشاریه - زندیه - قاجاریه) در قسمتهای زیر خلاصه می شود :

وضع علمی - نثر فارسی - شعر فارسی .

۱ - وضع علمی . سیاست مذهبی حکومت صفویه تا دورۀ زندیه و قاجاریه

ادامه یافت . توجه حوزه های علمی به علوم دینی و ادبی بیش از علوم عقلی بود ولی چندتن از دانشمندان نیز به تحقیق و تدریس آثار حکمای گذشته خاصه ابوعلی سینا و شیخ اشراق و ملاصدرا اشتغال داشتند و حواشی و شروحی بر مؤلفات پیشینیان نوشتند . معروف ترین علمای این دوره عبارت بودند از : حاج ملاهادی سبزواری محمدبن سلیمان تنکابنی و محمدصادق بن مهدی .

۲ - نثر فارسی . نثر فارسی در دوره های افشاریه - زندیه و قاجاریه به تدریج از سستی و بی مایگی دور شد ، خاصه در عهد قاجاریه ، روشی مطبوع یافت و به شیوه قدما نزدیک گردید . مشاهیر نویسندگانی که در این عصر می زیستند و در توسعه این روش و تکمیل آن سهمیم بودند ، بدین قرارند .

فاضل خان گروسی - میرزا تقی خان سپهر - عباسقلی خان سپهر - رضاقلی خان هدایت - میرزا ابوالقاسم فراهانی - میرزا عبداللطیف طسوجی تبریزی - محمد حسن خان صنیع الدوله . و از نویسندگان عصر نادر ، میرزا مهدی خان استرآبادی را باید نام برد .

۳ - شعر فارسی .

در پایان عهد صفویه ، در اصفهان ، ناقدان سخن و صاحبان ذوق از روشی که در شعر پدید آمده و به سبک هندی معروف شده بود ، اظهار ، ناخشنودی کردند . این دسته عقیده داشتند که شیوه و سبک هندی خلاف فصاحت و دورار اصول بلاغت و شیوایی شعر فارسی است و باید آن را ترك کرد و به شیوه ای که مورد قبول سخن سنجان و استادان بود بازگشت . چنانکه قبلاً شرح داده شد سبک قدما رواج یافت و آن را «سبک بازگشت» نامیدند . از جمله کسانی که در این کار پیشقدم بودند، میرزا نصیر اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی - لطفعلی بیگ آذربیکدلی - آقامحمد عاشق اصفهانی را باید شمرد .

دوره بازگشت دارای دو مرحله بود : مرحله اول از اواسط قرن دوازدهم آغاز شد و تا قسمتی از اوایل قرن سیزدهم ادامه یافت . در این مدت گویندگان، از

سبك عراقی یعنی از شعرای اواخر قرن ششم و هفتم و هشتم پیروی می کردند .
مرحله دوم از اواخر نیمه اول قرن سیزدهم آغاز شد ، گویندگان این دوره
درعین آنکه از روش شعرای قرون نامبرده پیروی می کردند به سبك قرون چهارم و
پنجم یعنی سبك خراسانی نیز نظر داشتند . معروفترین شعرای این دوره را باید
فتحعلی خان صبای کاشانی ، هدایت ، سروش - فتح الله خان شیبانی - محمودخان
ملك الشعرا ، - سید محمد سحاب اصفهانی - مجمر اصفهانی - معتمدالدوله نشاط
اصفهانی . میرزا شفیع وصال شیرازی - میرزا ابوالقاسم قائم مقام دانست .

دوره مشروطیت . از زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار ، میان ایران و اروپا
ارتباط نزدیک برقرار شد . و به تدریج روبرو توسعه گذاشت . راه ورود متخصصان
فنی در امور نظامی و مهندسی به ایران باز شد - مدارس برای کارآموزی در این
رشته ها تأسیس گردید . دانشجویان به خارج اعزام شدند . رقابتهای سه دولت بزرگ
روس - انگلیس و فرانسه سبب شد که چند هیئت فنی از این کشورها به ایران بیایند .
ملت ایران به تدریج با تمدن و فرهنگ غریبان آشنایی بیشتر پیدا کرد ، رفته رفته به
فکر تغییر حکومت و تأسیس دولت قانونی افتاد . عاقبت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری
فرمان مشروطیت از جانب مظفرالدین شاه صادر شد و مجلس شورای ملی تأسیس
و قانون اساسی وضع گردید . تأثیرات مهمی که این پیشامد در ادبیات فارسی داشت .
بدیث قرار بود :

۱ - آشنایی ایرانیان به زبانهای خارجی خاصه به زبان فرانسه وسیله ای برای
نقل و ترجمه تعداد زیادی از کتابهای علمی و ادبی به زبان فارسی گردید .

و همین سبب شد که از اندیشه های خارجیان اقتباس شود و موضوعات تازه ای
در نثر و نظم فارسی راد یابد . و همچنین حوادث سیاسی و اجتماعی که در ایران
روی می داد ، به گونه ای بود که شاعران و نویسندگان نمی توانستند از آن برکنار باشند
و این امر سبب ظهور ادبیات سیاسی و ملی در عهد مشروطیت شد .

۲ - توجه ادبا و شعرا به مباحث جدید سیاسی و اجتماعی مقدمه شد که نظم
و نثر فارسی از حوزه و قلمرو اشرافی قدیم بیرون آید و برای رفع نیادهای گوناگون

مردم در زمینه های علمی ، ادبی - اجتماعی و سیاسی بکار رود . و چون بیان این مقاصد بازبان مصنوعی پیشین سازگار نبود ، زبان ساده که عامه مردم بتوانند آن را درک کنند ، در نثر رواج یافت .

۲ - تأسیس مدارس جدید و انتشار روزنامه ها و مجلات ، وسیله مؤثری برای تعمیم سواد میان مردم گردید .

۴ - تأسیس چاپخانه های متعدد سبب انتشار کتب علمی و ادبی بسیار شد و طالبان علم و ادب را از زحمت استنساخ و هزینه گزاف آن و اتلاف وقت بی نیاز کرد .

۵ - آشنایی ایرانیان به روشهای صحیح اروپائیان در زمینه تحقیقات تاریخی و ادبی و غیر آن وسیله سودمندی برای جمع آوری و تنظیم اطلاعات مختلف تاریخی - علمی - ادبی و اجتماعی گردید .

این علل موجب شد که ادبیات فارسی در طریق تحول و تکامل افتد و شعرو نثر فارسی در راه ترقی قدم نهد و مقدمات ظهور شیوه های جدید در زبان فارسی شود . از آغاز مشروطیت به بعد ، چندشاعر و نویسنده بزرگ در ایران ظهور کردند . از نویسندگان ، افرادی چون : شیخ احمدروحي (مقتول به سال ۱۳۱۴) میرزا آقاخان کرمانی (مقتول به سال ۱۳۱۴) نویسنده : سه مکتوب و صد خطابه و آئینه اسکندری . و میرزا ملکم خان نویسنده : رساله وزیر و رفیق و روزنامه قانون ، بودند . و از شعرا ، گویندگانی مانند : ادیب الممالک فراهانی . ادیب نیشابوری - محدثی بهار - پروین اعتصامی - ایرج میرزا و عشقی بودند .

شرح حال شعرا - نویسندگان و دانشمندان

به ترتیب حروف تهجی

حرف الف

- ۱- آذر بیکدلی - لطفعلی بیک آذربیکدلی ، شاعر و نویسنده قرن دوازدهم و با نادرشاه معاصر بود. به سال ۱۱۳۴ در شهر اصفهان تولد یافت و مدت ۱۴ سال در قم به کسب علم و ادب ، اشتغال داشت . پس از آن ، سفرهای متعددی انجام داد . از پیشروان سبک «بازگشت» بود ، در ترویج این سبک بسیار کوشید . از آثار او کتاب «آتشکده آذر» است ، که در سال ۱۱۷۴ آن را تألیف کرد و شرح احوال ۸۴۲ تن از گویندگان و شاعران را نوشت و با ذکر نمونه ای از اشعار آنها ، نظر انتقادی خود را درباره سخنان و سبک شعرا بیان کرد . از آثار منظوم او مثنوی یوسف و زلیخا است ، وفات او به سال ۱۱۹۵ اتفاق افتاد .
- ۲- ابن بابویه - محمد بن علی معروف به ابن بابویه و ملقب به صدوق ، از مردم قم و از بزرگان فقهای شیعه می باشد . کتاب او به نام (من لایحضره الفقیه) و از مراجع فقه شیعه است . در قرن چهارم می زیست و با سامانیان معاصر بود . به سال ۳۸۱ در گذشت .

- ۳- ابو حفص سغدی - در علم نحو و لغت عربی تسلط داشت ، به عقیده برخی از تذکره نویسان در قرن اول هجری می زیست و نخستین شاعر زبان دری بوده است

ولی به عقیده برخی دیگر در قرن سوم می زیست . موسیقی می دانست . و شهرود را که یکی از آلات موسیقی بود ، جز او کسی نمی توانست بزند .

۴- ابوسعید ابوالخیر - شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر از نخستین گویندگان در مذهب تصوف است . وی در قرن پنجم می زیست و اواخر عمر او با اوائل عهد سلاجقه مقارن بود . در میهنه از قرای خاوران تولد یافت ، مرگ او به سال ۴۴۰ روی داد . یکی از نوادگانش ، به نام محمد بن منور کتابی تألیف نمود ، به نام «اسرار التوحید» که در شرح مقامات او می باشد . سخنان لطیف و افکار بلند او در آن نقل شده است . تعدادی از رباعیهای عرفانی ، به او منسوب است .

۵- ابوشکور بلخی - شاعر و دانشمند قرن چهارم و معاصر سامانیان بود . در دربار نوح بن منصور می زیست . در فلسفه و علوم عقلی نیز دست داشت . از نخستین کسانی بود که مثنوی ساختند . اکنون بیش از صد و پنجاه بیت از آثار او در دست نیست . کتابی هم ، به نام «آفرین نامه» در وزن شاهنامه داشت که فقط تعدادی از ابیات آن باقی است مرگ او به سال ۳۳۶ اتفاق افتاد .

۶- ابوریحان بیرونی - ابوریحان ، محمد بن احمد بیرونی ، دانشمند قرن چهارم در سال ۳۶۲ در بیرون یعنی حوالی خوارزم تولد یافت . با مامون بن مامون خوارزمشاه و شمس المعالی قابوس و شمشگیر ارتباط داشت . سپس به دربار سلطان محمود غزنوی پیوست و در خدمت او به هند رفت و از تاریخ اوضاع آن سرزمین آگاهی یافت و زبان هندی فراگرفت . با ابوعلی سینا معاصر بود . از آثار او : (۱) کتاب «الاثار الباقیه» درباره اعیاد و سنوات و تقویم ملل خاور نزدیک می باشد . (۲) «تحقیق ماللهند» در باره اخلاق و عادات مردم هند است .

(۳) کتاب «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم» در هیئت و هندسه است .

(۴) قانون مسعودی است . در نجوم و به نام سلطان مسعود غزنوی می باشد وفات بیرونی به سال ۴۴۰ ه اتفاق افتاد .

۷- ابوالحسن غزنوی (هجویری) - از نثر نویسندگان قرن پنجم و صاحب کتاب کشف المحجوب است .

۸- ابوالعباس مروزی - از شعرای قرن دوم است . بعقیده بعضی از تذکره نویسان از نخستین گویندگان بعد از اسلام است . و در زبان عربی نیز تسلط داشت .

۹- ابوالفضل دکنی - وزیر اکبر شاه گورکانی (پادشاه هند) بود و در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم می زیست . در سال ۱۰۱۳ هجری بقتل رسید . از آثار او کتابهای : «بهار دانش (که تهذیبی است از کلیله و دمنه) و «اکبرنامه» (در شرح سلطنت اکبر شاه) «و آیین اکبری» می باشد .

۱۰- ابوسلیک گورکانی . این شاعر معاصر عمرولیث بود و قطعاتی از او باقی ماند .

۱۱- ابوعلی بلعمی . ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح بود و در قرن چهارم می زیست . تاریخ طبری را به نثری شیوا و ساده ترجمه کرد .

۱۲- ابوعلی سینا . شیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله ، معروف به ابن سینا از دانشمندان بزرگ اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم بود . به سال ۳۷۰ در افشنه از توابع بخارا، دیده به جهان گشود . مقدمات ادب و حکمت را زود فرا گرفت و به طب پرداخت ، در آن رشته هم معلومات و تجارب بسیار بدست آورد . نخست در بخارا پایتخت سامانیان اقامت داشت . سپس به خوارزم نزد مامون بن مأمون خوارزمشاه رفت . و پس از مدتی به گرگان نزد قابوس بن وشمگیر عزیمت کرد . و از آنجا بهری رفت و مجدالدوله را معالجه کرد و بعد به همدان رفت و نزد شمسالدوله تقرب یافت و به وزارت او رسید . سپس به اصفهان نزد علاءالدوله کاکویه فرمانروای آن سامان رفت و نزد او تقرب یافت . وفات او به سال ۴۲۸ اتفاق افتاد . او با ابوریحان بیرونی معاصر بود . تألیفات او از صدفزون بود و مشهورترین آنها بدینقرار است : (۱) اشارات ، در حکمت و منطق . (۲) شفا ، در حکمت ، (۳) نجات ، در منطق . (۴) قانون ، در طب . (۵) دانشنامه علایی ، شامل منطق و حکمت طبیعی و الهی . این کتاب را ، به نام علاءالدوله کاکویا و به فارسی

نوشت . ابن سینا گذشته از مقام علمی ، از ذوق شعر نیز بی بهره نبود . و به عربی و فارسی ، شعر گفت .

۱۳ - ابوعلی مسکویه . احمد بن محمد معروف به ابوعلی مسکویه ، حکیم و طبیب و مورخ بود از آثار او یکی کتاب «تجارب الامم» در تاریخ عمومی است و دیگر «جاودان خرد» و «الطهارة» در اخلاق می باشد . وی به دربار آل بویه ارتباط داشت . مرگ او به سال ۴۲۱ هجری قمری روی داد .

۱۴ - ابوالمعالی . نصرالله بن محمد معروف به ابوالمعالی ، منشی بهرام شاه غزنوی و از نویسندگان قرن ششم بود . کتاب کلیله و دمنه را از عربی به فارسی ترجمه کرد . و به نام «کلیله و دمنه بهرامشاهی» شهرت یافت . شیوه انشای این کتاب فصیح و لطیف اما تاحدی مصنوع و متکلف است .

۱۵ - ابونصر فارابی . حکیم ابونصر فارابی در قرن چهارم می زیست در فلسفه و موسیقی استاد بود و معلم ثانی لقب گرفت . به سال ۳۳۹ هـ وفات یافت .

۱۶ - ادیب صابر . زادگاه این شاعر تو مداز نواحی شمالی خراسان بود . در قرن ششم می زیست . قسمت عمده عمر خویش را در نیشابور گذرانید . با دربار سنجر ارتباط داشت ، و در مدح او قصائدی سرود . و از طرف او به سفارت نزد اتسز خوارزمشاه رفت . اتسز دوتن از جاسوسان خود را فرستاد تا سنجر را بقتل برسانند ، ادیب صابر پس از اطلاع از آن ، نهانی ، سنجر را مطلع گردانید . و سلطان آن دوتن را هلاک کرد . اتسز پس از آگاهی از این موضوع دستور داد تا ادیب صابر را در رود جیحون غرق کردند .

۱۷ - ادیب الممالک فراهانی . میرزا صادق امیری معروف به ادیب الممالک از شعرای بزرگ عصر مشروطیت می باشد ، به سال ۱۳۳۶ وفات یافت .

۱۸ - ادیب پیشاوری . از دانشمندان و شعرای عصر حاضر بود . اشعاری متین و محکم از او باقی ماند . در ادبیات عرب و منطق و فلسفه صاحب نظر بود و به سال ۱۳۴۹ قمری وفات یافت .

۱۹ - ادیب نیشابوری .

۲۰- ازرقی . ابوبکرزین الدین ازرقی هروی پسر اسماعیل وراق بود با شاهزادگان سلجوقی خراسان ارتباط داشت . در شعر تشبیهات تازه و بدیع بکاربرد، داستان سندباد را بنظم آورد. ولی چیزی از آن باقی نماند و به سال ۴۶۵ درگذشت.

۲۱- اسکندر بیک منشی . از منشیان دربار شاه عباس اول بود . در قرن یازدهم می زیست و از آثار او کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» است که در شرح حال و سلطنت شاه عباس و وفات او و سلطنت شاه صفی نوشت .

۲۲- اسکندر بیک روملو . از فضلای قرن دهم بود . و کتابی به نام «احسن- التواریخ» در باره وقایع سالهای نهصد تا نهصد و هشتاد و پنج و شرح سلطنت شاه طهماسب نوشت .

۲۳- اسدی طوسی . ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی ، از شعرای قرن پنجم است ، در عهد ابودلف فرمانروای نخجوان شهرت یافت . و «گرشاسب نامه» را به شیوه شاهنامه به نظم در آورد . در سال ۴۶۵ وفات یافت .

۲۴- امیر خسرو دهلوی . از شعرای اواخر قرن هفتم بود . پدر او به نام امیر سیف الدین محمود دهلوی، در غائله مغول به هندوستان پناه برد و در شهر پتالی سکونت گزید . امیر خسرو در این شهر تولد یافت و در همانجا به تحصیل اشتغال جست . پس از چندی به دهلوی رفت و در آنجا اقامت گزیده و به حلقه ارادت یکی از مرشدان بزرگ صوفیه هند ، به نام شیخ نظام الدین اولیا ، در آمد . در قصیده ، از شعرای نامی ایران مانند سنائی- خاقانی و سعدی پیروی می کرد و در غزل پیرو سبک حافظ بود . دیوان اشعار او شامل مدایح است و بیشتر به نام سلاطین هند می باشد .

۲۵- امیر معزی . محمد بن عبدالملک متخلص به معزی در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم می زیست . نزد ملک شاه تقرب یافت و به مقام امیر الشعرائی رسید . پس از مرگ ملک شاه، نزد سنجر نیز مورد توجه بود . پایان زندگی شاعر چنین بود که روزی سنجر نشانه می زد ، تیرش به خطارفت و به معزی اصابت نمود و او را زخمی ساخت . گرچه بلافاصله نمردولی مدتی رنجور بزیست و در حدود سال ۵۲۰ درگذشت .

۲۶ - اوحدی. رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجان در حدود ۶۷۰ در مراغه تولد یافت. بیشتر در اصفهان سکونت داشت. در تصوف و عرفان به عارف معروف شیخ ابوحامد اوحدالدین کرمانی ارادت داشت و تخلص خود را از نام او گرفت. در اوائل قرن هشتم در عهد آخرین ایلخان مغول یعنی سلطان ابوسعید به شهرت رسید. دیوانش شامل قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات است. از آثار مشهور او مثنوی «جام جم» و دیگر مثنوی «ده نامه یا منطق العشاق» است. مرگ او به سال ۷۳۸ اتفاق افتاد.

۲۷ - ایرج میرزا. ملقب به جلال الممالک از شاعران دوره معاصر می باشد و در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی وفات یافته، اشعار او بسیار روان است. مثنوی: «زهره و منوچهر» او بسیار معروف است.

حرف «ب»

۲۸ - باباطر. باباطاهر عریان از همدان بود و در قرن پنجم می زیست باباطرل سلجوقی معاصر بود. شهرت او به سبب دوبیتی های اوست که نشان دهنده سوز و گداز شاعر است و به شیوه فلهویات سرود. از آثار دیگر او کلمات قصار است که به عربی می باشد. باباطاهر در همدان درگذشت.

۲۹ - بهائی (شیخ). محمد بن حسین عاملی ملقب به بهاء الدین و مشهور به شیخ بهایی از علمای مشهور دوره صفوی (اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم) و معاصر شاه عباس بود. زادگاهش جبل عامل بود. به زبان فارسی و عربی دارای تألیفات می باشد، که مجموع آنها را ۸۸ کتاب و رساله نوشتند. از آن جمله: مثنویهای: نان و حلوا و شیر و شکر می باشد. در ریاضیات نیز، مؤلفاتی از قبیل خلاصه الحساب و تشریح الافلاک دارد. کتابی در حکایات و امثال و اشعار فارسی و عربی به نام کشکول تألیف کرد. اثر مشهور دیگری به نام «جامع عباسی» در فقه (شیعه) از او باقی است که به نام شاه عباس نوشت. در سال ۱۰۳۱ در اصفهان درگذشت و جنازه او را به مشهد انتقال دادند و بنابه وصیت خود در پایین پاجایی که هنگام توقف در مشهد درس می گفت به خاک سپرده شد.

۳۰ - بیهقی . ابوالفضل بیهقی از نثر نویسندگان چیره دست عصر غزنوی و اوائل سلجوقی است . مدت نوزده سال منشی دربار غزنوی بود . در قرن پنجم می زیست و اثر مشهور او ، کتاب تاریخ بیهقی - درباره وقایع سلطنت سلسله غزنویان می باشد و در حدود سی جلد بود . اما اکنون جز مقداری از آن که فقط در باره وقایع ده ساله سلطنت سلطان مسعود غزنوی می باشد، در دست نیست . وفاتش به سال ۴۷۰ اتفاق افتاد .

حرف «پ»

۳۱ - پروین اعتصامی . دختر یوسف اعتصام الملك شاعره زبردست معاصر بود در سال ۱۳۲۰ در سن سی و پنج سالگی وفات یافت . دیوان اشعارش حاوی مطالب اخلاقی و اجتماعی است .

حرف «ت»

۳۲ - تقی الدین کاشی . . محمد تقی الدین کاشی در زمان شاه عباس می زیست و کتاب «خلاصة الاشعار و زبدة الافکار» را که تذکره عمومی است نوشت .

حرف «ج»

۳۳ - جامی . نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و دانشمند قرن نهم می باشد و چون زادگاهش شهر جام بود و همچنین به مناسبت آنکه به شیخ الاسلام احمد جام ارادت می ورزید ، جامی تخلص کرد .

پدر جامی نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین دشتی در محله دشت اصفهان زندگی می کردند . جامی در جوانی به دربار شاه رخ پسر تیمور راه یافت . به زیارت خانه خدا رفت ، در مراجعت از آن مدتی در بغداد ماند و با دانشمندان آنجا به مباحثه پرداخت که منجر به مشاجره گردید .

جامی پس از درگذشت سعدالدین کاشغری رئیس فرقه نقشبندی به ریاست آن فرقه رسید . نزد پادشاهان معاصر خود چون ابوسعید تیموری و سلطان حسین بایقرا و سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی حرمت فراوان داشت . امیر علی شیر نوایی وزیر دانشمند بسا او دوستی داشت . و شرح حال جامی را در کتاب خود به نام

خمسة المتحیرین آورد. جامی به سال ۸۹۸ هـ . ق درهرات درگذشت و تشییع جنازه او بسیار مجلل بود و همه شاهزادگان تیموری و وزرا و رجال در آن حضورداشتند آثار جامی : آثارنثر - مهترین آثارنثر او ، یکی کتاب «بهارستان» است که به تقلید از گلستان نوشت . شامل حکایات اخلاقی و اجتماعی است . و در آخر آن ، شرح حال چندتن از شاعران را نیز ذکر کرد . دیگر «نفحات الانس» است که در بیان مطالب عرفانی و شرح حال چندتن از عارفان بزرگ است .

ب - آثار نظم . از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار است که شامل قصاید و غزلیات می باشد . دیگر مثنویها است که به نام «هفت اورنگ» معروف است و به تقلید از نظامی گنجوی سروده شد و شامل : (۱) سجةالابرار . (۲) تحفةالاحرار . (۳) سلامان و ابسال . (۴) خردنامه اسکندری . (۵) لیلی و مجنون . (۶) سلسله الذهب (۷) یوسف و زلیخا ، می باشد .

حرف «ح»

حاج ملاهادی سبزواری . فرزند حاج محمد سبزواری از علما و فلاسفة بزرگ قرن سیزدهم بود . تحصیلات خود را در مشهد و اصفهان بپایان رسانید در حکمت و کلام و فقه و اصول صاحب نظر بود . از آثار مهم او یکی «اسرارالحکم» در حکمت الهی و به فارسی می باشد. دیگر «لآلی منتظمه» که منظومه ای است به عربی در منطق و حکمت . و شرحی هم بر آن نوشت . وی به سال ۱۲۸۹ قمری درگذشت .

۳۵- حافظ شیرازی . خواجه شمس الدین محمد معروف به حافظ از شعرای بزرگ قرن هشتم می باشد . پدرش بهاءالدین در زمان اتابکان سلغری از اصفهان به شیراز مهاجرت کرد و حافظ در اوائل قرن هشتم در این شهر به دنیا آمد. در کودکی از نعمت سرپرستی پدر محروم ماند و به سختی و تنگدستی تحصیل کرد و ادبیات عرب ، تفسیر و علم قرائت قرآن را فراگرفت . چون قرآن را با ۱۴ روایت از حفظ داشت به «حافظ» شهرت یافت - حافظ در آغاز زندگی با شیخ ابواسحاق اینجو محشور بود و این پادشاه رامدح می گفت و پس از برجیده شدن حکومت او وسیله امیر مبارزالدین حاکم یزد و تأسیس سلسله آل مظفر ، حافظ به حکمرانان این

این سلسله نیز ارتباط داشت . امیر مبارزالدین به سبب سختگیریها در نهی از منکرات ، باعث سلب آسایش از مردم شده بود . و حافظ او را به نام «محتسب» در اشعار خود یاد کرد . و همچنین از شاه شجاع پسر این امیر و شاه منصور نواده او در اشعار خود به خوبی یاد کرد .

حافظ در ساختن غزل عرفانی کم نظیر بود . در غزلهای خود معانی عرفانی را با مضامین عاشقانه در آمیخت از مجموع غزلیات حافظ چنین برمی آید که نسبت به مادیات و حوادث این جهان بی اعتنا بود . وی معتقد بود که حقیقت عالم و وحدت محض را از راه قیل و قال و ادعا نمی توان درک کرد . وفات این شاعر بزرگ به سال ۷۹۱ رخ داد .

۳۶- حافظ ابرو . خواجه نورالدین لطف الله معروف به حافظ ابرو از مردم هرات و از نویسندگان و تاریخ نگاران اوائل قرن نهم بود . با تیمور و پسرش شاهرخ معاصر و طرف توجه آنها خاصه بایستقر بود . کتاب «زبدة التواریخ» در تاریخ عمومی را تألیف نمود .

۳۷- حمدالله مستوفی . نویسنده و مؤلف قرن هشتم بود «تاریخ گزیده» را تألیف نمود . و به تقلید شاهنامه «ظفر نامه» را به نظم آورد که در باره وقایع تاریخی از صدر اسلام تا دوره مغول می باشد . کتاب دیگری در جغرافیای ایران به نام «نزهة القلوب» تألیف کرد . به سال ۷۵۰ در گذشت .

۳۸- حنظله بادغیسی . از معروف ترین شعرای دوره طاهریان بود . در نیشابور در دوره حکومت عبداله بن طاهر می زیست . ظاهراً دیوانی داشت و احمد بن عبداله خجستانی آن را دیده و خوانده و قطعه ای از آن چنان در او مؤثر واقع شد که به مقام بلندی رسید . حنظله در قرن سوم می زیست و در حدود سال ۲۲۰ در گذشت

حرف «خ»

۳۹- خاقانی . افضل الدین بدیل بن علی خاقانی در شروان از ولایت دربند آذربایجان به دنیا آمد . مادرش عیسوی بود که به دین اسلام گروید . پدرش بهنجاری اشتغال داشت . به سبب تنگدستی از عهده تعلیم و تربیت فرزندش برنیامد . برادرش

کافی‌الدین که طبیب و فاضل بود به تربیت برادرزاده خود همت گماشت - خاقانی که زحمات عم را پیرسته به یادداشت ، از مرگ او سخت افسرده گشت و قصیده‌ای در رثاء او گفت. او از شاگردان ابوالعلاء گنجوی بود . ونخست حقایقی تخلص می کرد، لیکن وسیله ابوالعلاء به دربار خاقان منوچهرشروانشاه معرفی شد و به مدح او پرداخت و تخلص خاقانی را از نام او گرفت . پس از مرگ خاقان نزد پسرش اخستان مورد توجه گردید . از آثار او یکی: مثنوی تحفة العراقین و دیگر دیوان او است که شامل قصائد و غزلیات و رباعیات می باشد . وی به سال ۵۲۹ هـ درگذشت .

۴۰- **خواجوی کرمانی**. از شعرای قرن هشتم بود . به سال ۶۷۹ در کرمان تولد یافت. به ملاقات علاءالدوله سمنانی از بزرگان صوفیه توفیق یافت و از محضر او کسب فیض نمود . با سلطان ابوسعید بهادر معاصر بود و او را مدح می گفت . خواجو ، جز دیوان ، مثنویهایی به سبک نظامی سرود . به نامهای :

(۱) همای و همایون . (۲) گل ونوروز . (۳) کمالنامه . (۴) روضة الانوار .

(۵) گوهرنامه . وفات خواجو به سال ۷۵۳ اتفاق افتاد .

۴۱- **خواجه عبدالله انصاری**. درهرات تولد یافت و در قرن پنجم می زیست پس از آنکه در علوم فقه و کلام و فلسفه سرآمد شد ، در تصوف نیز به مقام مراد رسید . گذشته از مؤلفات عربی از قبیل : منازل السائرین و ذم الکلام ، کتاب «مناجات نامه» را به زبان فارسی تألیف نمود . که به نثر مسجع می باشد . وی به سال ۴۸۱ درگذشت .

۴۲- **خواندمیر** . غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف به خواندمیر از نویسندگان و مؤلفان قرن دهم و باشاه اسماعیل صفوی معاصر بود .

از آثار او : (۱) کتاب حبیب‌السير ، در تاریخ عمومی . (۲) کتاب تکمله روضة الصفاء (۳) کتاب دستورالوزرا می باشد . به سال ۹۴۱ در دهلی درگذشت .

۴۳- **خیام** . حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری از ریاضی دانان و دانشمندان قرن ششم بود . از طب نیز بهره داشت . با ملکشاه سلجوقی معاصر بود . و به امر او با همکاری جمعی دیگر از دانشمندان به اصلاح تقویم پرداخت و تقویم

جلالی نتیجه کار او بود. شهرت خیام به واسطه رباعیات او است که به بیشتر زبانهای زنده دنیا ترجمه گردید. او باخواجه نظام‌الملک و امام غزالی معاشرت و مباحثه داشت از آثار او به نشر کتاب نوروزنامه است که در باره اعیاد و جشنهای ایران زمین است. وفات او چند سال جلوتر از ۵۳۰ اتفاق افتد.

حرف «د»

۴۴- دیقی. ابو منصور محمد بن احمد دیقی از شعرای بنام قرن چهارم و با منصور بن نوح و نوح بن منصور معاصر بود. شهرت او بواسطه شاهنامه اوست که پیش از فردوسی به امر نوح بن منصور به نظم آن پرداخت. دیقی قسمتی از شاهنامه را بنظم آورد که بدست غلامی کشته شد. (۳۶۷ تا ۳۷۰).

۴۵- دولتشاه سمرقندی. از نویسندگان قرن نهم بود. وی از امیرزادگان و از مقربان درگاه ابوالغازی سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی معاصر جامی بود. کتاب او به نام «تذکره دولتشاه» در شرح حال شعرا می باشد.

«حرف ر»

۴۶- راوندی. ابوبکر راوندی از مردم راوند از توابع کاشان بود. در قرن ششم می زیست. در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بود. از مؤلفات او راحة الصدور در تاریخ سلجوقیان است.

۴۷- رشیدالدین فضل الله. وزیر دانشمند دوره ایلخانان، و نزد پادشاهان ایلخانی مانند: آباقا- غازان. و اولجایتو مقرب بود. در سال ۷۱۸ به سعایت دشمنان به امر سلطان ابوسعید به قتل رسید. کتاب «جامع التواریخ» را در هفت مجلد نوشت و از مهمترین کتب تاریخ مغول می باشد.

۴۸- رشید و طواط. رشیدالدین (محمد) و طواط از شاعران قرن ششم و معاصر با سلطان سنجر و اتسز خوارزمشاه بود. در بلخ به دنیا آمد. بواسطه جثه کوچکش او را و طواط (به معنی پرستو) خواندند. در دوزبان عربی و فارسی تسلط داشت و بهر دو زبان دارای آثار منظوم و منثور بود. کتابی در فن بدیع نوشت به نام «حدائق السحر» که به فارسی می باشد. وفاتش به سال ۵۷۳ اتفاق افتاد.

۴۹ - رودکی. ابو عبدالله جعفر بن محمد معروف به رودکی از شاعران مشهور قرن چهارم و معاصر سامانیان بود. چون در رودك از توابع سمرقند تولد یافت، به رودکی شهرت یافت. تذکره نویسان او را پدر شعر دری می دانند. با آنکه تشبیهات و توصیفات دقیق او سبب تردید در نایبایی او می شود، لیکن نایبایی او چنانکه عده ای از محققان نیز تصریح کردند، محقق می باشد. در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد و به شعر گفتن پرداخت. به سبب آواز خوشی که داشت به موسیقی علاقه پیدا کرد و از بختیار نام که استاد موسیقی بود بر بطن آموخت. در درگاه امیر نصر بن نوح تقرب تمام داشت. و به امر او کتاب کلیله و دمنه را بنظم در آورد. متأسفانه جز چند بیت چیزی از آن باقی نماند. شاعران به برتری او اعتراف داشتند و او را سلطان شاعران می شمردند. ابوالفضل بلعمی وزیر معروف سامانی برای او در عرب و عجم نظیر نمی شناخت. در باره تعداد اشعارش نوشتند که از صد دفتر برآمده و از يك میلیون و سیصد هزار بیت فزون بود. وی به سال ۳۲۹ درگذشت.

حرف «س»

۵۰ - سام میرزا. پسر شاه اسماعیل صفوی بود و در قرن دهم می زیست کتاب «تحفه سامی» را در شرح حال شعرا تألیف نمود و به سال ۹۸۳ به فرمان شاه اسماعیل ثانی بقتل رسید.

۵۱ - سپهر. سپهر لقب دوتن از نویسندگان دوره قاجار بود. یکی میرزا تقیخان و دیگر پسر او به نام عباسقلی خان. میرزا تقی خان مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و محققان عصر خود بود و کتاب «ناسخ التواریخ» را در تاریخ عمومی به فارسی شیوا تألیف نمود. وی این کتاب را تا جلد یازدهم نوشت. بعد از او پسرش عباسقلی خان که از مقربان دربار ناصرالدین شاه بود، چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه بر آن افزود.

۵۲ - سحاب اصفهانی. سید محمد سحاب پسر هاتف اصفهانی از شعرای پر قدرت قرن ۱۳ و با فتحعلی شاه معاصر بود. تذکره ای به نام رشحات به او نسبت دادند.

۵۳ - سروش اصفهانی . شمس الشعراء میرزا محمدعلی سروش در سده اصفهان تولد یافت و از شعرای قرن سیزدهم است . در آغاز جوانی به تبریز رفت و نزد ناصرالدین میرزا که در آن موقع ولیعهد بود بسر می برد . و هنگامی که وی به سلطنت رسید این شاعر نیز همراه او به تهران عزیمت کرد . و به سال ۱۲۸۵ در گذشت .

۵۴ - سعدی . شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین سعدی از استادان بزرگ سخن فارسی ، در قرن هفتم می زیست ، در اوائل قرن هفتم در شیراز تولد یافت . خاندان او از علمای دین بودند . در کودکی از سرپرستی پدر محروم ماند . با سعد بن زنگی و ابابکر بن سعد از پادشاهان سلغری پارس معاصر بود . و تخلص خود را از نام سعد بن زنگی گرفت . در آغاز جوانی به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه بغداد به تحصیل پرداخت و از محضر دو عارف بزرگ عصر خود یعنی ابوالفرج بن جوزی و شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد کسب فیض نمود . سپس به سیاحت طولانی پرداخت . عاقبت پس از سی سال دوری از وطن ، به شیراز بازگشت . در اواخر عمر نیز یک بار به زیارت خانه خدا توفیق پیدا کرد . در بازگشت از این سفر ، به تبریز رفت و در آنجا با بعضی از ایلخانان چون آباقا و وزیر دانشمند اوشمس الدین جوینی و همام تبریزی شاعر معروف را ملاقات کرد . و به سال ۶۹۱ یا به قولی ۶۹۴ در گذشت . آثار سعدی عبارت بودند از : ۱ - بوستان . که مثنوی است و درباره مسائل مهم تربیتی و اخلاقی می باشد .

۲ - گلستان که شاهکار نثر فارسی و در امور اجتماعی است .

۳ - از آثار منظوم او قصاید او است که در کمال استادی آنها را ساخته و به

جای مدح و ستایش اغراق آمیز ، پادشاهان را پند و اندرز می دهد .

۴ - غزلیات او است . که نمونه ذوق و کمال استادی او می باشد . فن غزل

سرایی را پیش از او انوری و ظهیرالدین فاریابی و جمال الدین اصفهانی رونقی داده بودند . ولی این استاد توانا آن را به حد کمال رسانید . شاعران و نویسندگان بزرگی مانند حافظ و جامی و قائم مقام فراهانی در مقام تقلید از آثار او برآمدند .

۵۵ - سنائی. ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی از شاعران قرن ششم و با سلطان بهرامشاه غزنوی معاصر بود. و در اوائل زندگی، این پادشاه و برخی از امرا را مدح می کرد. لیکن پس از مدتی، تحولی در فکر شاعر پدید آمد و از ستایشگری دست کشید و به زهد و تصوف گرایید. دیوان او شامل قصاید عرفانی است. از مهمترین آثار منظوم او حذیقہ الحقیقه و سیر العباد الی المعاد و کارنامه بلخ و چند منظومه دیگر است. وفات او به سال ۵۲۵ یا ۵۳۵ اتفاق افتاد.

حرف «ش»

۵۶ - شرف الدین علی قزوینی. از نویسندگان و ادیبان قرن نهم و عمده شهرت او در زمان شاهرخ بود. و کتاب «ظفرنامه» را در تاریخ مفصل تیمور در دو جلد تألیف کرد. به سال ۸۵۸ در یزد درگذشت.

۵۷ - شمس الدین محمد بن قیس رازی. از مؤلفان قرن هفتم است نخست در خدمت محمد خوارزمشاه بود. موقع هجوم مغول در معیت این پادشاه از شهری به شهری می رفت و سرانجام از ترس مغولها به فارس گریخت و به خدمت اتابک سعدبن زنگی و بعد به خدمت پسرش اتابک در آمد. کتاب «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» را در فن عروض و قوافی و بدیع تألیف نمود.

۵۸ - شهید بلخی. ابوالحسن شهید بلخی از دانشمندان عصر خود و با رودکی و محمد زکریای رازی معاصر و معاشر بود. در غزلسرای شهری داشت و خط را زیبامی نوشت. از اشعار او مقدار کمی باقی ماند. و به سال ۳۲۵ درگذشت

۵۹ - شیخ طوسی. شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از فقهای قرن پنجم است. در حدیث و تفسیر و فقه سرآمد بود و از تألیفات او کتابهای استبصار و تهذیب الاحکام از مراجع مهم فقه شیعه می باشد و به سال ۴۶۰ درگذشت.

حرف «ص»

۶۰ - صائب تبریزی. میرزا محمد علی صائب تبریزی از شاعران بنام عهد صفویه است. پدر او در عهدشاه عباس بزرگ به اصفهان رفت.

صائب در سال ۱۰۱۰ در آن شهر تولد یافت. تحصیلات خود را در آن شهر

پایان رسانید : يك بار به زیارت کعبه رفت . مدتی در کابل بسربرد سپس به هند به دربار شاه جهان رفت . ولی به فرمان پدر به اصفهان برگشت . شاه عباس ثانی او را به احترام پذیرفت . به سال ۱۰۸۸ درگذشت .

۶۱- صباي کاشانی . فتحعلی خان صبا از شعرای قرن سیزدهم و معاصر فتحعلی شاه بود و از طرف او به لقب ملك الشعرایی ملقب شد . صبا از پیشروان تغییر تغییر سبك بود . از آثار او : مثنوی خداوند نامه و گلشن صبا می باشد .

۶۲- صدرالدین شیرازی . (ملاصدرا) . از دانشمندان و فیلسوفات بزرگ دوره صفویه می باشد . نام کامل او صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی ملقب به ملاصدرا است . در قرن یازدهم می زیست . از جمله آثار او کتاب اسفار در حکمت می باشد . وی به سال ۱۰۵۰ درگذشت .

۶۳- صنیع الدوله . محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه بود و در قرن سیزدهم می زیست . از تألیفات او یکی کتاب تاریخ منتظم ناصری (در سه جلد) و دیگر مرآة البلدان در جغرافی ایران می باشد .

حرف «ع»

۶۴- عبدالرزاق لاهیجی . ملا عبدالرزاق لاهیجی از شاگردان ملاصدرا و از دانشمندان قرن یازدهم و از متکلمان مشهور عصر صفویه است . از آثار او یکی : کتاب گوهر مراد است که به فارسی و در علم کلام نوشته شد . دیگر شوارق الاحکام در شرح تجرید الکلام خواجه نصیر طوسی و در علم کلام می باشد .

۶۵- عطار نیشابوری . شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم می زیست . او اواخر عمر او با ظهور فتنه مغول مقارن بود . در نیشابور داروخانه داشت و به معالجه بیماران نیز می پرداخت . و چون شغل دارو فروشی داشت به عطار شهرت یافت . از آثار نظم بسیار مشهور او ، مثنوی منطق الطیر است و از آثار نثر او کتاب تذکرة الاولیا است که در شرح حال بزرگان و مشایخ تصوف می باشد از آثار دیگر منظوم او : اسرار نامه و الهی نامه است . در سال ۶۲۷ بدست مغولان کشته شد .

۶۶- علاءالدین عطا ملک جوینی . در قرن هفتم می زیست و در خدمت امرای مغول خاصه هلاکو خان و آباقا خان مقرب بود . کتاب «تاریخ جهانگشا» از آثار او می باشد . به سال ۶۸۱ ه درگذشت .

۶۷- علیقلی والهداغستانی . در قرن دوازدهم می زیست و کتاب «ریاض الشعراء» در شرح حال شعرا از آثار او است .

۶۸- عنصری . ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بزرگترین شاعر قصیده سرای عصر غزنوی است . در قرن چهارم می زیست ، در جوانی به کار بازرگانی اشتغال داشت ، یک بار گرفتار راهزنان شد و بعد به شاعری پرداخت نزد امیرنصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود رفت . او وی را به غزنین نزد سلطان محمود فرستاد . مورد توجه سلطان واقع شد . و در بین تعداد زیادی از شعرا رتبه ملک الشعرائی یافت . گذشته از قصائد ، چند مثنوی نیز ساخت ، از قبیل : مثنوی وامق و عذرا ، و خنک بت و سرخ بت . کتابهایی هم به نام شاد بهر وعین الحیاة داشت و به سال ۴۳۱ ه درگذشت .

۶۹- عوفی . نورالدین محمد عوفی ، از نویسندگان بنام قرن هفتم بود از آثار او یکی : کتاب «لباب الالباب» در شرح احوال و آثار شاعران و دیگر : «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» در اخلاق و امور اجتماعی است .

حرف «غ»

۷۰- غزالی . حجة الاسلام امام محمد غزالی از مشاهیر علمای دوره سلجوقی در قرن پنجم بود . در ادب و فقه و اصول و حدیث و کلام سرآمد همگنان بود . نزد ملکشاه سلجوقی و وزیرش خواجه نظام الملک تقرب داشت .

در نظامیه بغداد و نیشابور تدریس کرد . سلطان سنجر نیز به او احترام می گذاشت و فاتش به سال ۵۰۵ ه روی داد . از آثار مهم او کتاب «احیاء العلوم» است که به عربی است و از مهمترین کتابهای اخلاقی می باشد . دیگر «کیمیای سعادت» که به فارسی است و خلاصه ای از کتاب احیاء العلوم می باشد .

حرف «ف»

۷۱- فخر رازی . امام فخر رازی از مشاهیر علما و حکمای دوره سلجوقیان

بود در حکمت و فلسفه و نجوم و فقه و کلام و تفسیر صاحب نظر بود. نزد سلطان محمد خوارزمشاه تقرب تمام داشت. سلطان نزد او فلسفه خواند. وفاتش به سال ۶۰۶ اتفاق افتاد. آثارش بیشتر به زبان عربی بود. یکی از آنها کتاب «مفاتیح الغیب» در تفسیر قرآن می باشد.

۷۲- فخرالدین اسعد گرگانی. از شعرای قرن پنجم و باطغرل سلجوقی معاصر بود اثر مهم او مثنوی ویس و رامین است که اصل آن به زبان پهلوی بود.

۷۳- فرخی. ابوالحسن علی بن جلولوغ از شعرای قرن پنجم بود. نخست باچغانیان ارتباط داشت. بعد به دربار سلطان محمود راه یافت. دیوان او شامل قصائد و چند ترکیب بند و تعداد غزل و رباعی و قطعه می باشد. شعر او ساده و لطیف است و در عین سادگی، دقائق و نکات فنی و بدیعی را دربردارد. بدینجهت اشعارش را سهل ممتنع دانسته اند.

۷۴- فردوسی. حکیم ابوالقاسم فردوسی در سال ۳۲۹ در طبرستان طوس در یک خانواده توانگر تولد یافت. در ادب فارسی و عربی دست داشت به سبب دلبستگی به تاریخ و داستانهای باستان و زبان فارسی به نظم شاهنامه دست زد و مدت بیست و پنج یا سی و پنج سال از بهترین ادوار عمر خود را صرف آن کرد تا توانست کاخی بلند از نظم پی افکند و عجم زنده کننده. در پایان عمر به سبب ضعف پیری و بیماری و قحطی خراسان دچار تنگدستی شد، قصد کرد شاهنامه را به نام پادشاهی بزرگ کند، پس راه غزنه را پیش گرفت و به گمان آنکه سلطان محمود ارزش کار او را خواهد دانست. اما سلطان محمود که از شاعران فقط مدح میخواست، استاد را چنانکه بایست پذیره نشد قطعاً بدگویی برخی از شعرای دربار که به لطف سخن استاد حسادت می ورزیدند، بی تأثیر نبود.

فردوسی به سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ در زادگاه خود درگذشت.

۷۵- فروغی بسطامی. میرزا عباس بسطامی متخلص به فروغی در سال ۱۲۱۳ ه در عتبات تولد یافت. پس از چندی به مازندران رفت و در شهر ساری سکونت گزید. روزگاری ملتزم رکاب فتحعلی شاه و مداح او بود. چندی نیز در

کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بود و تخلص فروغی را این شاهزاده به مناسبت لقب فرزند خود فروغالدوله به او داد . در غزلسرای استاد بود به سال ۱۲۷۴ وفات یافت .

۷۶- فیروز مشرقی . از شعرای قرن سوم و با عمر ولایت صفاری معاصر بود وفات او به سال ۲۸۳ نوشته اند .

حرف «ق»

۷۷- قاجانی . میرزا حبیب قاجانی از شعرای قرن سیزدهم و معاصر فتحعلی شاه قاجار بود . در حدود ۱۲۲۲ در شیراز متولد شد . تحصیلات خود را در خراسان پایان رسانید در آغاز به «حبیب» تخلص می کرد . به تدریج شهرت یافت و نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه حاکم خراسان تقرب پیدا کرد و به امر او تخلص خود را قاجانی کرد . به مناسبت آنکه پدرش او کتافا آن نام داشت .

بوسیله همین شاهزاده به دربار فتحعلی شاه راه یافت ، سپس در دربار محمدشاه و بعد در دربار ناصرالدین شاه تقرب زیاد پیدا کرد . بعد از صائب معروفترین شاعر از عهد صفویه تا قاجاریه بود . در ساختن مسمط و ترجیع بند ، مهارت داشت . نخستین شاعر ایرانی است که به فراگرفتن زبان فرانسه پرداخت . قاجانی گذشته از دیوان شعر که حاوی قصائد و ترجیع بند و غزلیات و رباعی و قطعات است تألیفی به نثر دارد به نام «پریشان» که به تقلید از گلستان آن را نوشت و شامل حکایات و نصایح و لطایف است . قاجانی به سال ۱۲۷۰ در تهران درگذشت .

۷۸- قائم مقام . میرزا ابوالقاسم قائم مقام پسر میرزا عیسی قائم مقام از شعرا و نویسندگان و بزرگان قرن سیزدهم بود . به سال ۱۱۹۳ تولد یافت و از رجال دربار فتحعلی شاه و وزیر عباس میرزا نائب السلطنه بود و با ادبا و شعرای عصر خود مانند نشاط و دیگران معاشرت داشت . قائم مقام به سال ۱۲۵۱ در تهران به امر محمدشاه به قتل رسید .

۷۹- قاضی بیضاوی . از علمای قرن هفتم بود . دو کتاب به نام انوارالتنریل

«در تفسیر قرآن» و منهاج الاصول «در علم اصول» دارد . وفات او به سال ۸۵۶ اتفاق افتاد .

۸۰ - قاضی عضدالدین ایلیچی . از علمای قرن هشتم و صاحب کتاب «المواقف» در علم کلام می باشد . به سال ۷۵۶ وفات یافت .

۸۱ - قاضی نورالله ششتری . از علمای اوایل قرن دهم و اوایل یازدهم است . از موطن خود به هند رفت و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه به سمت قاضی آن شهر برگزیده شد . کتابی به نام «مجالس المؤمنین» در شرح احوال و آثار علما و فقها و سلاطین و شعر او متصوفه تألیف کرد .

۸۲ - قطب الدین شیرازی . قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی از علمای قرن هفتم بشمار می رفت . مدتی ملازم خواجه نصیرطوسی بود و در کار تأسیس رصدخانه با او همکاری داشت . از تألیفات مهم او : شرح قانون ابن سینا در طب و شرح حکمة الاشراق در حکمت و از آثار فارسی او درة التاج در حکمت و التحفة الشاهیه در نجوم ، می باشد .

۸۳ - قطران تبریزی . از شاعران قرن پنجم بود . و امرای آذربایجان را مدح کرد . در وصف طبیعت قدرت و ذوق خاصی داشت . مرگ او به سال ۴۶۵ اتفاق افتاد .

حرف «ک»

۸۴ - کسائی مروزی . در قرن چهارم می زیست و قدیم ترین شاعر شیعی مذهب بود . از اشعارش اندکی ماند .

۸۵ - کلیم کاشانی . ابوطالب کلیم کاشانی در قرن یازدهم می زیست . ملك الشعراى دربار شاه جهان پادشاه هند بود . در اشعار متبکر و نو آفرین بود . به سال ۱۰۶۱ در گذشت .

۸۶ - کلینی . محمد بن یعقوب کلینی از مشاهیر علمای شیعه در اوایل قرن چهارم بود و کتاب «کافی» را در فقه نوشت . وفات او را به سال ۳۲۹ نوشتند .

حرف «گ»

۸۷ - گردیزی . ابوسعید عبدالحق از اهل گردیز نزدیک غزنین بود . در قرن پنجم می زیست . کتاب زین الاخبار را در تاریخ تألیف نمود .

حرف «میم»

۸۸ - مجلسی . ملا محمد باقر مجلسی از علمای مشهور شیعه در قرن یازدهم و معاصر شاه سلطان حسین صفوی و مورد احترام او بود . تألیفات متعددی داشت که مهمترین آنها بحار الانوار در ۲۴ جلد بود . و به سال ۱۱۱۱ وفات کرد .

۸۹ - مجمر اصفهانی . سید حسین طباطبائی متخلص به مجمر در اواخر قرن دوازدهم در زواره اصفهان تولد یافت . پس از انتقال به تهران مورد تقرب فتحعلی شاه قاجار واقع شد و لقب مجتهد الشعراء گرفت . به ۱۲۲۵ در جوانی وفات یافت .

۹۰ - محتشم کاشانی . از شعرای معروف دوره صفویه بود . در دربار شاه طهماسب تقرب داشت . به سبب تمایل دینی و احساسات تشیع در دربار صفویه اشعاری در رثاء اهل بیت سرود ، در حقیقت او را باید معروفترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست و ترجیع بندهای او در رثاء شهیدان کربلا بسیار مشهور است . وفات او به سال ۹۹۶ اتفاق افتاد .

۹۱ - محمد بن جریر طبری . از علمای بزرگ قرن سه و چهار بود . در تاریخ و تفسیر مهارت داشت . دو کتاب مهم یکی در تاریخ و دیگری در تفسیر به عربی تألیف نمود که هر دو در زمان منصور بن نوح سامانی به فارسی ترجمه شدند .

۹۲ - محمد بن وصیف . دبیر و منشی رسائل یعقوب لیث صفاری بود . و به عقیده مؤلف تاریخ سیستان نخستین شاعری است که به فارسی دری شعر گفت .

۹۳ - محمد تقی بهار . بهار ملقب به ملك الشعراء از گویندگان و دانشمندان دوره معاصر بوده است . زادگاهش شهر مشهد بود و به سال ۱۳۳۰ ، در تهران وفات یافت از آثار مهم او گذشته از دیوان اشعار ، کتاب سبك شناسی درسه مجلد می باشد .

۹۴ - محمود خان ملك الشعراء . زادگاهش شهر مشهد ولسی دودمانش از آذربایجان بود . پدرش محمد حسین خان متخلص به عندلیب و جدش فتحعلی خان

صبا هر دواز شعرای بنام بودند . محمودخان گذشته از فن شعر در فنون دیگر از قبیل حکمت و تفسیر و علوم ادبیه و حسن خط و نقاشی و منبت کاری نیز استاد بود . وفاتش به سال ۱۳۱۱ قمری دوسال جلوتر از قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاد .

۹۵- مسعود سعد . اصلش از همدان بود ولی در لاهور تولد یافت . در خدمت سیف الدوله محمود شاهزاده غزنوی می زیست و آسایش و رفاه داشت . به سبب سعایت صاحب غرضی ، سلطان نسبت به فرزندش خشم گرفت و او و همه ندیماناش را به زندان فرستاد . مسعود سعد نیز در زندانهای سو و دهک ونای زندانی بود .

به شفاعت ابوالقاسم خاص یک بار آزاد گردید ولی بار دیگر بواسطه بدگویی دشمنان به زندان افتاد . بدینگونه مدت بیست سال از بهترین دوره های عمر او در زندان سپری شد . قصاید لطیف و مؤثری در شکایت از بند و زندان دارد که به حبسیات معروف است . در پایان حیات چندی از بند و زندان آزاد بود و مورد عنایت سلطان غزنوی گردید . به سال ۵۱۵ ه و فات یافت .

۹۶- معتمد الدوله نشاط . میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمد الدوله از بزرگان شعرای قرن سیزدهم بود . در حکمت و ریاضی و علوم ادبی دست داشت به همت او ، اصفهان کانون شعر و ادب گردید و به تشویق او نهضت جدید ادبی به فعالیت پرداخت و سبک قدیم ادبی احیا گردید . در نظم و نثر فارسی و عربی استاد بود . مرگ او به سال ۱۲۴۴ اتفاق افتاد .

۹۷- منوچهری دامغانی . ابوالنجم احمد منوچهری از دامغان بود . در اوائل کار به درگاه منوچهر بن قابوس پیوست و تخلص خود را از نام او گرفت . سپس به درگاه سلطان مسعود پیوست . بعد از مرگ مسعود ، زندگی او دیری نپایید و به سال ۴۳۲ وفات یافت . قصائد و مسمطات او بیشتر در مدح امرا و پادشاهان معاصر او بود .

۹۸- مولوی . مولانا جلال الدین محمد مولوی به سال ۶۰۴ در شهر بلخ تولد یافت به اتفاق پدر عارف و دانشمند خود بهاء الدین ، سوی حجاز رهسپار شد . در نیشابور به اتفاق پدر با شیخ عطار ملاقات کرد و شیخ در حق او دعای خیر نمود .

پدرش پس از زیارت کعبه به جانب آسیای صغیر مقرر سلجوقیان روم رفت . جلال الدین از محضر درس پدر کسب فیض می نمود . پس از مرگ پدر تحت تربیت سید برهان الدین محقق ترمذی از شاگردان پدر خود قرار گرفت . سپس به خواهرش علاء الدین کیقباد به جای پدر به تدریس پرداخت . در سال ۶۴۲ هـ یک برخورد اتفاقی با شمس تبریزی او را چنان فریفته کمالات معنوی شمس گردانید که یک بار از قیل و قال مدرسه روی بر تافت و در خدمت شمس به تکمیل حالات معنوی همت گماشت . شاگردان مولوی به اتفاق یکی از پسرانش قصد جان شمس کردند . وی ناچار به دمشق رفت . مولوی در دوری او بسیار بیتابی نمود . ناچار جمعی از شاگردان به دمشق رفتند و شمس را دوباره به قونیه آوردند . لیکن بس از مدتی شاگردان مولانا دوباره بر شمس شوریدند این بار معلوم نشد بر سر شمس چه آمد ولی آنچه مسلم است او بعد از آن هرگز روی به کسی ننمود . مولوی پس از غیبت شمس به منادمت صلاح الدین زرکوب یکی از شاگردان خود دل خوش کرد . و پس از مرگ او حسام الدین چلبی را مورد عنایت قرار داد . و به سال ۶۷۲ بدرود زندگی گفت - آثار او به نثر و نظم بود .

الف - آثار نثر او : (۱) مکاتیب . مجموعه ای از نامه های خانوادگی و نامه هایی که به بزرگان عصر خویش نوشته بود . (۲) فیه مافیه . شامل مطالبی است که در مقابل پرسشهای شاگردان و دیگران گفته است .

ب - آثار نظم . (۱) دیوان غزلیات و قصائد و رباعیات اوست که به نام دیوان شمس معروف است . (۲) مثنوی . که شاهکار بزرگ عرفان و شامل شش دفتر می باشد .

۹۹ - میرخواند محمد بن خواندشاه . از مؤلفان و نویسندگان قرن نهم و دوره تیموریان بود . و در ملازمت میرعلیشیر نوایی وزیر معروف بصرمی برد . وی کتاب روضة الصفا ، را که در تاریخ اسلام و ایران خاصه دوره تیموریان است در هفت مجلد تألیف نمود . به سال ۹۰۳ در هرات وفات یافت . تکمله این کتاب وسیله خواندمیر که نوه مؤلف بود انجام پذیرفت .

۱۰۰ - میرزاهدی استرآبادی . منشی و ندیم نادرشاه بود . و درسفرها

پیوسته همراه او بود . از آثار او : کتاب تاریخ نادری یا تاریخ جهانگشای نادری است تنها تاریخی که وقایع سلطنت نادرشاه تا مرگش در آن ثبت گردید . تاریخ دیگری نیز نوشت به نام دره نادره که از لحاظ سبک انشاء بسیار تکلف آمیز است .

حرف «ن»

۱۰۱ - ناصر خسرو . ناصرالدین خسرو قبادیانی از شعرای قرن پنجم بود پس از کسب علم و ادب مدت کوتاهی به کار دیوانی پرداخت . در چهل سالگی آهنگ سفر کرد . چهار بار حج بجا آورد . و هفت سال در شام و حجاز و مصر اقامت داشت در مصر مذهب اسماعیله را پذیرفت . و از طرف خلیفه فاطمی مصر مامور تسرویج آن در خراسان شد ، اما در آنجا بامخالفت شدید علما و عوام روبرو گردید . ناچار به مازندران گریخت و از آنجا به یمن رفت و در آنجا به سال ۴۸۱ وفات یافت . دیوان او شامل قصایدی در اخلاق است . از آثار دیگر نظم او مثنوی روشانی نامه است . از آثار نثر او ، سفرنامه - زادالمافرین - وجه دین - خوان اخوان و جامع الحکمتین می باشد که جز اولی باقی درباره اثبات حقانیت مذهب اسماعیله است .

۱۰۲ - نصیرالدین طوسی ابو جعفر نصیرالدین محمد طوسی از دانشمندان بزرگ عصر ایلخانان در قرن هفتم بود . وی هذهب تشیع داشت و در گیرودار ... حمله مغول به قلاع اسماعیله پناه برد و نزد ناصرالدین محتشم قهستان تقرب یافت و کتاب اخلاق فارسی «اخلاق ناصری» را به نام او نوشت . پس از فتح قلاع اسماعیله به دست هلاکو ، به خدمت او درآمد و در فتح بغداد همراه او بود وی از طرف هلاکو مامور شد که در مراغه رصدخانه تأسیس کند . او با کمک چندتن از ریاضی - دانان مشهور آن عصر به این کار پرداخت . و کتابخانه بزرگی مشتمل ۴۰۰ هزار کتاب بوجود آورد . تألیفات مهمی در حکمت و کلام شیعه و ریاضیات نوشت . مهمتر از همه : تحریر مجسطی - تحریر اقلیدس در ریاضیات . شرح بر اشارات بوعلی در حکمت - تجرید العقاید در کلام شیعه . کتاب اساس الاقتباس به فارسی در منطق می باشد وفات او به سال ۶۷۲ ه اتفاق افتاد .

۱۰۳ - نظامی عروضی . ابوالحسن احمد سمرقندی ملقب به نظامی از نویسندگان و مؤلفان قرن هفتم بود . کتاب چهارمقاله از آثار او است که آن را در

چهار رشته نوشت (در ماهیت دبیری - در ماهیت علم شعر - در ماهیت علم نجوم - در ماهیت علم طب) .

۱۰۴ - نظامی گنجوی . ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی از شعرای مشهور قرن ششم بود . در گنجی تولد یافت . از آثار او کتاب معروف پنج گنج یا خمسه می باشد که شامل پنج مثنوی است : (۱) مخزن الاسرار . در باره مطالب عرفانی . (۲) خسرو و شیرین . داستان معاشقات خسرو پادشاه ساسانی با شیرین . (۳) لیلی و مجنون . سرگذشت دودلداده از داستانهای عرب . (۴) هفت پیکر یا بهرامنامه در شرح سلطنت بهرام گور و معاشقات او . (۵) اسکندرنامه که شامل دو قسمت است : قسمت اول بنام شرفنامه است که مشتمل جنگهای اسکندر می باشد و قسمت دوم به نام اقبال نامه یا خردنامه است که اسکندر را چون یک پیغمبر و حکیم معرفی می کند نظامی استاد داستانهای بزمی است و در این قسمت مهارت خاصی داشت . وفات او در ۵۹۹ یا به قولی در ۶۱۴ اتفاق افتاد .

حرف «و»

۱۰۵ - واعظ کاشفی . کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری از نویسندگان قرن نهم بود و آثار متعدد در رشته های مختلف از قبیل فقه و تفسیر و حدیث و نجوم و حکمت و ادب دارد . مهمتر از همه ، کتاب انوار سهیلی و اخلاق محسنی به فارسی می باشد . وی به سال ۹۱۰ درگذشت .

۱۰۶ - وحشی بافقی . از شاعران بزرگ قرن دهم و معاصر با شاه تهماسب بود و بیشتر قصائده در مدح و ستایش او است . در بافق کرمان متولد شد و به سال ۹۹۱ ه درگذشت . در ساختن قصیده ، غزل ، مسمط و مثنوی استاد بود از آثار بزرگ او سه مثنوی : ناظر و منظور - خلدبرین و فرهاد و شیرین است مثنوی فرهاد و شیرین او ناتمام ماند و وصال شیرازی آنرا تمام کرد .

۱۰۷ - وصال شیرازی . میرزا شفیع وصال شیرازی از شاعران بزرگ قرن سیزدهم ، و با فتحعلی شاه و محمدشاه معاصر بود . هنر بزرگ او در ساختن غزل و مثنوی می باشد . مثنوی بزم وصال از او است . و نیز مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را تمام کرد . مرگ او به سال ۱۲۶۲ اتفاق افتاد .

۱۰۸ - وصاف الحضرة . شهاب الدین رشید بن عبدالله از مؤلفان اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم بود . کتاب تاریخ وصاف از آثار او است این کتاب از حیث تصنع و تکلف دارای جنبه های مبالغه آمیز می باشد .

حرف «ه»

۱۰۹ - هاتف اصفهانی . سید احمد هاتف اصفهانی ، معروفترین شاعر عهد افشاریه و زندیه است . در قرن دوازدهم می زیست . تحصیلات خود را در قم و کاشان انجام داد . و ریاضی و طب و حکمت آموخت . در شعر شاگرد مشتاقی اصفهانی بود . و از محضر درس میرزا محمد نصیر اصفهانی استفاده کرد دوستی او با دو تن از شاعران به نام آذرو صباحی تافایان عمر استوار بود .

وی به سال ۱۱۹۸ ددقم درگذشت . هاتف از شاعران توانای عصر خویش بود در غزل از سعدی و حافظ پیروی می کرد . عمده شهرت او به سبب ترجیع بند های عرفانی او است .

۱۱۰ - هدایت . رضاقلیخان هدایت در قرن سیزدهم می زیست . اهل طبرستان بود . در دربار محمدشاه و ناصرالدین مناصب عالی یافته بود . تربیت ناصرالدین شاه به او واگذار شده بود . معروفترین اثر او کتاب مجمع الفصحا ، می باشد در دو مجلد و شامل شرح حال ۷۰۰ تن از سلاطین شاعر و شعرای معروف و متوسط است و همچنین تکمله روضه الصفاء و کتاب انجمن آرایا فرهنگ ناصری (در لغت) نیز از آثار او است .

شرح کتابها به ترتیب حروف تهجی

حرف الف

- ۱ - آیینة اسکندری . اثر منظومی است در قالب مثنوی از پنج مثنوی امیرخسرو دهلوی ، و آن را در مقابل اسکندرنامه نظامی به نظم آورد . نام کتاب دیگری تألیف میرزا آقاخان کرمانی (مقتول به سال ۱۳۱۴ ه . ق) نیز می باشد .
- ۲ - آثارالبلاد و اخبارالعباد . کتابی است در تاریخ و جغرافی و شرح احوال نوزده تن از شاعران - تألیف عمادالدین زکریای رازی ، نثر قرن هفتم و دوره مغول می باشد .
- ۳ - احیاءالعلوم . از مهمترین کتب اخلاقی و به عربی می باشد . که در قرن ششم وسیلة حجة الاسلام امام محمد غزالی نوشته شد .
- ۴ - اخلاق جلالی . اثر جلال الدین دوانی و درباره تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است و از آثار قرن نهم و دوره سلاطین آق قونیلومی باشد .
- ۵ - اخلاق محسنی . تألیف حسین واعظ کاشفی به نام ابوالغازی سلطان حسین می باشد ، در اصول اخلاق و شامل چهل باب است - در آخر قرن نهم نوشته شد .
- ۶ - اخلاق ناصری . مؤلف آن خواجه نصیرالدین طوسی و در اخلاق است و به نام ناصرالدین حاکم اسماعیلیه در قهستان نوشت . نثر قرن هفتم است .
- ۷ - اساس الاقتباس . تألیف خواجه نصیرالدین طوسی و به زبان فارسی می باشد و در علم منطق است .

- ۸ - اسرار التوحید . در قرن ششم توسط محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید نوشته شد . در باره کرامات و احوال شیخ می باشد .
- ۹ - اسرار الحکم . تألیف حاج ملاهادی سبزواری و در فلسفه است و در قرن سیزدهم نوشته شد .
- ۱۰ - اسفار . کتابی است در فلسفه از مؤلفات محمد صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا و در قرن یازدهم نوشته شد .
- ۱۱ - اسکندرنامه . منظومه است در وزن مثنوی از آثار نظامی گنجوی . در قرن ششم به رشته نظم کشیده شد . (یکی از پنج مثنوی او)
- ۱۲ - الابنیه عن حقایق الادویه . مؤلف آن ابو منصور موفق هروی است و در زمان منصور بن نوح در قرن پنجم نوشته شد و در خواص داروها می باشد .
- ۱۳ - التوسل الی التوسل . تألیف بهاء الدین بغدادی - منشی سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاه است و شامل نامه ها و فرمانهایی می باشد که از طرف خوارزمشاه صادر شده بود . نثر دوره سلجوقی و قرن ششم می باشد .
- ۱۴ - التفهیم (فی اوائل صناعة التنجیم) . اثر ابوریحان بیرونی و در مقدمات علم هندسه است - اول به عربی نوشت و بعد آن را به فارسی برگردانید . نثر قرن پنجم می باشد .
- ۱۵ اصول المعارف . کتابی است در علم کلام از مؤلفات ملا محسن فیض کاشانی و در قرن یازدهم نوشته شد .
- ۱۶ - اقبالنامه . یکی از پنج مثنوی نظامی گنجوی است و در شرح حال اسکندر می باشد و به نامهای اسکندرنامه - شرفنامه و خردنامه نیز نامیده شد : در قرن ششم تألیف گردید .
- ۱۷ - الفقه الاکبر . تألیف ابوحنیفه و در فقه حنفی (یکی از شعب چهارگانه مذهب تسنن) می باشد و در قرن دوم نوشته شد .
- ۱۸ - الکتاب . از مهمترین کتابها در صرف و نحو عربی است که سیبویه آن

را در قرن دوم نوشت .

۱۹ - اکبر نامه. تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند و تألیف شیخ ابوالفضل دکنی می باشد و در اواخر قرن دهم نوشته شد .

۲۰ - المعجم فی معاییر اشعار العجم . تألیف محمد بن قیس رازی و در باره عروض و قوافی و بدیع است . نثر ششم (عهد اتابکان سلغری) می باشد .

۲۱ - انوار الثزیل . کتابی است در تفسیر قرآن ، تألیف قاضی بیضاوی . در قرن هفتم (دوره مغول) نوشته شد .

۲۲ - انوار سهیلی . تألیف حسین کاشفی است . اصلش همان کتاب کلیله و دمنه می باشد . در آن ، اصول اخلاق به صورت حکایات از زبان و خوش و حیوانات ذکر شد . نثر قرن نهم است .

حرف «ب»

۲۳ - بحار الانوار . از مؤلفات ملا محمد باقر مجلسی در ۲۴ مجلد می باشد . در قرن یازدهم نوشته شد .

۲۴ - بوستان . منظومه ای است در قالب مثنوی شامل هشت باب در اخلاق و مطالب اجتماعی می باشد . در قرن هفتم منظوم گردید .

۲۵ - بهار دانش . تألیف شیخ ابوالفضل دکنی و تهذیبی از کتاب کلیله و دمنه است نثر قرن دهم و یازدهم (عصر صفویه) می باشد .

۲۶ - بهارستان . اثر منثور عبدالرحمن جامی در مطالب اجتماعی و اخلاقی است . که آن را به تقلید گلستان سعدی نوشت . در پایان آن شرح حال چند تن از شاعران را نیز ذکر کرد . از آثار قرن نهم می باشد .

حرف «ت»

۲۷ - تاریخ بیهق . تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی ، معروف به ابن فندق است - در شرح تاریخ و جغرافی بیهق و از آثار قرن ششم (عصر سلجوقیان) می باشد .

- ۲۸ - تاریخ بیهقی . تألیف ابوالفضل بیهقی و در اصل سی جلد بود اکنون يك مجلد آن باقی است که در شرح وقایع سلطنت سلطان مسعود پسر محمود غزنوی می باشد. نثر قرن پنجم (دوره غزنوی) می باشد .
- ۲۹ - تاریخ جهانگشا مؤلف آن، علاءالدین عظام‌الک جوینی و در باره عادات و اخلاق و هجوم قوم مغول می باشد . در قرن نهم نوشته شد .
- ۳۰ - تاریخ سیستان . کتابی است در شرح حواث سیستان . نام مؤلف و تاریخ تألیف آن معلوم نیست .
- ۳۱ - تاریخ گزیده . مؤلف آن حمدالله مستوفی است و در اوائل قرن هشتم (عصر مغول) نوشته شد .
- ۳۲ - تاریخ و صاف . تألیف شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ملقب به و صاف و نثر قرن هشتم می باشد و نمونه سبك پر تکلف و تصنع عصر مغول است .
- ۳۳ - تجرید العقاید . کتابی است به عربی در کلام شیعه تألیف خواجه نصیرالدین طوسی . در قرن هفتم (عصر مغول) نوشته شد .
- ۳۴ - تحریر مجسطی . تألیف خواجه نصیرالدین طوسی و در ریاضیات می باشد .
- ۳۵ - تحریر اقلیدس . این کتاب نیز در ریاضیات و تألیف خواجه نصیر طوسی است .
- ۳۶ - تحفة الاحرار . منظومه‌ای در قالب مثنوی تألیف عبدالرحمن جامی و یکی از مثنویهای هفت اورنگ او است .
- ۳۷ - تحفة العراقین . منظومه‌ای است در وزن مثنوی اثر خاقانی شروانی و در شرح مسافرت او به مکه و مدینه و اوضاع و احوال مردم آن سامان است - از آثار منظوم قرن ششم است .
- ۳۸ - تذکره آتشکده . آن را لطفعلی بيك آذربیکدلی در شرح احوال شعرا نوشت . از آثار منشور قرن دوازدهم است .

۳۹- تذکرة الاولیاء تألیف شیخ فریدالدین عطار و در شرح حال بزرگان صوفیه است . شاهکار نثر فارسی قرن نهم می باشد .

۴۰- تذکرة دولتشاه (تذکرة الشعراء) . مؤلف آن دولتشاه سمرقندی است و در باره شرح حال شعرای اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم می باشد در قرن دهم نوشته شد .

۴۱- تذکرة سامی . تألیف سام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی و نثر قرن نهم است . در شرح حال شعرای معاصر مؤلف می باشد .

۴۲- تذکرة شاه تهماسب . به قلم شاه تهماسب اول و در وقایع سلطنت او می باشد - از آثار نثر قرن نهم است .

۴۳- تذکرة هفت اقلیم . تألیف امین احمد رازی و از تذکرة های معتبر فارسی می باشد در قرن یازدهم نوشته شد .

۴۴- ترجمه تاریخ طبری . این ترجمه وسیله ابوعلی محمد بلعمی وزیر معروف عبدالملك سامانی به عمل آمد و نثر قرن چهارم می باشد . اصل آن یعنی تاریخ طبری به عربی و تألیف محمد بن جریر طبری است .

۴۵- ترجمه تفسیر طبری . این ترجمه وسیله چندتن از علمای ماوراءالنهر و به امر منصور بن نوح امیر سامانی بعمل آمد و اصل آن به عربی و تألیف محمد بن جریر طبری بود .

۴۶- ترجمه الخواص . یا تفسیر زواری ، تألیف علی بن حسین زواری و در تفسیر قرآن می باشد . در قرن دهم (عصر صفویه) تألیف شد .

۴۷- تشریح الافلاک . مؤلف آن شیخ بهایی و در ریاضیات می باشد .

حرف «ج»

۴۸- جامع التواریخ . تألیف خواجه رشیدالدین فضل اله وزیر معروف دوره ایلخانان است . این کتاب در تاریخ عمومی و شرح فتوحات سلاطین مغول است . و در قرن هفتم نوشته شد .

۴۹- جامع عباسی . در فقه شیعه می باشد - شیخ بهائی آن را به نام شاه عباس بزرگ و به فارسی نوشت .

۵۰- جلاء العیون . از تألیفات ملا محمد باقر مجلسی و در اخلاق می باشد

۵۱- جوامع الحکایات (و نواع الروایات) . تألیف محمد عوفی و در حکایات اخلاقی و نثر فارسی قرن هفتم است .

۵۲- جهانگشای نادری . مؤلف آن میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه است . این کتاب در شرح فتوحات نادرشاه می باشد . در اوایل قرن سیزدهم نوشته شد

حرف «چ»

۵۳- چهارمقاله . تألیف نظامی عروضی و نثر قرن ششم است و شامل چهار قسمت می باشد : دبیری - شاعری - نجوم - طب .

حرف «ح»

۵۴- حبیب السیر . این کتاب در تاریخ است و بوسیله غیاث الدین خواندمیر نواده میرخواند نوشته شد . و تا وقایع پایان عمر شاه اسماعیل صفوی را شامل است و نثر قرن نهم می باشد .

۵۵- حدائق السحر . کتابی است در فن بدیع تألیف رشیدالدین وطواط و در قرن ششم نوشته شد .

۵۶- حدود العالم . قدیم ترین نثر فارسی است که در جغرافی نوشته شد ، در قرن چهارم تألیف شد . نام مؤلف آن معلوم نیست .

۵۷- حق النفین . از مؤلفات ملا محمد باقر مجلسی معاصر شاه سلطان حسین می باشد .

۵۸- حلیۃ الیقین : از مؤلفات ملا محمد باقر مجلسی معاصر شاه سلطان حسین می باشد .

۵۹- حیوة القلوب . از مؤلفات ملا محمد باقر مجلسی معاصر شاه سلطان حسین می باشد .

حرف «خ»

۶۰- خردنامه اسکندری . یکی از هفت مثنوی . از هفت اورنگ جامی

می باشد

۶۱- خلاصة الاشعار . تألیف تقی الدین کاشانی و در شرح حال شعرامی باشد

نثر قرن دهم است

۶۲- خلدبرین . منظومه ای است در قالب مثنوی اثر وحشی بافقی .

۶۳- خلاصة الحساب . از آثار شیخ بهائی و در زبان عربی است .

۶۴- خمسة المتحیرین . اثر امیر علشیر نوایی وزیر معروف و در دربارۀ شرح

حال شعرا است.

۶۵- خمسة نظامی . یا پنج کنج اثر نظامی گنجوی است و شامل پنج مثنوی

به نامهای ۱- محزن الاسرار ۲- خسرو شیرین ۳- لیلی و مجنون ۴- هفت پیکر

یا بهرامنامه ۵- اسکندرنامه که شامل دو قسمت است : اول شرفنامه ، دوم خسرونامه

۶۶- خوان اخوان . کتابی است به نثر فارسی تألیف ناصر خسرو که دربارۀ

مذهب اسماعیلیه نوشته شد . و نثر قرن پنجم می باشد .

حرف «دال»

۶۷- دانشنامه علائی . مؤلف آن ابوعلی سینا است . و در منطق به فارسی

نوشته شد .

۶۸- درۀ نادرۀ . تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادرشاه و در تاریخ

نادرشاه افشار می باشد . این کتاب پر از صنایع لفظی و معنوی و فهم آن دشوار است.

۶۹- دیوان شمس تبریزی . دیوان قصائد و غزلیات و مسمطات مولانا

جلال الدین مولوی است . و به نام مرشد او شمس تبریزی معروف است .

حرف «ر»

۷۰- راحة الصدور . تألیف محمد بن علی راوندی در تاریخ سلجوقیان است

و نثر قرن ششم می باشد .

۷۱- روضة الصفاء . مهمترین کتاب تاریخ است . شامل تاریخ ایران تا اواخر

سلطنت ابو الغازی سلطان حسین بایقرا می باشد . و بسوسله میرخواند در قرن نهم تألیف شد .

۷۲ - ریاض الشعراء تألیف علیقلی خان والہ داغستانی و در شرح حال شعرا می باشد . در قرن نهم نوشته شد .

حرف «ز»

۷۳ - زادالعارفین . کتابی است به فارسی از آثار خواجه عبدالله انصاری درباره مطالب و عرفان و در قرن پنجم نوشته شد .

۷۴ - زادالمسافرین . از مؤلفات ناصر خسرو است در باره مطالب مربوط به مذهب اسماعیلیه و به فارسی است . در قرن پنجم نوشته شد .

۷۵ - زین الاخبار . از جمله کتابهای تاریخ و به زبان فارسی است . مؤلف آن ابوسعید گردیزی است که در قرن پنجم می زیست . این کتاب به نام تاریخ گردیزی نیز شهرت دارد .

حرف «س»

۷۶ - سبحة الابرار . یکی از هفت مثنوی هفت پیکر اثر جامی شاعر معروف می باشد .

۷۷ - سفرنامه . کتابی است به نثر فارسی تألیف ناصر خسرو در شرح سفرها او می باشد .

۷۸ - سلامان و اقبال . یکی از هفت مثنوی هفت اورنگ اثر جامی می باشد .

۷۹ - سلسله الذهب . یکی از هفت مثنوی هفت اورنگ اثر جامی است .

۸۰ - سیاست نامه یا سیرالملوک یا پنجاه فصل اولین کتاب معروفی است که در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوک و امیران و وزیران نوشته شد . مؤلف آن خواجه نظام الملک وزیر معروف ملک شاه سلجوقی است . در قرن پنجم نوشته شد .

حرف «ش»

۸۱ - شاهنامه منظومه‌ای است در قالب مثنوی اثر معروف و پرازش فردوسی که در قرن چهارم بنظم درآمد .
۸۲ - شرح شمسیه . تألیف قطب‌الدین محدبن رازی و در منطق و عربی است .

۸۳ - شرح حکمة الاشراق . تألیف قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی و در حکمت است .

۸۴ - شرح قانون ابن سینا . تألیف قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی و در طب است .

۸۵ - شرح اشارات . تألیف خواجه نصیرالدین طوسی بر اشارات ابن سینا و در فلسفه می‌باشد .

۸۶ - شفا تألیف ابوعلی سینا در فلسفه و به عربی است

حرف «ص»

۸۷ - صرف‌میر . تألیف میرسید شریف جرجانی در علم صرف زبان عربی است . در قرن هشتم و به فارسی نوشته شد .

۸۸ - صافی . کتابی است در تفسیر قرآن تألیف ملا محسن فیضی کاشانی در قرن یازدهم نوشته شد .

حرف «ظ»

۸۹ - ظفرنامه تیموری . تاریخ مفصلی است در شرح احوال تیمور از ولادت تا وفات او در دو جلد . در قرن نهم نوشته شد .

حرف «ع»

۹۰ - عجایب المخلوقات . تألیف عمادالدین زکریارازی و در شرح عجایب حیوانات می‌باشد . به نثر فارسی است و در قرن هفتم نوشته شد .

۹۱ - عالم‌آرای عباسی . تألیف اسکندر منشی شاه‌عباس بزرگ است و شامل وقایع تا پایان زندگی شاه‌عباس بزرگ می‌باشد . در قرن یازدهم نوشته شد .

۹۲ - عین الحیاء . تألیف ملا محمد باقر مجلسی در مطالب دینی و به فارسی است .

حرف «ف»

۹۳ - فرهنگ برهان قاطع . کتابی است در لغت فارسی تألیف محمد حسین ابن خلف تبریزی و در قرن یازدهم نوشته شد .

۹۴ - فرهنگ جهانگیری . در لغت فارسی است ، مؤلف آن جمال الدین حسین اینجو می باشد . که در قرن یازدهم به نام جهانگیر پادشاه کورکانی هند نوشت
۹۵ - فرهنگ رشیدی . تألیف عبدالرشید حسینی و در لغت فارسی و در قرن یازدهم نوشته شد .

۹۶ - فرهاد و شیرین . منظومه ای است در قالب مثنوی تألیف وحشی بافقی که ناتمام ماند و وصال شیرازی آن را به اتمام رسانید .
۹۷ - فیه مافیه . کتابی است به نثر فارسی از مولانا جلال الدین ، شامل جوابهایی است که در باره مطالب گوناگون از وی شد .

حرف «ق»

۹۸ - قابوسنامه . تألیف امیر کیکاوس اسکندر بن قابوس وشمگیر از حکمرانان آل زیار دمی باشد - مجموعه پندها و نصایحی است در ۴۴ باب که برای پسرش گیلان شاه نوشت . نثر قرن پنجم می باشد .
۹۹ - قاموس . مؤلف آن مجد الدین فیروز آبادی است . و در لغت عربی می باشد .

۱۰۰ - قانون . کتابی است در طب شامل پنج جلد ، تألیف ابوعلی سینا .
۱۰۱ - قبسات . تألیف میر محمد باقر استرآبادی معروف به میرداماد و در فلسفه می باشد .

حرف «ک»

۱۰۲ - کشف المحجوب . تألیف ابوالحسن غزنوی (معروف به هجویری) و نثر قرن پنجم است . و در شرح عقاید و احوال مشایخ صوفیه می باشد .

۱۰۳ - کلیله و دمنه . اصل این کتاب از هندوستان بود و به وسیلهٔ براهمة هند تألیف گردید . در زمان انوشیروان به زبان پهلوی ترجمه شد و در زمان مامون خلیفهٔ عباسی ، وسیله ابن مقفع دانشمند معروف به عربی برگردانده شد . سپس در اواسط قرن ششم به فرمان بهرامشاه غزنوی ، منشی او نصراله بن محمد معروف به ابوالمعالی آن را به فارسی دری ترجمه کرد . و به کلیله و دمنه بهرامشاهی شهرت یافت .

۱۰۴ - کیمیای سعادت . تألیف امام محمد غزالی و به نثر فارسی و در اخلاق می باشد . و در قرن پنجم نوشته شد .

حرف «گ»

۱۰۵ - گلستان . شاهکار نثر فنی اثر سعدی شیرازی است . در قرن هفتم نوشته شد .

۱۰۶ - گوهر مراد . کتابی است به فارسی که در علم کلام نوشته شد مؤلف آن عبدالرزاق لاهیجی از متکلمان مشهور دورهٔ صفوی است .

حرف «ل»

۱۰۷ - لالی منتظمه - منظومه ای است به عربی در منطق و فلسفه تألیف حاج ملاهادی سبزواری می باشد .

۱۰۸ - لباب الالباب اثر نورالدین محمد بن محمد عوفی است . در شرح حال شاعران و آثار آنها و در قرن نهم نوشته شد .

۱۰۹ - لیلی و مجنون . منظومه ای است در قالب مثنوی اثر (۱) عبدالرحمن جامی . (یکی از هفت اورنگ او) (۲) یکی از پنج مثنوی (خمسه) نظامی .

۱۱۰ - مجالس المومنین . تألیف قاضی نورالله شوشتری و در شرح احوال گروهی از شعر او فضیله شیعه می باشد . در قرن دهم نوشته شد .

۱۱۱ - مخزن الاسرار . یکی از مثنویهای خمس نظامی است .

۱۱۲ - محاکمات . از آثار قطب الدین رازی ، و در بارهٔ داوری میان امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی است و در فلسفه و عربی می باشد .

۱۱۳ - مطول . تألیف سعدالدین تفتازانی و در معانی و بیان و بدیع و به عربی می باشد .

۱۱۴ - مرآة البلدان : کتابی است در جغرافی ایران . مؤلف آن ، محمد حسین خان صنیع الدوله وزیر انطباعات دربار ناصرالدین شاه می باشد . و در قرن سیزدهم نوشته شد .

۱۱۵ - مرزبان نامه . این کتاب را مرزبان بن رستم از آل باوند در قرن چهارم به لهجه طبرستانی تألیف کرد . سپس سعدالدین وراوینی آن را در اوائل قرن هفتم به فارسی ترجمه کرد . و مانند کتاب کلیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شد و شامل حکایات و افسانه ها است .

۱۱۶ - مرصاد العباد . مؤلف آن شیخ نجم الدین رازی است و در شرح عقاید صوفیه می باشد . و در قرن هفتم نوشته شد .

۱۱۷ - مطلع العبدین . در تاریخ عمومی است و در قرن نهم نوشته شد . مؤلف آن ، کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی می باشد و در قرن نهم نوشته شد .

۱۱۸ - مقامات حمیدی . این کتاب تألیف قاضی حمیدالدین ابوبکر است . که آن را به تقلید مقامات بدیع الزمان همدانی نوشت . به نثر فارسی مسجع می باشد و شامل ۲۳ مقامه در مباحثات و مناظرات ادبی است در قرن ششم نوشته شد .

۱۱۹ - مقدمه شاهنامه . این کتاب به امر ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم طوسی نوشته شد و از آثار نثر قرن چهارم می باشد .

۲۲۰ - مکاتیب . مجموع نامه هایی است که مولانا جلال الدین آنها را به افراد خانواده خود یا به پادشاهان و امرای وقت نوشت .

۱۲۱ - المبدأ و المعاد . تألیف صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا می باشد . و در فلسفه و به عربی است .

۱۲۲ - منهج الصادقین . تألیف ملافتح الله کاشانی و در تفسیر قرآن و به فارسی است .

حرف «ن»

۱۲۳ - ناسخ التواریخ . تألیف میرزا تقی سپهر و پسرش عباسقلی سپهر می باشد و در تاریخ مفصل اسلام و ایران می باشد .

۱۲۴ - ناظر و منظور . منظومه ای است به قالب مثنوی و اثر وحشی بافقی می باشد .

۱۲۵ - نصیحة الملوک . کتابی است در علم اخلاق تألیف محمدغزالی و به فارسی می باشد . در قرن پنجم نوشته شد .

۱۲۶ - نفحات الانس . تألیف عبدالرحمن جامی و در شرح اصول عقاید عرفانی و احوال عارفان بزرگ است و در قرن نهم و به فارسی نوشته شد .

۱۲۷ - نوروزنامه . تألیف عمر خیام در تاریخ نوروز و مراسم آن می باشد و به نثر ساده است .

حرف «ه»

۱۲۸ - هفت اقلیم . کتابی است در شرح حال شعرا ، تألیف امین احمد رازی و در آغاز قرن یازدهم نوشته شد .

۱۲۹ - هفت اورنگ . اثر منظوم عبدالرحمن جامی شامل هفت مثنوی (سحبة الابرار - تحفة الاحرار - سلامان و ابسال - خردنامه اسکندری لیلی و مجنون - سلسلة الذهب - یوسف و زلیخا) جامی این مثنویها را به تقلید از نظامی ساخت .

۱۳۰ - هفت پیکر . یکی از پنج مثنوی نظامی است و آن را بهرامنامه نیز می گویند و درباره معاشقات بهرام گور می باشد .

قسمت سوم

واژه‌نامه

شامل واژه‌های :

- ۱- کتاب فارسی کلاس چهارم .
- ۲- » » » پنجم .
- ۳- » » » ششم .
- ۴- کتاب گلستان .
- ۵- منتخب از کلیله و دمنه .

واژه‌های کتاب فارسی چهارم

الف	اجابت - به کسر اول بر آوردن
آبدستان - آفتابه	احمد - » » » ستودن
آبنوس - درختی که چوب آن سیاه و سخت است	اختداع - به کسر اول فریب خوردن
آختن - بر کشیدن	اخضر - سبز - خرم
آزار - ماه ششم رومی برابر ماه اول بهار	ادکن ، به فتح اول - تیره
آزرم - حیا	ارزانی داشتن - بخشیدن
آسمان‌علیین - آسمان هفتم	ارغنون - از سازهای بادی نظیر پیانو
آوردگاه - میدان جنگ	ارغوان - نام گلی است
ابریق - آفتابه	ارم - نام باغی است که شداد ساخت
ابصار به فتح اول دیدگان	ازاهیر (جمع ازهار و آن جمع زهر) شکوفه
ابطال به فتح اول - پهلوانان	ها و گلها
ابشبا » » پسران	استخارت - از خدا طلب نیکی کردن
ابنای ملوک - شاهزادگان	استخفاف - سبک شمردن
اثیر - ماده سیال و لطیفی که فضای ماورای جورا فرا گرفته	استدراك - جبران کردن
اتباع - به فتح اول پیروان	استمالت - دلجویی کردن
	استناد - تکیه کردن
	اسراف - خرج زیاد کردن
	اسعاف - بر آوردن حاجت

الشراف - به فتح اول - بزرگان	الحق - به راستی
اصحاب بیوتات - خاندانها	الطاف - به فتح اول - مهربانیها
اصحاب نظر - صاحب نظران	القصه - خلاصه
اضداد - جمع ضد - مخالفان	الماس آب دیده - کنایه از اشک چشم
اطلاق - رها کردن	امارت - به کسر اول - فرماندهی
اعتذار - عذرخواستن	امارات - به فتح اول - نشانه‌ها
اعتزال - گوشه گرفتن	امثال کردن - فرمان بردن
اعراض - روگردانیدن	امرود - به فتح اول - گلابی
اعزاز - گرامی داشتن	امساک - خودداری کردن
اعلام کردن - خبر دادن	امم - جمع امت - امت‌ها
اعمی - نایبنا	انابت - توبه کردن
اغبر - تیره رنگ	انعام - به کسر اول - بخشیدن
افراط - از حد گذراندن	انگبین - عسل
افسر - تاج	انین - به فتح اول - ناله
اقالیم - جمع اقلیم ، مناطق هفتگانه زمین	اولوالالباب - خردمندان
اقتباس - بدست آوردن	اولیاء - دوستان
اقصی - دورترین	اهربمن - شیطان
اقطاع - به کسر اول - زمینی که از طرف	اهلیت - شایستگی
پادشاه به اشخاص داده می‌شد	اهمال - سست گرفتن
اقوال - جمع قول - گفتارها	ایادی - جمع ایدی و آن جمع ید - دستها
اکفاء - به فتح اول - همترازها	نعمتها
اکناف - کرانه‌ها	ایار - ماه هشتم رومی برابر خرداد
الحاح - سخت ایستادگی کردن	ایدر - اینجا
التزام - بعهده گرفتن	ایدون - اکنون
	ایمن - آسوده

اینست - چقدر خوب

ب

بازن - سیخ کتاب

باخوشتن آمدن - به خود آمدن

بادید - پدید

باسق - برومند - بلند

باردادن - رخصت دادن

بارخدایی - بزرگواری

باره - دیوار - حصار

بالا گرفتن - رونق یافتن

بتگر - بت تراش

بحر محیط - اقیانوس

بخل - تنگ چشمی

بد کنش - بد کردار

بدره - کیسه ده هزار درمی

بدست و پای مردن - دست پاچه شدن

بذل - بخشش

بر اثر - بدنبال

برد - به فتح اول - سرد - سرما

برزبالا - بلندقد

برنا - جوان

بر نشستن - سوار شدن

بر نشانیدن - سوار کردن

بستان افروز - گل تاج خروس

بستوه آمدن - عاجز شدن

بصیرت - بینایی

بط - باتشدید دوم - مرغابی

بعینه - عینا - عین خود

بقایا - جمع بقیه - باقی مانده ها

بقعت - تپه - آرامگاه

بلاغت - شیواسخنی

بنات - جمع بنت - دختران

بنات النعش - مجموعه ای از هفت ستاره

بهاونعم - چه بهتر از این

بهدین - آیین زرتشت

بهمان - فلان

بی برگی - تنگدستی

بیت المال - خزانه غنایم و اموال

بیت معمور - خانه آباد - مسجدی در آسمان

بیداد - ظلم و ستم

بی شائبه - پاک - بی آمیختگی

بیمر - بیشمار

بیننده - چشم

بیوراسب - لقب ضحاک

پ

پاگه - مخفف پاگاه یعنی - آخور -

اصطبل

پای افزار - کفش

پایمردی - میانجیگری - یاری

پر نیان - حریر

تربت - خاك - قبر	پگاه - صبحزود
ترنج - بالنگ	پلاسين - پشمينه - كنايه از سياه
ترفه - آسوده گردانیدن	پيله‌ور - كاسب دوره‌گرد
ترفع - برتری جستن	پويیدن - دويدن
تشاجر - ستيزه کردن	ت
تشدد - درشتی کردن - سخت گرفتن	تأديب - ادب آموختن
تشریف - بزرگداشتن - خلعت	تارك - به فتح سوم - فرق سر
تشديد - اشتوار کردن	تايد - استوار گردانیدن
تضرع - زاری کردن	تاه - عدد
تطاؤل - دست‌درازی - غارت	تبار - نژاد - دودمان
تعبد - عبادت کردن	تجاسر - گستاخی نمودن
تعبيه - آراستن - بكار بردن	تجشم - رنج بردن
تعرض - دست‌درازی - دست به کاری	تجرید - در اصطلاح صوفيه : خود را
زدن	از علائق مادی دور نمودن
تعرف - شناخته شدن	تجهيز - آماده کردن
تغافل - خود را به نادانی زدن	تحريرض - برانگیختن - تشويق
تغالب - استیلا یافتن	تحسين - آفرین گفتن
تفاخر - بالیدن	تخليط - آشوب کردن آميختن
تفحص - بازجست ، جستجو کردن	تخمه - نژاد
تفرج - گردش و سیاحت کردن	تخمين - به گمان گفتن
تفريط - از اندازه کم کردن	تخويف - ترساندن
تفوق - برتری یافتن	تدابیر - به یکدیگر پشت کردن
تقاطع - از هم بریدن	تدارك - جبران کردن
تك - دويدن	تدلل - ناز کردن
تكاثر - به زیادی مال و فرزند فخر کردن	تذرو - قراول

تلف - نرمی و مهربانی کردن

تمنی - آرزو کردن

تمهید - استوار کردن

تموز - ماه دهم از ماههای رومی مطابق
اول تابستان

تنافر - از هم رمیدن

تندر - به ضم اول و فتح سوم رعد

توحید - یکنادانستن

توختن - ادا کردن - گرفتن

توسن - رام نشده - وحشی

توقیع - فرمان - به اختصار نوشتن

تولی - دوستی نمودن

تولیت - وا گذاشتن کاری به دیگری

تهدید - ترساندن

تیقظ - بیدار بودن

ث

ثعبان - به ضم اول - مار بزرگ

ثمین - گرانها

ثنا - ستایش

ثنوی - دو خدایی

ج

جبین - پیشانی

جدی - به ضم اول و فتح دوم نام ستاره ای

است - برك

جذبه - کشش قلبی

جراد - به فتح اول - ملخ

جزع - بیتابی - زاری

جامگی - مستمری - حقوق

جنود - سپاهیان

جوارح - اعضای بدن

جهاز - اسباب و وسائل

جیوش - لشکرها

چ

چرمه - اسب سفید

چماننده - گرداننده بحرکت درآورنده

چندن - به فتح اول و سوم چوب سرخ

رنگ خوشبو . صندل

چوك - مرغ کوچکی ست که خود را از شاخه

درخت می آویزد و تمام شب بانگ

می زند

چهره گشا - کنایه از نقاش

ح

حاجب - پرده دار - دربان

حاحب نوبتی - نگهبان کشیک

حاشا - هرگز

حبل المتین - ریسمان محکم

حجاب - پرده

حجاب - نگهبانان

حجابی لعبان - زیباییان پوشیده روی

حرب - جنگ

حرج - به فتح اول و دوم - سختی

حریم - پیرامون - کنار

حزم - دوراندیشی

حسب - به فتح اول و دوم . (۱) طبق -

مطابق . (۲) افتخارات گذشته را یاد

کردن

حسرات - جمع حسرت - افسوس ها

حشر - قیامت

حشمت - شکوه و جلال

حشو - درون هر چیز - داخل

حشیه - بروزن صبیبه تشك

حصار - قلعه - دژ

حظ - بهره - خوشی

حقه - ظرف كوچك مخصوص جواهر

حلواگر - حلوائز

حله - به ضم اول - جامه ای که تمام بدن را

می پوشانید

حوصله - چینه دان - کنایه از صبر

حول - قدرت و توانایی

خ

خاتم - انگشتری - نگین

خاصگیان - نزدیکان و ندیمان شاه

خالی الاطراف - تهی کرانه

خالی نشستن - تنها نشستن

خبیث - ناپاك - پلید

خریف - پاییز

خز - جانوری که از پوست آن پوستین

و لباس می دوزند

خسك - به فتح اول و دوم . خار

خشكار - آردسبوس نگرفته

خشك ریشی - مكرو حيله

خشك نشستن - بی حرکت بودن

خضراء - سبز

خضرت - به ضم اول . سبز بودن

خلعت - جامه دوخته که بزرگی به دیگران

می بخشد

خلق به فتح اول و دوم کهنه

خلقان - به ضم اول - کهنه ها

خمول ذکر - گمنامی

خنك به ضم اول و دوم خوشا

خوان - سفره

خویش کام - خودسر

خوید - بروزن بید . غله سبز و نارس

خیره - بیهوده

خیزران - يك نوع نی مغزدار

خیش خانه - محل تابستانی که با پارچه

کتان ساخته می شد

خیل - سپاه - گروه

د

داعیه - انگیزه

دامن صحبت فراهم چیدن - گوشه گیری
 داهیه - مصیبت - کار بزرگ
 دبیر - نویسنده
 دراعه به ضم اول - نوعی جامه پشمی جلو باز
 درای - به فتح اول - زنگ - مطلق فلز
 درج - به ضم اول - صندوقچه
 درست به ضم اول و دوم - سکه زر که دور آن
 آن را نچیده باشند
 در کشیدن - حرکت کردن
 درم خرید - زر خرید - غلام
 دریابار - دریای بزرگ
 دژم - به ضم اول ، افسرده
 دستار - سربند - کیسه
 دستاورنخن - دستبند زنان
 دست گرایی کردن - قدرت نشان دادن
 دستگک - دسته کوچک
 دقایق - نکته های باریک
 دنیاوی - مال دنیا
 دنی - پست و فرومایه
 دواج - لحاف
 دوحه - درخت بزرگ و تناور
 دها - هوشیاری
 دهات - جمع داهی - هوشیاران
 دهل زن - طبل زن
 دیار - فرد - کس

دیباجه - مقدمه کتاب
 دین بهی - آیین زردشت
 دیو - شیطان
 ذ
 ذکورا و انانا - از پسران و دختران
 ذل - به ضم اول - خواری
 ذوالفقار - نام شمشیر حضرت علی
 ر
 راسخ - استوار - محکم
 رأفت - مهربانی
 رافضی - فرقه ای از شیعه
 راوی - روایت کننده - کسی که شعر را به
 آواز بلند می خواند
 رایت - درفش
 رایات گشادن - باز کردن علمها که علامت
 حرکت سپاه بود
 راهب - پارسا در دین مسیح
 ربقه به کسر اول - بند - حلقه
 ربیع - بهار
 رجحان - به ضم اول - برتری
 رحیل - کوچ کردن
 رده - صف - ردیف
 رسته - به فتح اول - آنچه در يك صف
 قرار گرفته باشد
 رطب - خرما ی تازه

رغادت - خوشی زندگی

رفق - به کسر اول - نرمی

رفض - به فتح اول - ترك - رافضی بودن

رقعه - نامه - وصله

ركن - پایه

رواق - ایوان

روضه - باغ

ریاحین - گلها

ریاض - جمع روضه - باغها

ز

زاد - توشه راه مسافر

زبان دادن - قول دادن

زرمغربی - زرخالص

زعیم - رئیس - بزرگ

زمام - مهار . آن چوبی است که از بینی

شتر می گذرانند و به دو طرف آن

رسمان می بندند

زه - (۱) جوشش آب از زمین - (۲)

کناره و دوره هر چیز

زواید - چیزهای غیر لازم

زهره - به فتح اول - کیسه صفر اکنایه از

جرات

ژ

ژنده - بزرگ - کهنه

س

ساحر - جادوگر

ساخته - آماده

سادات - جمع ساده - و آن جمع سائد

است سروران

ساعی - کوشا - سخن چین

سالاری - مهتری - فرماندهی

سباع - جمع سبع - درندگان

سجانه و تعالی - خدا پاک و برتر است

ستام - افسار

ستیخ - کوه

سخره - به ضم اول بیگاری - مسخره .

فرمانبرداری

سداد - استواری - درستی

سراری - جمع سربه - کنیزان

سراینده - گوینده - سخن سرا

سرخ بت - نام بتی در ناحیه بامیان

سره - بی عیب - خالص

سطوت - حمله - تند

سعت - (یا صعت) نام گیاهی است خوشبو

و تند

سلوت - آرامش - تسلی

سلوك - رفتار

سکون - آرام و قرار

سماط - به کسر اول - سفره

ستان - به کسر اول - سر نیزه
 سنجاب - جانوری پستاندار که از پوست
 آن برای لباس استفاده می شود
 سوء ادب - بی ادبی
 سواد - چر کنویس
 سودازده - دلباخته
 سیر - به کسر اول و فتح دوم - روشها -
 اخلاق

ش

شادروان - به ضم دال (۱) پرده مخصوص
 الوان شاهان ساسانی (۳) سدوبندی
 که جلوی آب بسته می شود
 شاهد - (۱) گواه - زیاروی
 شاهین - پرنده شکاری
 شباك - جمع شبكه - دامها
 شبگیر - سحرگاه
 شبه - سنگ سیاه و براق
 شتر مور - جانوری افسانه ای شبیه مور و به
 بزرگی بز
 شداد - به کسر اول - یلان
 شعر - به فتح اول - نوعی پارچه نازک که
 در حاشیه لباس دوزند
 شفیع - میانجی - وساطت کننده
 شموم - بوی خوش
 شناع - به فتح اول - ناسزا

شوائب - جمع شائبه - آلودگی ها
 شوکت - بزرگی - شکوه
 شهد - شیرینی - عسل
 شهره - بلند آوازه
 ص
 صامت - خاموش - کنایه از زروسیم
 صدقه - آنچه در راه خدا به فقیر داده
 می شود

صره - همیان - کیسه پول
 صعب - دشوار
 صفوت - پاکیزه - برگزیده
 صفه - به ضم اول - ایوان
 صغیر - بانگ و آواز مرغ
 صله - جایزه
 صم بکم - کرها - لالها
 صنع - به ضم اول - احسان
 صومعه - عبادتگاه راهبان
 صولت - حمله
 صوب - جانب - طرف
 صواب - صلاح
 صوالح اعمال - کارهای نیکو
 ض

ضبط - گرفتن - نگاه داشتن
 ضجرت - دلنگی
 ضیاع - جمع ضیعه - زمینها

ضمیران - نوعی ریحان - نیلوفر

ط

طلبله - صندوق کوچک مخصوص دوا و عطر

طرد به فتح اول و دوم دنبال کردن شکار

طوبی - نام درختی در بهشت

طیب - بروزن سیب - بوی خوش

طیره - سبکی - خشم

طیش - خشم - سبکی

طیلسان - جامه گشا دو بلند

ظ

ظلمت - تاریکی

ع

عامل - کار گزار

عبث - بیهوده

عبر - به فتح اول و دوم عبور کردن -

گذشتن

عد - شمردن

عدت - به ضم اول - آمادگی

عدم - نیستی

عدوبت - شیرینی - دلچسبی

عزایم - قصدها - افسونها

عز - به کسر اول - ارجمندی

عزذکره - نامش گرامی باد

عزلت - گوشه گیری

عزیزا مکرما - در حال عزت و احترام

عزی - نام بیتی بود

عسیر - دشوار

عصابه - به کسر عین - سربند عمامه

عصاره - به ضم عین - شیر

عصیان - نافرمانی

عقاب - به کسر عین - عذاب

عقد - به کسر عین - گردن بند

عمال - جمع عامل - کار گزاران

عمود - گرز

عنا - به فتح اول - رنج و زحمت

عنب - به کسر اول و فتح دوم انگور

عندلیب - هزار دستان - بلبل

عف - به ضم اول - درشتی

عنفوان - آغاز - بجبوحه

عوارف - نیکیها

غ

غاصب - کسی که مال دیگری را به زور

می گیرد

غالیه - ترکیبی از مواد خوشبو

غدار - پیمان شکن

غرا - روشن - زیبا

غره - به فتح اول و تشدید دوم خودبین -

مغرور

غریم - طلبکار

غزارت - بسیاری - فراوانی

غضبان - خشمکین

غماز - سخن چین

غمز - بدگویی - سخن چینی

غنودن - آسودن

غو - به فتح اول - سرو صدا - آواز بلند

ف

فائق - کامل - برتر

فاحش - بزرگ - خارج از اندازه

فارغ الاکناف - جایی که اطراف آن در

امن و امان باشد

فتی العسکر - پهلوان سپاه

فر - شکوه

فراش - خدمتگزار

فرس - اسب

فرقان - قرآن

فرمان یافتن - مردن

فرزانه - دانا - خردمند

فروود - پایین

فسحت - فراخی

فسردن - سرد شدن

فصاحت - شیوایی سخن

فضیحت - رسوایی

فقاع - شرابی که از جو و مویز گرفته

شود

فقاعی - فروشنده فقاع

ق

قبا - نوعی لباس مردانه

قدوم - فرارسیدن

قربت - نزدیکی

قسم کردن - قسمت کردن

قسوره - شیر (درنده معروف)

قصاص - سزای کردار

قصه برداشتن - عرض حال دادن

قصه رفع کردن - عرض حال راروی دست

بلند کردن

قضبان (به کسر و ضم اول) شاخه های درخت

قفا - پشت سر

قنطره - پل

قوس قزح - رنگین کمان

قولنج - درد شکم

قیلوله - خواب نیمروز

ک

کائن - موجود

کائنات - موجودات

کان - معدن

کبری - بزرگ

کتمان - پوشاندن

کرای - کرایه

کسر - شکستن

کسوف - گرفتن خورشید

کسوت - پوشش - جامه

کشن - به فتح اول و دوم انبوه (با کاف هم صحیح است)

کفارت - تاوان تخلف از فرمان خدا

کلنگ - نام پرنده ای است

کمیت - به ضم اول و فتح دوم اسبی که به رنگ سیاه و سفید باشد

کوپال - گرز

کوس - طبل بزرگ

کهل - به فتح اول و سکون دوم - میانه سال

کیاست - هوشیاری

کیش - تیردان - آیین

ک

کلبن - درخت گل

گرد - پهلوان

گردون - آسمان - چرخ

گرزن - تاج

گزیر - چاره

گلگونه - گردسرخ رنگ که در آرایش

زنان بکار رود

گلنار - نوعی گل - گل انار

گو - به فتح اول و سکون دوم پهلوان

گوز - به فتح اول - گردو

ل

لات - نام بتی بود

لاجرم - ناچار

لامحاله - ناچار

لیک - اجابت می کنم

لخت - پاره - اندک

لخلخه - به فتح دو لام - ترکیبی از چند

ماده خوشبو

لقا - دیدار - برخورد

لهو - بازی

لوا - علم - پرچم

لیل - شب

م

ماحضر - غذای حاضری

ماغ - مرغی سیاه رنگ

مؤاخذت - بازخواست

مؤدب - ادب آموخته

مألوف - خو گرفته

مؤید - نیرو یافته - یاری شده

مبرت - نیکی کردن

مبغوض - مورد کینه

منبی - از مصدر انباء خبر دهنده

مبیت - شب را گذراندن

متابعت - پیروی کردن

متأدب - ادب یافته

متخلق - خوی پذیر	مذاق - به کسر اول - کام
مترسلان - نویسندگان	مذکر - واعظ - تذکادهنده
متزاید - روبه فزونی	مذلل - به فتح و تشدید سوم خوار شده
متفقد - دلجویی کننده	مذهب - زرکش
متمرد - نافرمان	مرکوب - سواری
تمکن - توانگر	مردمک - سیاهی چشم
متواری - پنهان - فراری	مزروع - کشت شده
متنزه - جای باصفا	مزکی و معدل - کسی که مورد اعتماد قاضی
متوهم - به فتح ها - خیال شده	بود
مثابت - بجای - به منزله	مزیت - برتری
مثال دادن - فرمان دادن	مزید - فزونی
مجاملت - نیک گفتاری نیک کرداری	مسائت - بدی - عیب
مجانبت - کناره گیری	مستحل - به کسر حا - حلال شمرنده حرام
مجمهر - به کسر اول و فتح سوم عودسوز -	کسی که خون دیگری را حلال شمرد
آتشدان	مستظهر - پشت کرم
محابا به ضم اول - ملاحظه - جانبداری	مستفنی - بی نیاز
محاسن - خوبیها - نیکوییها	مستبد - خودرأی
محال - به ضم اول - غیر ممکن	مستند - تکیه کننده
محاوره - با یکدیگر سخن گفتن	مستی - به ضم اول - غم و اندوه
محجن - به کسر میم چوگان - چوب سر کج	مسخر - تسخیر شده
محدث - نقل کننده حدیث	مسرت - شادی
محمدت - ستایش	مسرع - پیک تندرو
مخده به کسر میم - ناز بالش	مشلسل - پیوسته
مخلب - به کسر اول چنگال پرندگان	مسلم - تسلیم شده
مداعبت - بایکدیگر شوخی کردن	مسلوك داشتن - رفتار کردن

مدتی گوشه گیری می کند
 معتمد - به فتح تا مورد اعتماد
 معجر - به کسر اول و فتح سوم روسری
 زنان
 عدلت - دادگری
 معرض - به کسر سوم - محل آشکارشدن
 معزم - افسونگر
 معظم - بزرگ
 معکن - به تشدید و فتح کاف فر به شکم
 معلق - آویخته
 معمود - آباد
 معونت - یاری
 معین - یاور
 مغفل - نادان
 مفلظ - سخت - شدید
 مفتن - فتنه گر - آشوبگر
 مفتی - فتوی دهنده
 مفخر - به فتح اول و سوم مایه شرف و
 افتخار
 مفرح - شاد کننده
 مقاتل - به ضم اول - جنگاور
 مقبلان - نیکبختان
 مقتدا - پیشوا
 مقیل - خوابگاه مخصوص نیمروز
 مکانت - پایه - مقام

مسموع - شنیده شده
 مسمن - فربه - چاق
 مسند - به کسر میم - تکیه گاه
 مشارفت - بازرسی کردن
 مشارق - جمع مشرق
 مشاهره - قرارداد ماهانه
 مشایعت - همراهی کردن - بدرقه نمودن
 مشحون - پر
 مشغول دل - نگران
 مشموم - خوشبوی
 مشبوش - به کسر واو برهم زننده
 مصادقت - یگانگی - دوستی
 مصاف - جنگ کردن - میدان جنگ
 مصدق - به فتح سوم - تصدیق شده
 مصلی - به فتح لام - محل نماز
 مضایق - جمع مضیقه - تنگناها
 مضبوط - نگاه داشته شده
 مظاهرت - هم پستی کردن
 مظلّم به کسر لام - بیداد آنچه به ظلم گرفته
 می شود
 معاریف - سرشناسان
 معاضدت - یاری کردن
 معاملان - بازرگانان
 معبود - مورد پرستش
 معتکف - گوشه نشین کسی که برای عبادت

مکمن - کمینگاه	موسم - هنگام اجتماع مردم - وقت
مکروه - ناخوش داشته - زشت .	موقف - محل ایستادن - پیشگاه
ملا - جمعیت	موکل - به فتح سوم - گماشته شده
ملاعبت - با یکدیگر شوخی کردن	مولم - به کسر سوم - درد آور
ملطفه - نامه کوتاه شامل نکات مهم	مهد - گهواره - تخت
ملت - آیین	مهیّب - ترس آور
ممد - یاری کننده	میسراغراض - کسی که به آرزوها و اغراض
ممسك - مشك آلود	خود نائل آمده باشد
منابر - منبرها	میغ - ابر
مناهی - چیزهای نهی شده	مینا - شیشه
منبع - سرچشمه	ن
منجنیق - نوعی فلاخن که سنگ های بزرگ	نادره - کمیاب
با آن پرتاب می شد	نازان - ناز کنان
منخسف - گرفته (درماه)	ناساخته - آماده نشده
منسوخ - برافزاده - باطل شده	نال - نی باریك - رشته میان نی
منش - خوی - طبیعت	نامرعی - رعایت نشده
منشور - فرمان سرگشاده	ناموس - آبرو - قانون
منفذ - گذرگاه - سوراخ	نان پاره - مقرری - قطعه زمینی که از طرف
منکر - به کسر کاف - انکار کننده	پادشاه به اشخاص داده می شد .
منکر - به فتح کاف - زشت شمرده	نای رویین - بوق مخصوص جنگ
منت - احسان - نیکی	نبات - گیاه
موازنه - همسنگی - برابری	نثار - پراکندن پولی بر سر کسی
مواسا - مخفف مواساة یاری کردن	نحل - زنبور عسل
موروث - ارث برده شد	نخل - درخت خرما

و... و...

واثق - مطمئن

وافر - فراوان

ودیعت - سپرده

ودایع - سیردها

وراق - صحاف - کتاب فروش

ورد - به فتح اول - گل سرخ

وسع - به ضم اول - توانایی

وسوسه - ایجاد اندیشه بد در کسی

وشکرده - به فتح یا کسرو او کارگزار -

پیشکار

وصایت - سفارش

وضیع - پست - طبقه پایین

وظیفه - مقرری - تکلیف

وافق - همراهی - سازش

ولوله - به فتح دو واو - شور و غوغا

وه - عجا - شگفتا

وهاب - بخشنده

وهم - خیال

ه

هامون - دشت

هبوب - وزیدن

هجا - بد گفتن

هدر - ضایع - بیهوده

هزیمت - شکست - فرار

نر هت - خرمی - صفا

نساخ - کسی که رونویس می کند

نصحاء - جمع ناصح خیر خواهان

نطع - سفره چرمی

نظاره - نگریستن

نغز - شیرین - شیوا

نققات - جمع نفقه - هزینه ها

نقش بر آب زدن - کنایه از کار بیهوده

کردن

نقض - شکستن

نکت - به ضم اول و فتح دوم جمع نکته

مطالب مهم

نگار - معشوق زیبا

نماز بردن - به خاك افتادن

نماز پیشین - نماز ظهر

نماز دیگر - نماز عصر

نوبتخانه - کشیکخانه

نوش - غسل - شیرینی

نوید - خبر خوش

نهار - روز

نهال - شکار - تشك

نیات - جمع نیت - قصدها

نیام - غلاف شمشیر

نیرم - نام پدر سام

نیسان - ماه هفتم رومی مطابق ماه دوم بهار

یغوث - نام بتی بود
یله کردن - رها کردن
یمانی - منسوب به یمن
یمن - (به ضم اول) برکت
یمین - دست راست - سوگند

هزینه کردن - خرج کردن
هیون - شتر قوی و جوان
ی
یاسا - قانون - آیین چنگیز
یعوق - نام بتی بود

واژه‌های فارسی پنجم

اخراجات - هزینه‌ها - مخارخ	الف
اخطار - به فتح اول - خطرها	آتش در نفت زدن - افروختن مشعلها
اخوان - به کسر اول و سکون دوم برادران	آجال - جمع اجل - مرگها
ارتفاع - جمع آوری محصول - بلندی	آداب - ادبها
ارتکاب - دست زدن به کاری	آذین - زینت - آرایش
ارژنگ (ارتنگ) کتاب پراز تصویرماني	آفتاب زرد - هنگام عصر
ارشاد - راهنمایی کردن	اثمه - جمع امام - پیشوایان
آرمان - آرزو	آویز - پیکار - جنگ
ازلی - بی آغاز	ابا - به کسر اول - امتناع - خودداری
ازهار - گلها - شکوفه‌ها	ابتر - ناقص - دم بریده
استجبار - کسب خبر کردن	ابداع - آفریدن
استخفاف - سبک شمردن	ابدالدهر - همیشه - تادنیاباقی است
استر - قاطر	ابدی - بی پایان
استرخاء - سست شدن	اثمار - جمع ثمر - میوه‌ها
استرواح آسایش یافتن	اجماع - اتفاق آرا
اسعاد - کسب سعادت کردن	اختلاف - آمد و شد

استکراه - ناخوش شمردن	اكتساب - بدست آوردن
استنامت - آرمیدن - قرار و آرام یافتن	اکلیل به کسر اول - تاج
اسخياء - بخشنندگان	اکناف - اطراف
اسراف - زیاد خرج کردن	التيام - بهبود یافتن زخم
اسرافيل - نام فرشته ای است	الهيت - خدایی
اسفل السافلين - پایین ترین محل و درجه	التذاذ - لذت بردن
اشتمال - دربرداشتن - شامل شدن	الحن - جمع لحن - آهنگها
اشجار - جمع شجر - درختان	الحق - براستی
اشراق - تابیدن - روشن کردن	امائل - جمع امثل - برگزیدگان
اصابت - به هدف خوردن به مقصود رسیدن	امام - پیشوا
اصغاء - گوش کردن	امثال - فرمان بردن
اصناف - جمع صنف دسته ها	امر معروف - به کار نیک و داشتن
اضغاف - به فتح اول دو چندانها	امل - آرزو
اطلال - جمع طلل - باقیمانده يك ساختمان	انبازی - همکاری
بعد از خرابی	انبان - پوست خشك شده بزغاله که به
افتعال - دروغ سازی	کمر بندند و ذخیره در آن نهند
افرشته - فرشته	انتفاع - سود بردن
افسرده - یخ زده سرد شده	انفاس - جمع نفس - نفسها
افشاء - فاش ساختن	انفاق - خرج کردن
اقالت - فسخ کردن	انشاء - آفریدن - بوجود آوردن
اقامت - برپاداشتن	انوار - فروغها
اقتداء - پیروی کردن	اوانی - جمع آنیه - ظرفها
اقران - نزدیکان	اولی تر - شایسته تر
اقوات - جمع قوت آذوقه ها	اهل بصر - بینایان - خردمندان
اکاسره - جمع کسری - خسروان	

ایادی - جمع ایدی و آن جمع ید، دستها
کنایه از نعمتها

اینت - چه قدر خوب

ایمان - به فتح اول - سوگندها

ایمنی - آسودگی

ب

بادلب - آه

بارپیمایی - بیهوده کاری

باردادن - رخصت دادن

بارگستن - از رسمیت افتادن مجلس
شاهان

بارنامه : ورقه ای که صورت اموال در آن

ثبت میشد

بازپس تر - عقب تر

بأس - خشم و قدرت

بالیدن - رشد کردن

بحار - جمع بحر - دریاها

بدایع - جمع بدیع - چیزهای نو

بدخشی - منسوب به بدخش

بدیل - بدل - عوض

بربدیهه - بدون مقدمه - ناگهان

برد - به ضم اول - پارچه راه راه

بهراستای کسی - لایق کسی - شایسته کسی

برستن - کشیدن - وزن کردن

برفور - بیدرننگ

برکشیدن - ترقی دادن

برگستوان - پوشش جنگی اسب و فیل

برنشانندن - سوار کردن

بری - پاك و منزه

بهزینهار آمدن - پناه جستن

بساتین - باغها

بساط - سفره

بساك - تاجی از گل

بسنده - کافی

بسیط - ساده - پهناور

بوته - ظرف كوچك گلی مخصوص گداختن

زر

بو قلمون - نوعی از سوسمار که پشت و

گردن آن برابر خورشید به رنگها

درمی آید . کنایه از رنگارنگ

بوم - جغد - سرزمین

بهایم - چهارپایان

بهتان - تهمت زدن

بهرام - ستاره مریخ

بی اندام - ناموزون - بی قواره

بیختن - پاك کردن - غربال کردن

بیسراك - شتر جوان وقوی

بیضاء - سفید و روشن

بیلك - نوعی تیر که سر آن مانند بیل است

بینت - دلیل - برهان

پ

پالیز - کشتزار
 پایمردی - یاری - میانجیگری
 پرن - ستاره ثریا
 پرند - حریر ساده
 پیرهن خز - کنایه از ابر
 پویه - دویدن
 پیراستن - آراستن
 پیغام گزاردن - پیغام رساندن
 پیکان - فلز نوک تیز سرنیزه

ت

تاری - تاريك
 تافته - گرم شده
 تأویل - شرح و تفسیر
 تبهر - استادی - مهارت
 تبذیر - بی اندازه خرج کردن
 تبرك - برکت - فزونی یافتن
 تبعث به فتح اول و کسر دوم - رنج و زحمت
 تثمیر - زیاد کردن
 تجاذب - کشیده شدن - کشش
 تخلص - نجات یافتن
 تدبر - اندیشیدن
 تذرو - قرقاول
 تریاك - پادزهر
 تصلف - خودستایی

تظلم - دادخواهی کردن

تعاون - یاری کردن
 تعبیه - آراستن - بکار بردن
 تعذر - دشواری - غیرممکن بودن
 تعصب - دشمنی
 تعلم - فرا گرفتن
 تعویذ - کنایه است از سحر و طلسم و دعا
 تغابن - زیان دیدن - افسوس خوردن
 تغافل - خود را به نادانی زدن
 تغیر - دگرگونی - کنایه از خشم
 تف - گرمی
 تفته - گرم شده
 تفضیل - فزونی دادن - برتری
 تکبیر - گفتن الله اکبر
 تکلف - به خود رنج دادن
 تعمه - برخوردار شدن
 تمر - خرما
 تکین - استواری - قدرت
 تندر - خروش ابر - رعد
 تن زدن - شانه خالی کردن
 تنعم - در ناز و نعمت بودن
 تنکر - بدحالی
 تنگ - فرا گرفتن - سخت گرفتن
 تنوق - خوش سلیقهگی
 تنیده - گسترده - بافته

تهتك - رسوایی

تیز شتافتن - تند رفتن

تیر - ستاره عطار

تیمار - عضه - اندیشه

ث

ثقات - اشخاص مورد اعتماد

ثقت - مورد اطمینان - اطمینان

ثری - خاك - زمین

ثغر - به فتح اول - سرزمین - مرز و بوم

ج

جال - دام برای پرندگان - تله

جبال - کوهها - نام چند شهر مرکزی ایران

جباره - جمع جبار - پادشاهان مستبد -

و باشکوه

جد - به کسر اول - کوشش

جعد - به فتح اول - چین و شکن

جلد - به فتح اول - چابک

جل جلاله - عظمت او بزرگ است

جمازه - شتر تندرو

جنت عدن - طبقه پنجم بهشت

جوال - به فتح یاضم اول کیسه بزرگ -

گاله

چ

چاشتگاه - بامداد

چشم داشتن - امید و انتظار داشتن

چرخ کیانی - کنایه از آسمان

چست - به ضم اول - چابک

چغانه - چوبی است مانند مشته حلاجان

دارای چند زنگوله

چه مایه - چه بسیار

ح

حاجب - دربان پرده دار

حاذق - کاردان - استاد

حبذا - چه قدر خوب

حبه - دانه

حجره - اتاق - خانه

حدا - آهنگ مخصوص شتربان برای

شتر

حرز - به کسر اول - دعایی که با خود حمل

می کنند

حرق - سوختن

حرمان - نومیدی

حسیکه - کینه

حشمت - شکوه - شرم

حصاری - زندانی

حصار کردن - محاصره کردن

حصافت - استواری - پاکیزگی خرد

حضر - به فتح اول و دوم ضد سفر

حظ - بهره - لذت

حله - به ضم اول - پارچه کتان

حقد - کینه

حکم - به فتح اول و دوم - داور

حکم - به کسر اول و فتح دوم حکمت‌ها

حلاوات - شیرنیا

حمرا - سرخ

حمل - به کسر اول - بار - مال التجاره

حمیت : مردانگی

حنا به کسر اول - درختی است که از برگ

آن برای خضاب استفاده میشود

حوران - زنان سیاه چشم - زنان بهشت

خ

خائب - نومید

خاتم - به فتح سوم - نگین انگشتری

خاتم النبیین - واپسین پیامبران

خاربن - بوته خار

خاکسار - ذلیل

خالی کردن - خلوت کردن

خام - پوست دباغی شده

خام گرفتن - دست و پا پای گناهکار را

در پوست تازه گاو گرفتن تا خشک

شود

خامل ذکر - گمنام

ختلی - منسوب به ختلان

خد - گونه - چهره

خدمت کردن - ادای احترام کردن

خدنگ - نام درختی که شاخه‌های راست

و مستقیم دارد. و از آن تیرمی گرفتند

خذلان - خواری

خرگهی - چادر نشین

خروج کردن - شورش کردن

خسته کردن - مجروح ساختن

خضرا - سبز - کنایه از آسمان

خضیب - خضاب شده

خطر - بلا - بزرگی

خطیر - بزرگ

خط فرو کشیدن - باطل کردن

خلف - جانشین - فرزند

خل و خمر - سرکه و شراب

خلاق - آفریدگار

خلیده - زخم شده

خواتم - عاقبت‌ها

خوان - سفره

خوض - فرو رفتن در مطلب

خول - به فتح اول و دوم چاکران

خیاره - برگزیده

خیره - بیهوده

خیره‌سری - لجبازی

د

دادوستد - معامله - تجارت

دارالخلافت - مرکز خلافت

دام کشیدن - پهن کردن دام

داهی - هوشیار

در - مروارید درشت

دراعه - نوعی از جبه جلوباز

در ایستادن - پافشاری کردن

درد - ته نشین مایعاتی از قبیل شراب و

غیر آن

درزی - خیاط

در کشیدن - حرکت کردن

دریوزه - گدایی

دزبان - نگهبان قلعه

دژم - به ضم اول - افسرده

دل مشغول داشتن - نگران و مضطرب بودن

دست نمودن - قدرت نمایی کردن

دقایق - نکته ها

دل گران کردن - آزرده شدن

دمن - به کسر اول و فتح دوم آثار باقیمانده

ساختمان

دوده - خاندان

دها - هوش وزیر کی

دهاقین - مالکان زمین - تاریخ دانان

دهلیز راهرو - دالان

دی - به کسر اول - گذشته - دیروز

دینه - دیروزی

دیوان برید - چاپارخانه

ذ

ذم - نکوهیدن

ر

راحج سخن - کسی که گفتارش بیش از

کردارش است

راغ - دشت

راغب - علاقه مند

راهب - تارک دنیا

راهداری - راهزنی - نگاهبانی راه

رباب - يك نوع ساززهی

رباط - کاروانسرای

ربع - به فتح اول - کوی و محله

ربوبیت - خداوندی

رجا - امید

رحجان - برتری

رحمه الله - خدا اورا بیامرزد

ره آورد - ارمغان

رزبن - درخت مو

رزمه بقچه

رسته - بازار

رطل - به فتح اول پیمانانه مخصوص مایعات

رعنا - ساده دل - زیبا

رعونت - ساده دلی - کم خردی

رقیب - حافظ - نگهبان

رماد - به فتح اول - خاکستر

رمال - به کسر اول - سنگریزه‌ها	زی - سوی - طرف
رکابدار - جلودار - کسی که رکاب را می‌گیرد	زیب - زینت
تاشخص بزرگی سوار شود	زینهار دادن - پناه دادن
رموز - اشاره‌ها - نشانه‌ها	ژ
ریاحین - گلها	ژار خاییدن - یاوه گفتن
رهی - غلام چاکر	ژنده - بزرگ
ز	ژیان - خشمکین
زائر - زیارت کننده	س
زاد - توشه سفر	سائل - درخواست کننده - گدا
زادسرو - سرو آزاد	ساج - نوعی درخت تناور جنگلی
زجر - راندن - پیش‌بینی از روی حرکت	ساربان - شتربان
بال پرندگان	ساغر - پیاله شراب
زخم - زدن - ضربه وارد کردن	سباع - درندگان
زدودن - پاک کردن - محو نمودن	سپردر آب افکندن - زبون شدن فروتنی
زرخلیفتی - سکه‌ای که در پایتخت خلفازده می‌شد	کردن
زرق - به فتح اول - دروغ - ظاهر سازی	ستاک - شاخه
زمان خواستن - مهلت خواستن	ستر - به کسر اول - عفت - پوشیدگی
زمره - گروه - دسته	ستورگاه - اصطبل
زند - شرح و تفسیر اوستا	ستیزه‌روی - بیشرم
زندخواندن - کنایه از: دعا خواندن	سخره (به ضم اول) فرمانبردار - بیگاری
زواید - چیزهای زاید و غیر لازم	سداد - استواری - درستی
زوبین - نیزه کوتاه دوشاخه	سدید - استوار - درست
زهاب - تراوش آب چشمه از زمین	سرتافتن - سرپیچی - نافرمانی
زهی - کره‌دار	سروش - فرشته
	سفتن - سوراخ کردن

سفاهت - کم خردی - دیوانگی
 سفظ به فتح اول و دوم سبد - زنبیل
 سقلاطون به کسر اول فتح و دوم - پارچه
 ابریشمی زردوزی شده
 سلب - به فتح اول و دوم - جامه
 سلف به فتح اول و دوم - پیشین - گذشته
 سماع - به فتح اول - شنیدن - آواز شنیدن
 سمج به ضم اول - زندان زیر زمینی
 سمن - گل یاسمن
 سودا - کنایه از جنون - معامله
 سوده - ساییده شده
 سهم - ترس - ترسناک
 سیادت - سروری
 سیکی - می - شراب
 ش
 شادروان - به فتح یا ضم دال پرده
 شاره - روسری - گردی
 شافی - کافی
 شایا - شایان - درخور
 شباب - جوانی
 شباهنگ - ستاره شعری
 شبگیر کردن - درشب حمله کردن
 شجن - به فتح اول و دوم اندوه
 شرایع - آیینها
 شرفه - به فتح اول - صدای خش خش

شره - حرص و طمع
 شطرنجی - شطرنج باز
 شگفتی - تعجب
 شمر - به فتح اول و دوم آبگیر - زمین
 پست
 شمن - به فتح اول و دوم بت پرست
 شوائب - آلودگیها
 شید - خورشید
 شیرفلک - از تصویرهای فلکی
 ص
 صوالح اعمال - کارهای نیکو
 صبا - به کسر اول - کودکی
 صحن - (۱) فضای باز جلوی خانه (۲) کاسه
 بزرگ - قدح
 صرعی - مبتلا به صرع - غشی
 صره - کیسه مخصوص پول
 صفر - به کسر اول و فتح روم خردی
 صغرت - به ضم اول - زردی
 صفه - به ضم اول - ایوان
 صفین - نام محلی بن شام و کوفه که جنگ
 حضرت علی و معاویه در آن بوقوع
 پیوست
 صلت - عطیه و بخشش
 صلصل - به ضم هردو صاد - کبوترطوقی
 صنع - به ضم اول - نیکی و احسان

صنف - گروه - دسته

صنم - بت ، کنایه از معشوق زیبا

صور - به ضم اول و فتح دوم - صورتها

صور - بروزن کور . بوق

صیت - آوازه - شهرت

صیرفی - صراف

ض

ضحرت - دلتنگی

ضحکه - به ضم اول - مسخره - خنده

ضالالت - گمراهی

ضیاع - به کسر اول - زمینها و باغها

ضیمران - گیاهی خوشبو

ط

طارم اطلس - کنایه از آسمان

طاعنان - سرزنش کنندگان

طراز - به کسر اول - مليله دوزی لباس

طره - کنار هر چیز - زلف پیشانی

طرایف - جمع طریف چیزهای نو و کمیاب

طری - شاداب - تازه

طوع - میل - اطاعت

طومار - کاغذ لوله شده

طیب - خوشی - خوشبویی

طیره شدن - خشمکین شدن

طیبه - نیکو - خوب

ع

عار - ننگ

عبر - به کسر اول و فتح دوم پندها

عبر - نرگس

عدت - به ضم اول - آمادگی

عدول - «۱» برگشتن . «۲» جمع عادل

عذب - شیرین

عرایس - عروسان

عرصات - صحرائ محشر

عرض - به کسر اول آبرو - ناموس

عروه - بند - طناب

عروة الوثقی - بند محکم

عز - به کسر اول - ارجمندی

عزوجل - گرامی است و بزرگوار است

عسس - به فتح اول و دوم شبگرد

عشوه - فریب

عظام - جمع عظیم - بزرگان

عقد - به کسر اول - گردن بند

عقده - به ضم اول - گره

علوی - به کسر یا فتح یا ضم اول برین -

بالا

علوی - به فتح اول و دوم منسوب به

حضرت علی

عنا - به فتح اول - رنج و زحمت

عنبر - ماده‌ای خوشبو از يك نوع ماهی گرفته می‌شد

عندلیب - بلبل - هزارستان

عیاری - جوانمردی

عیون اعمال - کارهای بزرگ

غ

غافتر - نام شهری در ترکستان چین

غالیه - ترکیبی از مواد خوشبو

غدر کردن - پیمان شکنی

غره شدن - مغرور شدن

غریم - طلبکار

غور - دقت کامل بکار بردن

ف

فائز شدن - رستگار شدن

فاخته مهر - کنایه از سست مهر

فاخر - گرانبها

فاسق - زشتکار

فجائت - ناگهانی

فراز آمدن - رسیدن

فراغ - آسودگی

فرخ - فرخنده

فرسودن - کاستن

فرقت - جدایی

فسیله - رمه - گله

فغفوری - منسوب به فغفور پادشاه چین

فطرت آفرینش - طبیعت

فلک‌وش - مانند فلک

فواکه - جمع فاکه - میوه‌ها

فی‌الجمله - خلاصه

ق

قاعده - پایه

قبه - گنبد

قصب - پارچه‌کنانی

قضیب - تیغ بران

قلاّب - به فتح اول - متقلب

ك

كائنات - موجودات

كاتبی حضرت - دبیری حضور

كافور - ماده خوشبو و سفید رنگ که از

نوعی درخت بعمل می‌آمد

كاهلی - سستی

كثیب - اندوهناك

كبار - بزرگان

كحل - به فتح اول - میانه سال

كروفر - جنگ و گریز

كرامت کردن - بزرگی کردن

كران - کنار - ساحل

كره - به ضم اول - نارضایتی

كریه - زشت .

کسوت - پوشش

کلام ناآفریده - قرآن

کلان - بزرگ

کلك - به کسر اول - نی قلم

کله به کسر اول - پوششی نظیر پشه بند

کمر - میان کوه - کمر کوه

کنش - کردارد - خوی و طبیعت

کوپال - گرز آهنین

کوژی - خمیدگی

کوف - جغد

کوکبه - گوی فولادین که بر بالای چوبی

بلند نصب می کردند و پیشاپیش

پادشاه حرکت می دادند - جلال و

شکو - خدم

کون و فساد - هستی - و نیستی

کیاست - هوشیاری - زیرکی

کیل - به فتح اول - پیمانه مخصوص غله

کیوان - ستاره زحل

کئی

گازر - رختشوی

گرازان - جست و خیز کنان

گرد - به ضم اول - پهلوان - دلیر

گرم راندن - تندراندن

گرسنه چشم - حریص و آزمند

گرمگاه - هنگام ظهر

گساریدن - تحمل کردن - خوردن

گستاخی - جسارت - بی پروایی

گشن - به فتح اول و دوم - انبوه

گیلی - منسوب به گیلان

ل

لؤم - فرومایگی - پستی

لحن - آهنگ - آواز

لغز - به ضم اول و فتح دوم - سخن پوشیده -

چیستان

لنگری - قاب بزرگ غذاخوری

لوا - به کسر اول - درفش

لوحش الله - خدا اورا غمگین نکند - عجا

وشگفتا

م

مآرب - جمع مأربه - حاجتها

ماجری - آنچه گذشت

مام - مادر

مأمول - آرزو شده - مورد امید

مأمون - مورد امن

مبارات - ادعای برتری کردن

مبالات - توجه کردن

مباهات - فخر کردن

متجمل - آراسته - توانگر

متصید - به فتح و تشدید یا شکارگاه

متعال - محفف متعالی - بلند و برتر

مرغوا - به ضم اول و سوم فال بد - نفرین
 مرقع - جامه وصله دار
 مروا - به ضم اول - فال نیک
 مروحه - بادبزن
 مزور - دروغین
 مزیت - برتری
 مسیح - تسبیح کننده
 مستدل - استدلال کننده
 مستفید - بهره مند
 مستکبری - خود پسندی
 مستور - پوشیده - پاکدامن
 مستولی - چیره
 مشعل - مشعل وسیله روستایی
 مشوم - بسویدنی - میوه معطر مانند
 سیب
 مشیب - به فتح اول - پیری
 مشیر - به ضم اول - اشاره کننده مشاور
 مصافات - پاکدلی - دوستی
 مصحف - قرآن
 مصدق - به فتح اول - گواهی شده
 مضیف - میزبان
 مطاوعت - فرمان بردن
 مطری - خوشبو
 مطوقه - کبوتر طوقی
 مطهر - پاکیزه

متعبد - خدا پرست - زاهد
 متعدد - دشوار - غیر ممکن
 متمتع - بهره مند
 متواتر - پی در پی
 متواری - پنهان - فراری
 مثال دادن - فرمان دادن
 مثبت - به فتح با - ثابت شده
 مجارات - بحث و ستیزه
 مجاری - جمع مجری - راههای جریان
 مجاهدت - رنج بردن - کوشیدن
 مجمر - به کسر میم دوم - سوار شتر تندرو
 محال - به ضم میم - غیر ممکن
 محتشم - بزرگوار
 محرمات - چیزهای حرام شده
 محفوری - قالی سبک قیمت - خرسک
 محمل - به فتح اول و کسر سوم، کجاوه
 محمود - پسندیده
 مخبر - به فتح اول و سوم باطن
 مخرقه - به فتح اول و سوم نیرنگ و دروغ
 مدابیر - جمع مدبر - تیره بختان
 مداوات - درمان کردن
 مرا - به کسر اول - خودستایی
 مرسله - به ضم اول و فتح سوم - نوعی
 گردن بند
 مرصع - آراسته - جواهر نشان

مظاہرت - پشتیبانی - ہم پستی	مکرمیت - بزرگواری
مظنہ - موردگمان	مکروہ - زشت - ناخوش شمردہ
معاذ اللہ - پناہ بر خدا	مکنون - پوشیدہ
معالی - بلندی‌ها	مکون - ایجاد کننده
معتمد - مورد اعتماد	ملائکہ - فرشتگان
معدود - شمردہ شدہ	مل - بہ ضم اول - شراب
معرت - گناہ - عیب	ملحم - نوعی پارچہ از ابریشم وغیر آن
معروف - خوب - نیکو	ملکوت - جلال و شکوہ
معلل - علت آورندہ	ملکیت - بہ فتح لام - فرشتہ بودن
معونت - یآوری	ملوث - آلودہ
مغالبہ - چیرگی - زورگویی	ملون - رنگین
مغانہ - بہ ضم اول منسوب بہ مغ - روحانی	ممالحت - نمک خوارگی
آیین زردشت	ممدوح - ستودہ - مدح شدہ
مغایظہ - کینہ وری	ممیز - جدا شدہ
مفاجا - ناگہانی در گرفتن	منادی کردن - ندا کردن
مفاوضت - بایکدیگر صحبت کردن	منارہ - گلدستہ مساجد
مفضال - بہ کسر اول - بخشندہ صاحب فضل	منافق - دورو - دشمن
مقبل - نیکبخت	من بعد - از این پس
مقتل - محل کتشدن - عضوی از بدن	منتظم - بانظم و ترتیب قرار گرفتہ
کہ آسیب بہ آن باعث مرگ می شود	منتہز - غنیمت شمردندہ
مقر - بہ فتح اول و دوم - جایگاہ	مندرس شدن - از میان رفتن
مقہور - شکست خورده	منشور - فرمان سرگشادہ
مکابرہ - ستیزہ کردن	منطمس شدن - محو و نابود شدن
مکافات - پاداش عمل	منغص - تیرہ - کدر
	منکو - بہ فتح کاف - ناپسندیدہ

منهیان - خبر گزاران
 مواعط - پندها
 موثوق - مورد اطمینان
 مویه - گریه و زاری
 مویدن - گریستن
 مهد - گهواره - تخت
 مهمل - گوئیده لا اله الا الله
 مهلکه - هلاکت - محل هلاکت
 مهیب - ترسناک
 میان بستن - آماده شدن
 میل - بروزن قیر . واحد مسافت يك میدان
 به اندازه

ن

ناجز گشتن - فرار سیدن
 ناجم - خروج کننده . شورش
 ناردان - دانه انار
 ناقد - صراف - زرسنج
 ناهید - ستاره زهره
 نجاح - کامیابی
 نخچیر - شکار
 نخوت - خود پسندی
 نداف - پنبه زن
 نزل - به ضم اول - غذای مخصوص مهمان
 نزه - به فتح اول و کسر دوم - باصفا

نزهت - صفا - پاکیزگی
 نظاره - نگریستن
 نعت - وصف
 نعیم - نعمت
 نغز - شیرین - دلچسب
 نفاست - گرانبهائی
 نفاط - کسی که تیرهای شعله ور را سوی
 دشمن پرتاب می کرد
 نقیب - رئیس و بزرگ - صف آرا
 نفقات - هزینه
 نکبات - گرفتاریها - بدبختها
 نکوهش - بدگویی - سرزنش
 نوامیس - قانونها
 نوانی - بیچارگی
 نوبت زدن . هفت بار در روز طبل زدن
 نوحه - گریه و زاری
 نوش - شیرین - نوش دارو
 نیلوفری - لاجوردی
 نیمروز - ظهر - سیستان
 نیوشیدن - گوش کردن
 و
 وافر - بسیار - زیاد
 واله - سرگشته - شیفته
 وثقی - محکم

وجوه اعیان ، شخصیت‌های بزرگ
 وحدانیت - یکی دانستن خدا
 ورزیدن - کار کردن
 ورطه - چاله - جای خطر
 و صافی - شرح و توصیف
 وضع - فرومایه - پایین
 وعید - ترساندن
 وقع - پایه - منزلت
 وقعت - ناسزا و بدگویی
 وکیل - پیشکار

ه

هاتف - ندادهنده از عالم غیب
 هال - قرار و آرام
 هاماوران - سرزمین یمن

هامون - دشت
 هدیه - پیشکش
 هرزه - بیهوده
 هزیمت - شکست
 همداستانی - موافقت
 هوی - میل
 هیبت - ترس
 هیجان - سرگشتگی

ی

یارستن - توانستن
 یازیدن - دراز کردن
 یکرویه - یک سره
 یل - پهلوان

فارسی

۷

واژه‌های فارسی کلاس ششم طبیعی و ریاضی

الف	
آب فاطر - آب ولرم - از جوش افتاده	ابرار - به فتح اول - نیکان
آنبوس - درختی سیاه رنگ تیره و تاریک	ابرام - به کسر اول - استوار کردن دل تنگ کردن
آذار - به واژه نامه کلاس چهارم مراجعه شود	ابصار - به فتح اول - دیدگان
آذرگشسپ - نام آتشکده ای در دوره ساسانیان کنایه از آتش و برق	ابطال - به واژه نامه چهارم مراجعه شود
آذر . نام پدر یا عم ابراهیم خلیل که بت تراش بود	ابناء حررند () » »
آزری - منسوب به آرز کنایه از : زیبا	ابنای جنس - هموعان
آگندن - پر کردن	اثمار - به واژه نامه پنجم مراجعه شود سر 5
آوند - ظرف	اجرام - کالبدها .
ابتر - ناقص و دم بریده	اجلاف - فرومایگان - اشخاص سبک
ابخره - جمع بخار	احتجام - حجامت کردن
ابدال - به فتح اول - مردان شریف در اصطلاح صوفیه - اولیاء الله	احصان - به کسر اول - خویشتن داری
	همسر گرفتن
	اختر - پرچم - ستاره
	اختیار - برگزیدن وقت مساعد برای انجام کار

اخلاط - به فتح اول - اجزای آمیخته شده

ادرار - وظیفه و مستمری

ادیم - چرم دباغی شده - سفره چرمی

اذی - اذیت و آزار

ارامل - جمع ارمل - مستمندان بیوه زنان

ارتفاع - در اصطلاح نجوم ، مقدار بلند شدن کوکب از افق

ارازل - فرومایگان

ارژنك - به واژه نامه کتاب پنجم مراجعه شود

ارسلان و آغوش - دو نام از نامهای خاص غلامان ترك

ازمه - جمع زمام . مهارها

استخفاف - به واژه نامه کتاب چهارم مراجعه شود
3 اَرْدَن

استرخا . به واژه نامه کتاب پنجم رجوع شود

استصواب - درست اندیشی

استطلاع - آگاهی جستن

استظلال - به سایه پناه جستن

استعارت - امانت گرفتن

استعانت - کمک خواستن

استقصا - نهایت کوشش را بکار بردن

استمتاع - برخورداری جستن

اسخیاء - بخشندگان

اسطرلاب یا اصطرلاب . وسیله ای پهن و

گرد بیشتر از جنس برنج و بدان

ارتفاع آفتاب و ستارگان را معین

گردانید

اسفار - به کسر اول - بر آمدن روشنایی

روز

اسلاف - جمع سلف - گذشتگان

اشاعت - شایع گردانیدن

اصحاب اطراف - رؤسا و سلاطین نواحی

اصطناع - برگزیدن - نیکی کردن

اعتاق - آزاد کردن بنده

اعجوبه - کار یا شخصی عجیب

اعزه - جمع عزیز - اشخاص عزیز

اعمار - جمع عمر - عمرها

اعنی - قصد می کنم

اغبر - غباد آلود - تیره

افاضت - بهره رساندن

افتراء - نسبت دروغ دادن

افسر - به واژه نامه کلاس ۴ رجوع شود

افشاء - به واژه نامه کلاس ۵ رجوع شود

قارب - خویشاوندان نزدیکان

اقتصار - اکتفاء کردن - کوتاه نمودن

اقطار - به فتح اول - اطراف - کرانه ها

اقطاع - به واژه نامه کلاس ۴ رجوع

شود

التجاء - پناه بردن	بدله - شوخی - لطیفه
الحاح - پافشاری کردن	براطلاق - بطور کلی
الیم - دردناک	بردآب - آب سرد
امارات - به واژه نامه کلاس ۴ رجوع شود	بردادن - نام بردن - ذکر کردن
امروء - به فتح اول - گلابی	برز - به ضم اول - قامت بلند
امل - آرزو	برگاشتن - بر تافتن - برگرداندن
امنیت - به ضم اول - آرزو	برنشستن - سوار شدن
انابت - توبه و بازگشت به خدا	بزه - گناه - خطا
انبازی - همکاری - شرکت	بساتین - بستانها
انحلال - وارفتن - صغیف شدن	بسایط - دواهای مفرده
انشاء - بوجود آوردن	بسنده - کافی
اوانی - به واژه نامه پنجم رجوع شود	بسیج کردن - آماده کردن
اوراد - جمع ورد - دعاها	بشاعت - زشتی
اهل عته - بیخردان	بضاعات - سرمایه ها
ایدر - اینجا	بطل - کسی که ناحق است
ایقان - یقین پیدا کردن	بطر - مستی و سرکشی
ایماء - اشاره کردن	بعث - برانگیختن
ب	بکا - گریستن
بادافره - جزای بدی - بازخواست	بنیت - به کسر اول - مزاج - ساختمان بدن
بارگی - اسب	بهایم - چهار پایان
باره - »	بهتان - دروغ نسبت دادن
بحار - به کسر با - دریاها	بیاع - فروشنده - خریدار
بحلی - حلالی خواستن - پوزش خواستن	بیت الحرام - کعبه
بدسگالی - بداندیشی	بیختن - غریبال کردن
	بیدق - پیاده شطرنج

بيلك - تیری که پیکانش شکل بیل یاد و شاخه است

پ

پازند - تفسیر کتاب زند
پالهنک - دوال - ریمان که کنار افسار
اسب بندند و شکار یا اسیر را بدان
محکم می بندند
پایاب - آبی که پابرزمین آن برسد
پایتابه . پارچه ای که به ساق پای پیچند
پرستنده - خدمتکار - ندیم

پشیز - پول خرد

پگاه - به واژه نامه چهارم رجوع شود
پویدن - دویدن
پهلو - به فتح لام - شهر

ت

تارك - به واژه نامه چهارم رجوع شود
تاو - تاب و توان
تأدب - ادب آموختن
تأویل - به واژه نامه پنجم رجوع شود
تبرم - سیر آمدن - و بسته آمدن
تبع - پیرو (تبع) خود بخود
تبعث - عاقبت و نتیجه ناگوار
تثلیث - در خداپرستی به سه اصل قائل
بودن

تجریع - جرعه جرعه نوشاندن

تجنب - دوری جستن

تحرز - خویشتن داری - پرهیز نمودن

تحری - طلب برای صواب

تحریض - برانگیختن

تحریمه یا تحرمه - گفتن تکبیرة الاحرام

گفتن الله اکبر پس از نیت در نماز

تحسر - افسوس خوردن

تخته بند - (۱) پارچه ای است که چون

دست یا پابشکند ، تخته بر آن نصب

کنند : آن پارچه را روی آن بندند

(۲) زندانی . محبوس

تراجع - برگشتن - نقصان یافتن

ترتیل - نیکو و درست خواندن قرآن

ترجمان - بیان کننده - تفسیر کننده

تردامن - آلوده دامن و ناپاک

تردد - آمد و رفت - دودلی

ترشیح - شیردادن - پرورش

تسییر - در لغت به معنی راندن در اصطلاح

نجوم - تصویر يك حرکت فرضی برای

ستاره

تشریف - به واژه نامه چهارم رجوع شود

تشنیع - زشت شمردن - بدگویی

تشویر - خجالت بردن

تصون - خود را حفظ کردن

تعبد - پرستش کردن



تعزیر - نکوهیدن - تنبیه کردن
 تعطیر - خوشبو کردن
 تعفف - یارسانی - پاکدامن بودن
 تعنت - آزار رساندن - سختی کسی را
 خواستن
 تعوین - دعایی که مردم باخود دارند برای
 دفع شر
 تغابن - زیان بردن - افسوس خوردن
 تف به فتح اول - گرما و حرارت
 تفت - گرم - تند و باشتاب
 تفسره - ادرار بیمار
 تقبیح - زشت شمردن
 تقبیل - بوسیدن
 تقویم - در اصطلاح نجوم ، تعیین اوقات
 طبق قواعد نجومی
 تك - دویدن
 تكدير - تیره ساختن
 تكلف - رنج بردن - بخود زحمت دادن
 تلال - جمع تل - پشته ها - توده های ریگ
 تلفیق - ترکیب کردن
 تلمذ - شاگرد
 تمر - خرما
 تمسك - چنگ زدن ، به وسیله ای دست
 زدن
 تموز - به واژه نامه چهارم رجوع شود

تمهید - گسترده کردن - آماده کردن
 تنزیل - پایین فرستادن - کنایه از قرآن
 تنغیص - تیره ساختن
 توش - قوت و نیرو
 توقی - خود را حفظ کردن
 توقیع - دستخط مختصر امیر یا بزرگی
 بر بالا پاشت نامه
 تیسیر - آسان گردانیدن
 تیقن - یقین پیدا کردن
 تیم - کاروانسرای
 ث
 ثغور - مرزها - سرزمینها
 ثقلین - جن و انس
 ثمار - جمع ثمر - میوه ها
 ثواب - پاداش نیک
 ج
 جزم - قطعی - استوار
 جنان - بهشت
 جوارى - جمع جاریه - کنیزان
 جیدالحدس - نیکو تشخیص
 جیران - جمع جارهمسایه ها
 جیش - به فتح اول - لشکرچشم
 چ
 چکاو - پرنده خوش آوازی است بزرگتر
 از گنجشک

چوبك زن - پاسبان - مهتر كلانتر

چلیپا - صلیب

چیپال - نام عمومی پادشاهان مغرب هندوستان
که یکی از آنان مغلوب سلطان محمود
شد

ح

حاجب به واژه نام پنجم رجوع شود

حاذق » » »

حجاب - نگهبانان - دربانان

حجال - حجله‌ها

حر - به فتح اول - حرارت - سوزندگی

حرج - به واژه نامه چهارم رجوع شود

حرف گیری - ایراد گرفتن

حرور - گرما

حریت - آزادی

حسبت - به امید ثواب آخرت کاری را
انجام دادن

حسك آهن پاره سه گوش که سر راه دشمن
اندازند تا طی راه برایشان دشوار شود

حضر - به واژه نامه پنجم رجوع شود

حطام - ریزه کاه - کنایه از مال دنیا

حظ وافر - بهره کامل

حکم ناگزیر - اجل و مرگ حتمی

حکیم النفس - دانادل

حلاوت - شیرینی

حله - پارچه ابریشمی

حلی - به ضم اول و تشدید یا زنیته‌ها - زیور هه

حمام - کبوتر

حمایل آنچه برگردن و شانیه آویزند

حمرا - سرخ کنایه از گل سرخ

حواشی - اطرافیان

حور - زنان سیاه چشم - زنان بهشتی

خ

خاطف - درخشنده - خیره کننده

خایف - ترسان

خدا - گونه

خداع - به کسر اول - فریفتن

خدنگ - به واژه نامه پنجم رجوع شود

خدیعت فریب - مکر

خزف - خر مهره

خرقه - کهنه - پارچه نازکی که بچه را به
آن می بندند

خستگان - مجروحان

خضرا - به واژه نامه پنجم رجوع شود

خفاجه - نام قبیله ای از عرب که بیشتر

راهزنی می کردند

خفت - سبکی

خلخال - حلقه ای از سیم وزر که زنان به

مچ پا کنند

خلقان - به واژه نامه چهارم رجوع شود

خمر - شراب
خوی - عرق بدن

د

دارالکتب - کتابخانه
داوری - نزاع و گفتگو - قضاوت
دثار - جامه روی لباس - سرمشق زندگی
دراعه - به واژه نامه چهارم رجوع شود
درزن - سوزن
درع - زره
درگرفتن ، اثر کردن
درنوردیدن - طی کردن
دریابار - ساحل دریا - دریای بزرگ
دژخیم - بدسشت - جلاد
دستان - لقب زال پدر رستم
دشخوار - دشوار
دغا - پست - نادرست - نادرستی
دغوی - نام دشتی بود
دماء - خونها - جمع دم
دمار - هلاک
دمن - به واژه نامه پنجم رجوع شود
دنائت - پستی
دواج - رختخواب
دوال - تسمه چرمی
دوحه - درخت
دیار - فرد - واحد

دی باز - دیروز تا کنون
دیرباز - طولانی

ذ

ذکوسائر - شهرت
ذم - نکوهش
ذمی - یهودیان و مسیحیان که در عهد و پناه
حکومت اسلامی بودند
ر

راجح - برتر
رامح - نیزه باز - نام ستاره ای است
رای - نام عمومی پادشاهان هند
ربع - به فتح اول - محله
ربع مسکون - به ضم را - خشکی از زمین
رجاحت - برتری
رخام - مرمر
ردا - آنچه روی جامه پوشند
ردان - پهلوانان - پیشوایان دینی در مذهب
زرتشت
رز - درخت مو
رسته - به فتح اول - بازار
رسوب - ته نشین مایعات
رضاع - شیرخوارگی
رضوان - باغبان بهشت - خشنودی
رعنا - به واژه نامه پنجم رجوع شود
رعونت - به واژه نامه پنجم رجوع شود

رقیق الخلق - نرم خوی

رماح - نیزه‌ها

رمال - به واژه‌نامه پنجم رجوع شود

روزبان - نگهبان - جلاد

روسپی - زن بدکار

روضه - باغ

رهی - چاکر و بنده

ریو - حیل و فریب

ز

زایچه - شکلی دوازده‌خانه‌ای که از آن

حالات ماه و سال استخراج می‌شود

زرق - به واژه‌نامه پنجم رجوع شود

زله - طعامی که گدایان از خانه‌ها بگیرند

زمهریر - شدت سرما

زمی - مخفف زمین

زنار - رشته‌ای که راهبان با خود دارند

زنگار - ماده سبز رنگ - تیرگی روی آینه

زیال - اسب و شتر تندرو

زین‌خوردن - در امانت خیانت کردن

ژ

ژازخای - به واژه‌نامه پنجم رجوع شود

س

سال بر آمدن - پیر شدن

سالک - رهرو - رونده

سالوس - ریاکار

ساهی - فراموشکار

سباع - به واژه‌نامه پنجم رجوع شود

سبق - مقداری از کتاب که در روز آموخته

می‌شود

سبك پای - گریز پای

ستور - چهار پا

سجل کردن - ثبت کردن - عهد و پیمان کردن

سحاب - ابر

سختن - به فتح اول - سنجیدن

سدره - نام درختی در آسمان که پیغمبر

در شب معراج از آن بالاتر رفته بود

سربال - پیرهن

سرتیز - زودخشم

سرزدن - بی‌اجازه داخل شدن

سروش - فرشته

سفته کردن - سوراخ کردن

سقط - صندوقچه و سبد

سقط گفتن - دشنام دادن

سماع - به واژه‌نامه پنجم رجوع شود

سلسله - زنجیر

سمر - داستان

سموم - باد گرم

سوار - به کسر اول - دستبند

سوء القضاء - بدی سر نوشت

شقی - بدنهاد - بدبخت	سودا - یکی از چهار مزاج خشم - عشق و
شکال - ریسمانی که بردست و پای اسب	آشفتهگی
بندند	سور - شادی
شگرف - بزرگ - نیکو	سور - به ضم اول و فتح دوم سوره های
شماتت - سرزنش	قرآن
شمر - به فتح اول و دوم - آبگیر، حوض	سورت - به ضم اول - سوره - فصلی از
شنعت - زشتی - بدگویی	قرآن
شنگرف - ماده ای قرمز رنگ که در نقاشی	سهی - دیدنی
بکار رود	سهیل - نام ستاره ای که در رنگ میوه و
شهرتاش - همشهری	چرم اثر خاصی دارد
شید - خورشید	سیاف - جلاد - شمشیر کش
شیراوژن - شیرافکن	ش
ص	شاهد - زیاروی - گواه
صارم - تیزوبرنده کنایه از شمشیر	شایانی - شایستگی
صباح - زیبایی	شایبه - آرایش
صبا - به کسر اول - کودکی	شبستان - حر مسرای
صحیفه - دفتر و کتاب	شبیگیر - صبح زود
صداع (به ضم اول) دردسر	شیخ - به فتح اول - زمین محکم که در
صدره - سینه پوش - نوعی لباس	دامن یا بالای کوه باشد
صدور - جمع صدر - سینه ها	شدت - سختی
صدور - مصدر - صادر شدن	شرایع - خرید و فروش
صراحی - جام باده	شرر - شعله - آتش
صعوه - نوعی پرندۀ کوچک	شریان - رگ
صفرا - زرد آب - یکی از مزاجهای چهارگانه	شست - دام
صفه - به ضم اول - ایوان	شعار - لباس زیر - عادت

صغیر - بانگ مرغان

صلاب - (اسطراب) وسیله‌ای که با آن ،
ارتفاع ستارگان را تعیین می‌کنند .

صلابت - سختی و خشونت

صلات - جمع صله - جایزه‌ها

صلعم - نشانه اختصاری صلی‌الله‌علیه‌وسلم

صنادید - جمع صندید بزرگان و مهتران

صنعا - نام شهری در یمن

صواعق - جمع صاعقه - برقاها

صوامع - جمع صومعه - معبدهای تارکان

دنیا . دیرها

صیت - آوازه

صیرفی - صراف - زرگر

ض

ضجرت - دل‌تنگی

ضجور - دل‌تنگ

ضالات - گمراهی

ضواحك - جمع ضاحكه . دندانهایی که

هنگام خندیدن نمایان می‌شود

ضیاع - جمع ضیعه - زمینها و باغها

ضیاع - به فتح اول - تلف شدن

ط

طاق - طاقه - نوعی جامه ، يك دست

جامه .

طباع - جمع طبع - سرشته‌ها .

طبابع - جمع طبیعت - سرشته‌ها

طبرزد یا تبرزد . قندونبات و نوعی از
انگور

طراز - حاشیه و مليله لباس - زردوزی و
نقش

طراز - نام شهری در ترکستان چین که

مردم آن به زیبایی معروف بودند

طراوت - شادابی و تازگی

طره - کنار و حاشیه هرچیز مانند کنار

صورت - زلف و گیسو

طوبا - نام درختی در بهشت

طیلسان - نوعی ردای کوتاه مانند شنل .

ظ

ظلال - (مفرد آن ظل) سایه‌ها .

ع

عاجل - شتابنده - اکنون - کنایه از این

دنیا .

عاصی - سرکش و گناهکار .

عایده - حاصل و بهره

عبد - بنده

عبر - به فتح اول و دوم عبرت گرفتن .

عبیر - مشک - نوعی ماده خوشبو

عته - به فتح اول و دوم کم‌خردی .

عدت - به ضم اول - آمادگی استعداد .

عديم‌النظير - بیمانند .

عذار - به کسر اول - گونه و رخسار
 عشا - به کسر اول - نماز شام
 عشا - به فتح اول ، غذای شبانه
 عصبت - سختگیری و دشمنی
 عصیان - نافرمانی و گناه
 عظام - جمع عظم ، استخوانها
 عظام - جمع عظیم - بزرگان
 عفاف - پاکدامنی .
 عقاب - جزای عمل در آخرت
 عقار - زمین مزروعی - متاع
 عقد - به کسر اول ، کردن بند
 عقد - به فتح اول - پیمان بستن
 علت - بیماری - سبب
 علفه - وسایل پذیرایی از سفرای بزرگان
 علم - حاشیه و سجاف جامه
 عماد - ستون .
 عنا - به فتح اول - رنج و زحمت
 عنب - به کسر اول و فتح دوم . انگور
 عندلیب - بلبل .
 عوارض ، حوادث . آنچه بر کسی روی
 آورد .
 عین - چشم ، چشمه - جاسوس
 عیوق - ستاره‌ای است روشن
 غ
 غازی - جنگجو در راه دین

غبن - زیان - گول خوردن در معامله
 غراب - کلاغ
 غرفات - جمع غرفه - بالاحانه‌ها
 غرور - فریفتگی
 غزا (غزوه) جنگ در راه خدا
 غطا - پرده و سرپوش
 غنا - به کسر اول ، سرود و آواز
 ف
 فائت - از دست رفته
 فاتحة الكتاب - نخستین سوره قرآن
 فاقه - تنگدستی
 فترک - تسمه‌ای که از پس و پیش زین اسب
 بندند
 فتک - به ناگاه گرفتن . بلای ناگهانی
 فتور - سستی
 فراز - جلو - بالا - پایین .
 فراغ - آسایش
 فرج - به فتح اول و دوم فراخی -
 گشادگی
 فرزین - نام مهره‌ای در شطرنج که به آن
 وزیر هم می‌گویند
 فرقدان - نام دو ستاره روشن
 فرمان یافتن - کنایه از مردن
 فزع - بیتابی .
 فضله - باقیمانده غذا

فعال - به کسر اول - کارها
 فغانستان . بتخانه - حرمسرای پادشاهان
 فغفور - نام عمومی پادشاهان چین
 فکیف - پس چگونه
 فگار - ناتوان - زمینگیر
 فید (بروزن بید) نام منزلی است در راه
 مکه

ق

قاروره - شیشه محتوی ادرار بیمار .
 قاضی القضاة - مهتر قاضیان
 قبض شدن - بسته شدن مزاج - یبوست
 قرابه - شیشه بزرگ که در آن آب - شراب یا
 مایع دیگر ریزند
 قسطاس - ترازو
 قسیم - زیبارو - هم پیمان
 قصب - پارچه حریر یا کتان
 قضای لابد - کنایه از مرگ .
 قمع - ریشه کن کردن
 قنادیل - جمع قندیل چراغدانها - چهل -
 چراغها
 قوال - مطرب
 قولنج دردهایی در ناحیه معده و روده
 قوی به ضم اول ، جمع قوه
 فیلوله - خواب نیمروز

ک

کافیان - مردان لایق و کاردان
 کالبد - قالب - جسم .
 کان - معدن
 کاس - پیاله .
 کتاب به ضم اول و تشدید دوم مکتب خانه
 کتاب - نویسندگان
 کتب بسایط - کتابهای نباتات دارویی و
 ادویه مفرده
 کرته - پیراهن
 کسوت - لباس - پوشش
 کعب - استخوان غوزک پا
 کفاف - در آمد به اندازه حاجت
 کفور - ناسپاس .
 کلام مبرم - قرآن .
 کنشت - معبد یهودیان - آتشکده
 کوتاه دست - بی طمع - نا آزمند
 کوکبه - کنایه از گروه مردم جلال
 کونین - دوجهان .
 کهف - غار - پناهگاه
 کیوان - زحل .
 گسی
 گسی - مخفف گسیل ، فرستادن
 گند آور - پهلوان

ل

لاحول ، مخفف لاحول ولا قوة الا بالله که در

هنگام تعجب گفته می شود .

لال - مخفف لالی - جمع لؤلؤ مرواریدها

لؤم . پستی .

لبیک - جواب قبول دعوت

لدغه - بروزن ضربه - گزیدن

م

مائه - غذای آسمانی و بهشتی

ماحضر - غذای مختصری که در دسترس باشد

مالیخولیا - از امراض دماغی ، نوعی جنون

مالیدن - مجازات کردن - مغلوب ساختن .

ماضی - آنچه گذشت

مؤنات - رنجهای - هزینه ها

مبارات - برتری جستن - معارضه .

مبرم - محکم و استوار .

متابع - پیرو

متابعت - پیروی کردن

متبوع - پیروی شده

متقبل - عهده دار

متنعم - بهره مند - برخوردار

متنکر - بدحال . ناشناس

متواتر - پیایی

متهاون - سهل انگار

متهدی - راه یافته - هدایت شونده

مثال - فرمان

مثمر - نتیجه بخش

مثوبات - پاداشهای نیکو

مجارا - (مجاراات) کشمکش و ستیزه .

مجهود - طاقت و کوشش

محابا - پروا - ملاحظه

محتال - حيله گر

محق - دارای حق .

محك - سنگی که با آن زر را بیازمایند

مخالط - آمیزگار .

مخاوف - جاهای ترسناک

مخطی - نادرست اندیش

مدابیر - جمع مدبر بخت برگشتگان

مدام - شراب

مدخر - اندوخته شده

مدروس - کهنه و فرسوده

مدغم - ادغام شده - سرشته

مرائی - ریاکار

مرصع - جواهر نشان

مرقع - کهنه - وصله شده

مرکب چوبین - کنایه از تابوت

مزکی - زکات داده شده - حلال و پاکیزه

مزمّن - کهنه - طولانی

مزور - دروغین

مستحل - کسی که ریختن خون دیگری

را مباح و حلال می شمرد

مستحیل - غیر ممکن - دگرگون

مستدل - خوار شمرده

مستظهر - پشت گرم

مستعار . بعاریه گرفته شده

مستعان - کسی که از او کمک خواسته شد

مستعجل - شتابنده

مستغل - ملک غله خیز - ملک سودده

مستکبری - گردنکشی - غرور

مستوران - پوشیدگان - پاکدامنان - پارسایان

مستوری - پاکدامنی - پوشیدگی

مشرّب - آبشخور

مشاهره - ماهانه

مشغله - هنگامه - سروصدا

مشوب - آمیخته - مغشوش

مصحف - کنایه از قرآن

مصطبه - به کسراول - محل اجتماع مردم

جائی دکان مانند

مصیب ، درست اندیش - اصابت کننده به

مقصود

مضایق - جمع مضیق ، تنگناها

مضمر - پوشیده و پنهان

مضیق - تنگنا

مطر - باران

مطران - بزرگ و مهتر فرقه ای از مسیحیان .

مطری - آمیخته به بوی خوش

معایت - عتاب و تندی کردن

معارف - اهل فضل - ناموران معرفتها

معتمد - به فتح قاف - مورد اعتقاد

معتكف - گوشه نشین برای عبادت

معتوه - بیخرد . دیوانه

معجب - خودپسند - مغرور

معجر - پارچه ای که به سربندند

معد - آماده شده

معصم - به کسر اول . میچ دست

معول - مورد اعتماد و اتکاء

معیل - صاحب زن و فرزند و عهده دار

مخارج آنها

معین - یار و یاور

مغاك - گودال

مغفرت - آمرزش

مغلظه - غلیظ و سخت و محکم

مغیب - غایب شدن

مفاوضه - گفتگو کردن

مفتن - شیفته و فریفته

مفتقر - نیازمند

مفتی - فتوی دهنده

مفر - محل فرار .
 مفرح - شادی بخش
 مقدرت - توانایی
 مقر - به ضم اول و کسر دوم اقرار کننده
 مقصود - جای محدود - چهار دیواری
 مقومی - استخراج تقویم تقویم نویسی
 مکارم - بزرگواریها
 مکاره - جمع مکروه چیزهای ناخوشایند
 و ناپسند
 مکتسی - پوشیده - لباس پوشیده
 مکمل - تاجدار
 مکون - آفریننده
 مکیال - به کسر میم . پیمانه
 ملازمت - همراهی .
 ملت - کیش و آیین .
 ملحوظ - مورد نظر - دیده شده
 ملوم - نگویده - مورد ملامت
 مملوک - بنده - زرخرید .
 من - منت و سپاس . باتشدیدنون
 منات - نام بیتی
 مناشیر - جمع منشور - فرمانها
 منافق - دورو .
 منتهی - به پایان رسیده
 منسد - بسته شده
 منظره - محل دید .

منعم - صاحب نعمت بخشیده
 منغص - تیره و کدر
 منهزم - شکست خورده و فراری
 منهی - به ضم اول . خبر دهنده - جاسوس
 منهی - به فتح اول . نهی شده
 مواهب - بخششها .
 مهجور - دور افتاده
 مهلکه - جای هلاک .
 مهیب - ترسناک
 میامن - جمع میمنت . برکتها
 میع - ابر .
 ن
 ناصیه - پیشانی
 نافر - بیزار - نفرت دارنده
 نافه - کیسه مشک در آهو
 ناقد - زرسنخ
 نال - نی و تارهای وسط نی
 ناورد - پیکار و جنگ .
 نایژه - گلوگاه - نی - لوله آفتابه
 نبید - شراب
 نزار - لاغر و ضعیف
 نزاع - کشش دل .
 نضج - رسیدن میوه - پختگی
 نعال - جمع نعل - نعلها
 نعیم - نعمت .

نقعه - هزینه

نفور - بیزار - نفرت دارنده

نقد - سکه زروسیم .

نقد - تمیز سکه خالص از ناخالص

نماز بردن - تعظیم کردن

نمام - سخن چین .

نوا - گروگان

نواله - لقمه

نوامیس - آیین ها .

نوباوه - نوبر - تحفه

نوبت زدن - طبل و نقاره زدن پنج یا هفت

بار در روز

نوشاد . شهری که زیبا خیز بود

نوشتن - نور دیدن - طی کردن

نهار - گرسنه

نهار (عربی) روز

نهالی - توشک

نهان داشتگان - زنان حرم

نهمت - آرزو و نیاز

نیران - جمع نار و نود آتشها - روشناییها .

نیسان - نام یکی از ماههای رومی مطابق

با ماه دوم بهار

نیو - پهلوان

نیوشه کردن - گوش کردن

و

واثق - مطمئن .

ورع - پرهیزگاری .

ورید - رگ کردن

وشاق - بنده زیباروی

وعید - ترساندن

وقوف - آگاهی یافتن

وهاد - به کسروا و زمینهای پست و هموار

ه

هاروت - جادوگر معروف بابل که اول از

فرشتگان بود

هبات - بخششها .

هجر - به فتح اول ، دوری و جدایی

هدم . ویرانی

هدی - گوسفند قربانی

هریسه - غذایی از گوشت و جو

هشت مزاج - در نزد پزشکان قدیم عبارت

بود از گرم - سرد . خشک - تر . و

چهار دیگر از ترکیب آنها بوجود

می آمد . یعنی : گرم خشک - گرم تر -

سرد خشک - سرد تر .

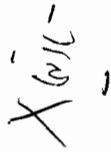
هفوات - لغزشها .

هلیله . میوه ای است دارویی که برای

اصلاح و نرم کردن مزاج بکار می رفت

همال - مانند و نظیر .

ید بیضا - دست سفید و درخشان موسی کنایه	همداستانی - موافقت
از هنرمندی	هودج - کجاوه
ید سفلی - دست پایین تر کنایه از دست	هیربد - استاد و آموزگار و پیشوای مذهبی .
گیرنده	حاجب و کلیددار شبستان شاه
ید علیا . دست برتر کنایه از دست دهنده	هیون - شتر قوی
یمانی - منسوب به یمن	ی
یمن - مبارکی .	یاو گیان - سپاه بی نظم و ترتیب و بدون سردار -
یمبن - سوگند - دست راست	چریک
	یثرب - مدینه .



واژه‌های کتاب گلستان

از دحام . انبوه شدن	الف
ازمه - جمع زمام دهنه‌ها - مهارها	آجل - آینده - کنایه از آن دنیا .
استبصار - بینایی .	آزرمجو - شرمگین
استحقار - کوچک شمردن	آماج - نشانه - هدف
استظهار - پشت، گرمی	ائمه - پیشوایان دینی
استیناس - خو گرفتن	ابریق - آفتابه (آبریز)
اضحی - روز قربان - قربان	اثیم - گناهکار
اعراب - به فتح اول - عرب بیابانی	اجابت - بر آوردن
اعراف - به فتح اول - نام جایی بین بهشت	اجتهاد - کوشش
و جهنم	اجلاف - فرومایگان افراد سبک‌سر
الیم - دردناک	احدی‌الحسینین - یکی از دو خوبی
اماره - فرمان‌دهنده - نفس اماره یعنی نفسی	احشا - آنچه که در درون شکم است
که انسان را به کاربرد و امی دارد	احیاء - قبیله‌ها
انام - به فتح اول - مردم	اخگر - پاره آتش
انبان - کیسه‌ای که از پوست بزغاله درست	اخوان صفا - برادران پاکدل -
می‌شد	اذل - خوارترین
انبساط - گشاده رویی	

انفاس - نفسها
اوباش - فرومایگان
ایثار - دیگران را بر خود مقدم داشتن

ب

بار - اجازه - رخصت
باری - (عربی) آفریدگار
باری - (فارسی) به هر حال
باسق - بالنده - سر بر افراشته
بجای آوردن - دریافتن - فهمیدن
بختی - به ضم اول - شترزورمند
بدرقه - رهبر و نگاهبان - مشایعت کننده
بدیع - نو و تازه
بر که - آبگیر - حوض
تطش - سختگیری - شدت
بغی - ستم و ظلم
بقعه - قسمتی از زمین که از اطراف بلندتر
باشد - جا و مکان
بلدان - جمع بلد - شهرها
بند - (دارای معانی مختلف است) فن و
حیله در کشتی
بواب - دربان
بهم بر آمدن - دگرگون شدن - خشم گرفتن

پ

پاس - بخشی از شب - نگاهداری
پایمردی - یاری و دستگیری

پشیز - پول خرد و اندك
پسه - لکه های سیاه و سفید بهم آمیخته

ت

تبار - دودمان
تجاسر - گستاخی
تحریر - آزاد کردن - پاکنویس کردن
تخلیص - رها کردن
تربت - خاك - گور
ترتیل - هموار و آشکار خواندن
ترکه - به فتح اول و دوم - میراث
ترنم - سرود خواندن
تریاق - پادزهر
تسبیح - خدا را به پاکی یاد کردن
تسویل - آراستن - به گمراهی افکندن
تشویر - آشوب - شرمساری
تطاؤل - دست درازی به مال مردم
تطوع - فرمانبرداری از روی میل و قصد
قربت در عبادت
تکاسل - سستی ورزیدن
تلبیس - پوشاندن عیب در انظار
تنك آب - آب کم عمق - کنایه از شخص
بی مایه و هنر
تودیع - بدرود کردن
توکیل - کسی را بر کسی یا چیزی گماشتن
تھاون - سستی ورزیدن - خوار شمردن

ث

ثغور - جمع ثغر - مرزها - سرزمین‌ها
ثمین - بهادر - گرانبها .

ج

جامع - مسجد آدینه

جبر - جبران کردن

جبر خاطر - دلجویی

جبلت - سرشت

جر - باتشدید دوم، کشیدن

جسیم - تناور . متناسب اندام

جوهریان - گوفروشان

جیب - به فتح اول - گریبان

چ

چرخ انداز - تیر انداز

چمچه - قاشق

ح

حجاج - به ضم اول - حج گزاران

حراث - به ضم اول و تشدید دوم کشاورزان

حراست - نگهبانی

حرامی - راهزن

حرفگیر - خرده گیر - ایرادگیر

حرور - کرما

حصبا - سنگریزه

حصه - بهره - بخش

حلیت - ظاهر - زیور

حماید - جمع حمید ، پسندیده‌ها

حمیم - گرم - کنایه از صمیم و صدیق

حی - قبیله

حیف ، ظلم و ستم ، افسوس

خ

خاییدن - شکافتن - جویدن

خانگاه - خانقاه - جایگاه درویشان .

خبث - ناپاکی . پلیدی

خبرت - به ضم اول ، آگاهی

خرف - به فتح اول و کسر دوم آن که از

فرتوتی خردش تباهی یابد

خرسك بازی - نوعی بازی

خرقه - کهنه و در اصطلاح صوفیه ، جامه

مشایخ

خزف - مهره گلی .

خطام - به کسر اول - مهار کشتی

خطر - قدر و منزلت . بلا

خطیر - بزرگ

خلاب - زمین پر گل ولای

خلق - به فتح اول و دوم ، کهنه

خواجه تاشان - چاکران يك سر و روبرو بزرگ

خوشیده - خشکیده .

خیال اندیش - خیال باف خودخواه

د

دانگ - يك ششم از هر چیز

درایت - دریافتن - زیرکی

درج - به ضم اول - صندوقچه جواهر
دغل - ناپاک .

دلّی - جامه مخصوص درویشان

دمار - هلاک

دوگانه - نماز صبح .

ذ

ذمیمه - زشت و ناپسندیده

ذوی القربی - خویشاوندان

ر

راعی - چوپان

رباط - کاروانسرا

رخام - سنگ مرمر .

روسپی - زن بدکاره

روی تافتن - روگردانیدن

ریگ روان - ریگهایی که وسیله باد از

جایی به جایی حرکت داده و توده

می شوند

ریو - فریب و مکر .

ز

زجر - بازداشتن و راندن

زلت - لغزش

زندیق - بیدین و بی عقیده

زیبق - جیوه

ژ

ژنده (سابقاً گفته شد)

ژیان (» » »)

س

سبکپای - تندرو

ستردن - زدودن - تراشیدن

سخره - به ضم اول - بیگاری کار بیمزد .

سرائ - شادی - خوشی

سریر - تخت .

سره - خوب و بی عیب

سطوت - حمله - هیبت

سقله - پست و فرومایه

سقط - دشنام . بیهوده

سگالیدن - اندیشیدن

سلسال - آب گوارا

سماط - سفره

سمند - اسب زرد رنگ

سموم . به فتح اول - باد گرم و زهر آگین .

سمین - فربه و چاق

سورت - به فتح اول ، تیزی و خشم .

سیاقت - راندن - روش

ش

شاطر - چابک و چالاک

شباب - جوانی

شبه - به فتح اول و دوم سنگ سیاه

شتا - زمستان

شحنه - شهر بان - کلانتر

شرطه - بادموافق

شعب - به کسر اول - گشاد کی پایین دو کوه

راه کوهستانی

شمايل - اوصاف و اخلاق

شوخ - خیره و بی شرم ، چرك

شهر و ا - پول قلبی که ففظ در يك شهر به

زور و غلبه پادشاه رایج بود

شیاد - فریبنده و مکار

ص

صباح - شراب صبحگاهی .

صدمت - برخوردن

صيف - تابستان

ض

ضجور - دلتنگ

ضراء - سختی و بد حالی

ضمین - ضمانت کننده

ط

طاعن - سرزنش کننده

طاغی - سرکش و نافرمان

طلی - زر خالص .

طیره - سبکی - خشم

طیش - سبکی .

ع

عاصی - نافرمان

عدیل - همتا - و همسنگ

عذار - (در واژه نامه کتاب ششم) توضیح

داده شد .

عشابه کسر (به واژه نامه ششم مراجعه شود)

عشا - به فتح » » » »

عصاره - به ضم اول - شیر و هر چیز

عناد - ستیزه - دشمنی .

غ

غراب البین - زاغ که بانگ و دیدارش را

نشان دوری و جدایی می دانستند .

غریو - به کسر اول - صدا و غوغا

غلبا - باغ پر درست

غنا - باغ پر درخت و پر صدا

غوك - قور باغه .

ف

فائق - برتر - خوب

فاصد - رگزن .

فام - رنگ .

فجور - به ضم اول - زشتکاری

فراخ روی - هرزه خرجی

فرتوت - بسیار سالخورده

فسحت . (واژه نامه ششم رجوع شود)

فضاله - به ضم اول - مانده شراب و هر چیز

فطنت - زیرکی و هوشیاری .

فلاح - رستگاری .

فلاح - به تشدید لام - کشاورز

ق

قاع - بیابان بی آب و علف

قباپوستین - نوعی جامه .

قراضه - ریزه زروسیم .

قربی - خویشی ، نزدیکی

قزاگند - جامه ابریشمی که در جنگ

می پوشیدند

قسیم - (به واژه نامه ششم مراجعه شود)

قصب - به واژه نامه ششم مراجعه شود)

قضبان - شاخه های درخت

قلاع - دژها . و پناهگاهها .

ک

کابین - مهرزن

کاسد - بی رونق

کتاب - (به واژه نامه ششم مراجعه شود)

کربت - به ضم اول - اندوه

کروبی - فرشته مقرب

کسوت - یوشش

کلوخ انداز - سنگ و خشت پاره انداز

کمینه - کمترین

کهف - (به واژه نامه ششم مراجعه شود)

گ

گازر - (به واژه نامه پنجم رجوع شود)

گربز - زیرک و چاره جو

گربوه - پشته

گلشکر - حلوائی از گلاب و شکر .

ل

لاییدن - هرزه گویی

لاذب - چسبنده و پایدار

لدغه - گزیدن

لعب - بازی

لوریان - کولیاها .

م

مألوف - خو گرفته

مأمول - آرزو شده

مازحه - زن بذله گو

متبحر - بسیار دانا

متردد - دودل

متسع - فراخ . وسیع

متعبد - عبادت کننده

متهاون - سهل انگار

محتمل - حمل کننده - تحمل کننده

مسطور - نوشته شده

مشغله - (به واژه نامه ششم رجوع شود)

مشیت - اراده - خواست

مصادره - مال و ملک کسی را گرفتن

مصارعیت - کشتی گرفتن .

مصحف - قرآن

مضادت - به تشدید دال - ضدیت و مخالفت کردن

مطایبت - خوش طبعی .

مطیب - خوشبو شده

معبّر - به کسر اول - کشتی و پل

معضلات - کارها و مطالب پیچیده

معلم - به ضم اول و فتح سوم . نقش و نگاردار

مغیلان - یک نوع درخت خاردار .

مفاتیح - جمع مفتاح . کلیدها .

مقود - به کسر اول و فتح سوم مهار - افسار ملاذ - پناهگاه .

ممقوت - دشمن داشته شده

مناقض - نقیض و ضد

مناهی - چیزهایی که در دین نهی شده .

منفذ - گذرگاه . سوراخ

منیع - بلند .

مواجهه - روبرو شدن

موونت - رنج - هزینه

مولع - آزمند - حریص

ن

نزع - جان کندن

نزهت - صفا - پاکی

نسق - روش

نسیج - بافته - جامه .

نعیب - بانگ زاع

نعم - به فتح اول و دوم ، آری .

نعم - به کسر اول و فتح دوم نعمتها .

نفقه - هزینه

نفی - راندن ، دور ساختن .

نقیب - سوراخ - راهیرزمینی

نمط - روش

نوال - عطا - بخشش

نهیج - راه و روش

و

و حل - گل ولای

وسیم - خوب روی

وقوف - آگاهی

ه

هائل - ترسناک

هجیر - گرمای ظهر .

هزل ، شوخی

هلیدن - گذاشتن .

هور - خورشید .

ی

یارا - توانایی

یغما - تاراج و غارت

یغما - نام شهری در ترکستان که زیباخیز

بود .

واژه‌های منتخب از کتاب کلیله و دمنه

استرضاء - رضایت خواستن	الف
استعلاء - طلب بلندی و برتری کردن	آبگیر - زمین پست که آب در آن جمع می‌شود .
استکشاف - روشنی مطلبی را خواستن	آغالیدن - شوراندن - برانگیختن
اصحاب اغراض - صاصبغرضان	اتباع - به فتح اول - پیروان
اصطفاء - برگزیدن	اتباع - به کسر اول و نشدید دوم پیروی کردن
اطناب - به کسر اول - افراط کردن - از حد گذشتن	اجتباء - برگزیدن
اعتداد - فخر کردن - سربلندی	احکام - به کسر اول - استوار کردن
اعتذار - عذرخواستن	اخیار - به فتح اول - نیکان
اعزاز - گرامی داشتن	اذناب - به فتح اول، دنباله‌ها - پست‌ترین خدمتگزاران پادشاه
اعوان - به فتح اول - یاران	ارتیاح - شاد شدن .
اغماض - چشم‌پوشی کردن	ارزیز - قلع از فلزات ارزان‌قیمت
اقتحام - بی‌اندیشه خود را در کاری افکندن	ازجای شدن - خود را باختن
بی‌پروا بودن	ازهر - تابان .
اکفاء به فتح اول - هم‌ترازها	

التهاء - پناه بردن	تر حبيب - مر حبا گفتن .
امائل - برگزیدگان	ترهات - گفتارهای سست
انتفاء - نیست شدن	تشمير - دامن به کمر زدن - آماده شدن
انتفاع - سود بردن	تعذيب . شکنجه دادن
اهل غش - ناپاکان	تعريك - گوشمالی دادن
ايضاح بينت - بادلیل روشن کردن	تكفل - بعهده گرفتن .
ب	تلقى - برخورد کردن
بادخان - بادگیر .	توجع - دردناك بودن
بدایع تمویهات - فریبهای زراندود .	تودد - دوستی نمودن
برائت - پاکی از گناه	توقير - حرمت داشتن
بسطت - فراخی - وسعت کشور	تهنيت - شادباش گفتن
بطر - مستی - سرخوشی	تيمارداشت - اندیشه و غم
بوار - هلاك .	ث
پ	ثقت - اطمینان
پای افزار - کفش	ثمار - جمع ثمر - میوه ها .
پای جای - جای پا	ج
پای کشان - به عجز راه رفتن	جان شکر - کسی که جان را شکار می کند.
پایمرد - کمک - میانجی .	جای نگه داشتن - ماندن - درنگ کردن
پنج پایك - خرچنگ .	چ
ت	چربك - دروغ
تبرك - برکت یافتن .	ح
ثبیت - آهسته و بادرنگ کار کردن	حازم - دوراندیش
تجشم - به خود رنج دادن	حائل - مانع - واسطه
تحفظ - خویشتن داری . خود را حفظ	حذاقت - استادی مهارت
کردن	حصين - استوار

حلیت - وضع و حالت ، زیور

حمیت - مردانگی - غیرت

خ

خلد - بهشت

خصب - فراوانی نعمت

خصوم - جمع خصم - دشمنان

د

دالت - جرأت و نازش

داعی - خواننده - انگیزه

درازدستی - طمع .

دست موزه - وسیله .

دقایق حیل - نکات باریک

دل در سنگ شکستن - دندان روی جگر

گذاشتن

ذ

ذمام - حتی که میان دو کس پیدامی شود

ر

رضوان - خشنودی . باغبان بهشت

رعنا - خودپسند - خوش قد

رفعت منزلت . بلندی مقام

رویت - اندیشه و فکر .

رهین - درگرو

ز

زاجر - بازدارنده

زهرگیا - گیاه سمی .

س

ستره - بهضم اول و فتح دوم تیغ که وسیله

تراشیدن است

سخط - خشم و نارضایی

سرو - بهضم اول و دوم شاخ

سله - زنبیل - سبد .

سگالیدن - اندیشیدن

سیادت - سروری :

ش

شارع . آیین گذار . جاده

شرزه - خشمگین .

شوخ چشمی - گستاخی .

ص

صرصر - باد سخت و سرد .

صیانت - حفظ کردن

ض

ضخم - به فتح اول و سکون دوم ستر

و کلفت

ط

طرفة العین - بهم خوردن چشم

طوع - میل و اطاعت

طیب ذکر - نیکنامی .

ع

عاطل - خالی از زینت

عنان گشاده - تند و سریع

عنقا - مرغی داستانی نظیر سیمرغ
عیاذ بالله - پناه بر خدا .

غ

غائلت . بلای هلاک کننده - شروفته
غباوت - کندذهنی
غثیان - آشوب شدن دل

ف

فراست - تیزهوشی
فرائض - و اجبات
فواتح - آغازها .
فوایت - ازدست رفته‌ها

ق

قنف - دورافکندن - قی کردن
قلائد - جمع قلاده - گردن‌بندها .
قلق - بیتابی .

ك

كاره - زشت شمرنده - نفرت دارنده
كافه - همه .

كتف - به فتح اول و كسر دوم شانه
كید - به فتح اول - مکر و حیل .

گ

گذااردن - نهادن - عبور کردن
گرم شکمی - حرص و طمع .
گزاردن - انجام دادن

کرزه - به فتح اول . ماری که دارای سر بزرگ
وسخت گزنده است .

ل

لثیم ظفر - کسی که اگر ناخنش بندشود
نهایت بدجنسی را بکار برد پست
فطرت .

لثیم ظفری - فرومایگی

م

مآثر - جمع مأثره ، کارهای افتخار آمیز
ماغ - يك نوع مرغابی سیاه
مأمن - محل امن .

میاینست - از هم جدا شدن
مبهرت - احسان و نیکی

متنازع - به فتح ز ، مورد نزاع

متیقظ - هوشیار - بیدار

مثله - بریدن اعضاء بدن از قبیل بینی گوش

مجاملت - نیک گفتاری

مجاذبت - کشش از دو طرف

محترز - دوری جوینده

مرصع - جواهر نشان

محررض - برانگیزاننده

محظور - منع شده

محمدمت - ستایش

مخالطت - آمیزش

مذلت - خواری .

مذموم - نکوهیده

مسارعت - شتاب کردن

مسامع - گوشها

مستبد - خودرای

مستزید - رنجیده خاطر

مستوفی - کامل - تمام

مشکور - سپاسگزاری شده

مضرب - دوبهمزن

مطرز - آراسته باخامه دوزی

مطعون - سرزنش شده

معاذیر - معذرتها .

معالی - بلندیها .

مغفرت - آمرزش

مفاخر - افتخارات

مفارقت - دوری و جدایی

مکیدت - مکرو حيله

مقابح - زشتیها .

مهنا - گوارا .

ن

نابیوسان - غیر منتظره

نابیوسیده . » »

ناپسوده - لمس نشده

نامرعی - رعایت نشده

ناقه و جمل داشتن ، صاحب نفع و ضرر

بودن

نخوت - غرور و خودپسندی

نزاهت جانب - پاکدامنی

نسق - روش

نقایس - چیزهای گرانبها

ه

هایل - به واژه نامه ششم رجوع شود

هیون » » » »

ی

یک رویه - یک سره

یک کلمه شدن . یک زبان بودن

واژه‌های متشابه

اشیاء - چیزها	آجل آینده - کنایه از آن دنیا
اشیاع - پیروان	عاجل شتابنده - کنایه از این دنیا
اضائت - روشن ساختن	اثیر - طبقه‌ای از آسمان که آتشین است
اضاعت - تلف کردن	اسیر - بندی - گرفتار
الم - در دورنج	اثم - گناه
علم - نشانه - نقش	اسم - نام .
الیم - دردناک	اثمار - میوه‌ها
علیم - دانا	اسمار افسانه‌ها .
امارت - فرمان دادن	احوال - دگرگونیها - حالات
عمارت - آباد کردن	اهوال - ترسها - خطرها .
امل - آرزو	ادیم - پوست دباغی شده
عمل - کار	عدیم - نیست و نابود شده
انتساب - نسبت یافتن	اذلال - خوار نمودن
انتصاب - گماشته شدن	اضلال - گمراه ساختن
انتفاء - نیست شدن	ارضاء - خشنود ساختن
انتفاع - سود بردن	ارضاع - شیردادن

حائل - مانع - واسطه	انطفاء - خاموش شدن
هائل - ترسناك	برائت - پاکی از گناه
حور - زنان سیاه چشم بهشتی	براعت - بی همتا شدن در فضل
هور - خورشید .	تاثّر - اندوهناك شدن
حول - قدرت - دگرگونی	تعسر - دشوار شدن
هول - ترس و خطر	تألم - دردمند شدن
خار - تیغ	تعلّم - فرا گرفتن
خوار - زبون	تأویل - شرح و تفسیر کردن
خاستن - بلند شدن	تعویل - اعتماد کردن
خواستن - طلب کردن	تحلیل - حلال کردن
خویش - خود - نزدیک	تهلیل - لا اله الا الله گفتن
خیش - یکی از وسائل گاو آهن	تغلب - غلبه یافتن
ذالت - خواری	تقلب - دگرگون شدن
ضلالت - گمراهی	ثمر - میوه
ذلت - خواری	سمر - افسانه
زلت - لغزش (به فتح اول)	ثمن - بها
ذل - به ضم اول - خواری	سمن - فربهی - پیه
ظل - به کسر اول - سایه .	ثمین - بهادار
ذلیل - خوار	سمین - فربه
ظلیل - سایه دار	ثنا - ستایش
ذم - نکوهش	سنا - روشنائی .
ضم - پیوستن	ثواب - پاداش خوب
ذمام - حقی که میان میان اشخاص بوجود	صواب - درستی .
می آید	

فراغ - آسایش	زمام - مهار - افسار
فراق - دوری - جدایی	ذمائم - ناپسندیده‌ها
فسیح - فراخ - پهن	ضمائم - پیوست شده‌ها
فصیح - شیوا	ذمیمه - ناپسندیده
فاسد - تباه	ضمیمه - پیوست شده
فاصد - رگزن	رضاء - خشنودی
گذاردن - نهادن - عبور کردن	رضاع - شیرخوارگی
گزاردن - انجام دادن - شرح دادن	ستر - به فتح اول پوشاندن
مؤجل - دارای وقت	سطر - « نوشتن خط
معجل - شتاب شده	سور - شادی - جشن
مأمور - فرمان داده شده فرمانبر	صور - بوق - نفیر
معمور - آباد شده	عسیر - دشوار
مأمول - آرزو شد - مورد امید	عصیر - شیره - فشرده شده
معمول - عمل شده - انجام شده	غرابت - دوری - بیگانگی
مؤول - تفسیر شده - برگردانده شده	قرابت - نزدیکی - خویشی
معول - مورد اعتماد و اتکا	غربت - دوری
مؤنت - رنج - هزینه	قربت - نزدیکی
معونت - یاری - کومك	غریب - دور
متأثر - اندوهناك	قریب - نزدیک
متعثر - دشوار	غیاث - فریادرسیدن
متألم - دردمند	قیاس - سنجیدن
متعلم - فراگیرنده	فارغ - آسوده
مستور - پوشیده	فارق - جدا کننده

مطور - نوشته شده

منسوب - گماشته شده

مسلوب - نیست شده

نذیر - ترساننده

مصلوب - بدار آور یخته شده

نظیر - مانند

مغفل - نادان

نواحی - اطراف .

مقفل - بسته شده

نواهی - نهی ها .

منسوب - نسبت داده شده

قسمت چهارم . پرسشها و تمرینات . شامل :

پرسشها و تستهای برگزیده مربوط به امتحان نهایی کلاس ششم دبیرستان
و مسابقه دانشگاهها .

۱ - مفهوم و منظور هر يك از عبارتهای زیر را بنویسید :

الف - با خود گفتم که : اگر بردین اسلاف بی ایقان و یقین ثبات کنم همچون
آن جادو باشم که بر نابکاری مواظبت همی نماید و به تبع سلف رستگاری طمع
می دارد

ب - چون تعب و تعفف در دفع شر، جوشن حصین است و در جذب خیر کمند
دراز و اگر حسگی در راه افتد یا بالایی تندپیش آید بدانها تمسك توان نمود .
ج - گفت : «از من دستوری بایست به آمدن ، و اگر دادمی آنگاه بیامدی که
روانیت مردمان را از حالت خویش درهم کردن .

د - تأمل کنان در خطا و صواب

ه - به ازراژ خایان حاضر جواب .

۵ - فراوان سخن باشد آکنده گوش

نصیحت نگیرد مگر در خموش .

۲ - معانی لغات زیر را بنویسید :

امائل - پوده - سیاق - تبرم - آوند - علفه - تفسره - مناسك - فتك -

اصطناع - امنیت (به ضم اول) فتور - دژم - انابت - کفایات - منغض - ورع - طارم - حطام - تقبیح - متضاد .

۳ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

الف - چندانکه شربت مرگ تجرع افتد هر آینه بدو باید پیوست و حول و خطر و خوف و فضع آن مشاهدت کرد .

ب - اگر کسی از آن اعزاز نماید و حلاوت آجل او را از کسب خیرات و ادخار حسنات بازدارد و مال و عمر خویش در مرادهای این جهانی نفقه کند همچنان باشد که آن بازرگان

ج - پس ، از ایضای مردمان پرهیز واجب دیدم و در معنی بآس و قیامت و صواب و عقاب بر سبیل افترا چیزی نگفتم .

د - به ثواب آن لایق تر که بر معالجت مواظبت نمایی و بدان الطفات نکنی که مردمان قدر طبیب ندانند ، لکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و یک شخص را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید آمرزش بر اتلاق مستهکم شود ، آنجا که جهانی از تمتع آب و نان و معاشرت جفت و فرزند محروم مانده باشند ، و به علت های مضمن و دردهای مهلك متبلی گشته ، اگر در معالجت ایشان برای حصبت سعی پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تهری افتد ، اندازۀ خیرات و مصوبات آن کی توان شناخت ؟

۴ - پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات را پاسخ دهید :

الف - نام کامل مؤلفان کتب زیر و رشته ای را که در آن نوشته شدند بنویسید .
لباب الالباب - جامع التواریخ - روضة الصفاء - فیه مافیہ - هفت اورنگ .

ب - آثار نویسندگان زیر را نام ببرید :

حمد الله مستوفی - وصاف الحضرة - عظاملك جوينی - خواجه نصیر الدین - طوسی .

ج - دوتن از مشایخ سعدی را نام ببرید .

۵ - به پرسشهای دستوری مربوط به بیت زیر پاسخ گوید :

تو پیدا مکن راز دل بر کسی که او خود بگوید بر هر کسی

الف - «کسی» چه نوع کلمه است ؟ و چه حالتی دارد ؟

ب - «پیدامکن» چه نوع فعل است ؟ و چه وجهی دارد ؟

ج - «راز» از لحاظ ترکیب چیست ؟ د - «که» چه نوع کلمه است ؟

ه - «دل» دارای چه حالتی است ؟ و - «خود» چه نوع کلمه است ؟

۶ - معنی هریک از ابیات و عبارات زیر را بنویسید :

الف - بزرگان چو خور در حجاب اوفتند

حسودان چو اخگر در آب اوفتند

برون آید از زیر ابر ، آفتاب

بتدریج و اخگر بمیرد در آب

ب - قوی تر سببی ترك دنیا را مشارکت این مثنی دون عاجز است که بدان

مغرور گشته اند .

ج - مردی يك خانه پر عود داشت ، اندیشید که اگر بر کشیده فروشم و در

تعیین قیمت احتیاطی کنم دراز شود ، بوجه گزاف به نیمه بها بفروخت .

د - فاضلتر اطباء آن است که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت

نماید که به ملازمت این سیرت ، نصیب دنیا هر چه کامل تر بیابد و رستگاری عقبی

مدخر گردد .

۷ - معانی لغات زیر را بنویسید :

استقصاء - ابدال (به فتح اول) متنکر - مرئیان - سپنج - عدیم النظر -

مغفر - ژاؤخایان . فایت - خسک - مؤونات - هبات - تحری - آوند .

۸ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

الف - ای نفس ، میان منافع و مزار خویش فرق نمی کنی و خردمند

چگونه آرزوی چیزی کند که طبع آن بسیار باشد و انتفاء و استمطاع اندک ؟ و

اگر در عاقبت کار و هجرت سوی گور فکرت شافی واجب داری ، حرص و شرح

این عالم فانی پسر آید .

ب - از این اندیشه نا ثواب در گذر و همت بر اکتساب صواب مقسود گردان

که راه مخوف است و رفیقان ناموافق . زینهار تا در ساختن توشه آخرت تقصیر نکنی که بنیت آدمی آوندی ضعیف است پراخلاط فاسد ، چهار نوع متضاد .

۹ - به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ دهید :

الف - خواجه نصیرالدین طوسی در چه قرنی می زیست ؟ با کدام يك از ایلخانان معاصر بود ؟ چه کار مهم علمی انجام داد ؟

ب - نام مؤلفان کتابهای زیر را بنویسید :

جهانگشا - انوار سهیلی - برهان قاطع - ظفرنامه تیموری .

ج - دو اثر از آثار مولانا جلال الدین را نام ببرید .

۱۰ - به پرسشهای دستوری مربوط به دوبیت زیر پاسخ دهید .

مبرطاعت نفس شهوت پرست

که هر ساعتش قبله ای دیگرست .

برو خواجه کوتاه کن دست آاز

چه می بایدت ز آستین دراز

الف - مفعول بیواسطه و باواسطه را در این دوبیت تعیین کنید . ب - «خواجه»

از لحاظ ترکیب چیست ؟ ج . «دست آاز» چه نوع اضافه است ؟ د . «هر» چه نوع

کلمه است ؟ ه . «چه» چه نوع کلمه است ؟ و . «آستین دراز» از نوع صفت و موصوف

یا اضافه است ؟ ز . ضمیر «ت» در جمله «چه می بایدت» چه حالتی دارد ؟

۱۱ - معنی و مفهوم عبارات و ابیات زیر را بنویسید .

الف - دل از بیمرادی به فکرت مسوز

شب آبتن است ای برادر به روز .

ب - عنان بازپیشان نفس از حرام

به مردی ز رستم گذشتند و سام .

ج - دیار مشرق و مغرب بجوی و جنگ مجوی

دلی به دست کن و زنگ خاطری بزداي .

د . به کامه دل دشمن نشیند آن مغرور

که بشنود سخن دشمنان دوست نمای .

ه . گفت : مرادمن آن است که متکرر نزدیک ایشان رویم تا هر دو را چگونه

یابیم که مرأیان را به حطام دنیا بتوان دانست .

۱۲ - معانی لغات زیر را بنویسید :

خفیه . نفاذ - مناشیر - مضایق . تحری - سیاق - واثق - ابا - نقیبت .

مهجور . منهزم . افاضت . پسودن .

۱۳ - غلطهای املایی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

با آنچه ملك عادل انوشروان كسری ابن قباد را ، سعادت ذات و یمن نغیبت
ورجاهت عقل و ثبات رأی و علوهمت و کمال مقدرت و صدق لحجت و شمول عدل
ورعفت و افازت جود و سخاوت و اشائت حلم و اختیار حکمت و استناع حکما حاصل
است می بینیم که کار زمانه میل به ادبار دارد .

۱۴ - به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ دهید :

الف - مولانا جلال الدین پس از مرگ پدر ، تحت تربیت و ارشاد چه کسی
قرار گرفت . و پس از غیبت شمس تبریزی ، به منادمت چه کسانی دل خوش داشت ؟

ب - مؤلفان کتب زیر را نام ببرید :

صرف میر . المعجم - مکاتیب . جوامع الحکایات .

۱۵ - به پرسشهای دستوری مربوط به دوبیت زیر ، پاسخ دهید :

یکی راز مردان روشن ضمیر امیرختن داد طاقی حریر .
زشادی چو گلبرگ خندان شگفت

بیوشید و دستش بیوسید و گفت .

الف - «روشن ضمیر» چونوع صفت است ؟ ب- فاعل در بیت اول چیست ؟

ج - «گلبرگ» چه نوع کلمه است ؟ د - يك مفعول بیواسطه و يك مفعول باواسطه

در این دوبیت پیدا کنید . ه - اضافه «امیر» به «ختن» چه نوع اضافه است ؟

۱۶ - مفهوم عبارات و ابیات زیر را بنویسید :

الف - با این همه چهار دشمن متضاد از طبایع با وی همراه بل همخواب ، و آفات عارضی چون مار و کژدم و سباع و گرما و هدم و فتنك و سیل و صواعق در کمین .

ب - به سرو گفت کسی : میوه ای نمی آری
جواب داد که : آزادگان تهیدستند .

ج - ندارد کسی باتو ناگفته کار
ولیکن چو گفتمی دلیلش بیار .

د - رفیقی که غایب شد ای نیکنام
دو چیز است از او بر رفیقان حرام
یکی آنکه مالش به باطل خوردند

دوم آنکه نامش به زشتی برند
۱۷ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

الف - الحق راه آن دراز و بسی پایان یافتم ، سراسر مخاوف و مضایغ .
آنگاه نه راهبر معین و نه سالار پیدا .

ب - پس من دنیا را بدان چاه پر آفت و مخافت مانند کردم و موشان سپید و سیاه و مداومت ایشان بر بریدن شاخها به شب و روز که تعاغب ایشان بر فانی کردن جانوران و تغریب عاجال ایشان مقسور است .

ج - در آن دیار هم شرایط بحث و استغناء هر چه تمامتر تقدیم نمودم و به وقت بازگشتن کتابها آوردم .

د - حکماء گفته اند : عمل دام دیواست ، ازدانه اوانگر ، تا خود را نگاهداری که هزار طاووس خرد و همای همت را به سفیر و سوسه از شاخسار قناعت در کشیده است و از عوج استقنا . به زیر آورده است .

۱۸ - به پرسشهای دستوری مربوط به دو بیت زیر جواب گوید :

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد

که گرافاش گردد ، شود روی زرد .

حذر کن ز نادان ده مرده گوی

چو دانا یکی گوی و پرورده گوی .

الف - تعداد جمله ها را در این دوبیت تعیین کنید .

ب - «پرورده» چه نوع کلمه است ؟ و چه حالتی دارد؟

ج - «ده مرده گوی» چه نوع کلمه است ؟

د . فاعل و مفعول بیواسطه و قید را در این دوبیت تعیین کنید .

۱۹ - پرششهای مربوط به تاریخ ادبیات را پاسخ گوید :

الف - خلاصه افکار حافظ را در غزلیات عرفانیش شرح دهید . ب - سبب

تخلص او را به «حافظ» بنویسید . ج - آثار سعدی را نام ببرید . د . مثنوی معروف

اثر کیست ؟ و چه نوع مطالبی در آن گنجانیده شد ؟

۲۰ - معانی واژه های زیر را بنویسید :

تقیب - حکام . تأویل - پشتیوان - عماد - مثنوبات - لؤم - ابدال (به فتح

اول) اشاعت - طارم . مستظهر - مکیال - معاودت .

۲۱ - معنی عبارات و ابیات زیر را بنویسید :

الف - شبستان همه پرشد از گفتگوی

که اینست سرو تاج فرهنگ جوی

تو گفتی به مردم نماند همی

روانش خرد برفشانده همی .

ب - بسا روزگارا که سختی برد

پسر ، چون پدر نازکش پرورد

ج - پیاموز پرورده را دسترنج

اگر دست داری چو قارون به گنج

د - یقین بشنو از من که روز یقین

نبینند بد ، مردم نیک بین

ه - در ابتدا ، این قاضی مردی بود درویش و معیل و من مشاهره او همی
دهم تا او به راستی شغل مسلمانان می گزارد به حکم شرع ، و از میل و محابا و خیانت
دور باشد .

۲۲ - معانی کلمات زیر را بنویسید :

نیو - ایدر - آزری . پرستنده . گاه . تفت . شبستان - رهی . ردان - صغیر .
استغناء . امل . تنغیص . غطا . مکتسی . همداستانی

۲۳ - غلطهای املائی را در عبارتهای زیر تصحیح کنید .

الف - روی به راه نهادم و حج اسلام بگذاردم و از آنجا روی به دیار روم
نهادم و باقاضیان پیوستم و چند سال غزاهمی کردم ، در مسافه میان کافران گرفتار
آمدم .

ب - خدای عزوجل ، این مرزبانی از بهر آن داده است ، تا نگذارم که کسی
را رنجی و زبانی رسد ، بلکه از قاضی ، که او را بر اموال و دماغ مسلمانان گماشته
باشم تا به حکم شرع می رود و میل و مهابا نکند و رشوت نستاند . اگر در دارالملک
من ، این رود ، جایهای دیگر از حاکمان دیگر که جوان و متحورند ، خیانتها چون
رود ؟

ج - موصلی را چون سال برآمد و فطور قوی ظاهر شدن گرفت و اصرخای
بدن پدید آمد ، از خواجه استغفاء خواست .

۲۴ - پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات را پاسخ دهید :

الف - شعر فارسی در دوره مغل و تیموری ، در ترقی بود یا تنزل ؟

ب - نام کامل مؤلفان این کتابها را بنویسید : مطلع السعدین ، تذکره الشعراء ،
اخلاق محسنی - آثار البلاد . لباب الالباب . المعجم .

ج - معروفترین اثر نثر جامی را که به سبک گلستان نوشت ، نام ببرید .

د . علل سیاست مذهبی پادشاهان صفویه و نتایج آن را بنویسد .

۲۵ - به پرسشهای دستوری مربوط به دوبیت زیر پاسخ دهید :

نه پیوسته رز خوشه تر دهد گهی برگریزد گهی بردهد .

تهمن ببر دش به زابلستان نشتنکی ساخت در گلستان

الف - قیود و نوع آن را در این دو بیت معین کنید .

ب - يك موصوف وصف در آن پیدا کنید .

ج - «نشتنکه» چه نوع کلمه است ؟

د - کلماتی که در بیت اول فاعل می باشند ، تعیین نمایید .

۲۶ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

الف - بدان که ذخارف و ذحرات دنیا اگر چه سخت فریبده و چشم افسای

خرد است اما مرد خواهد که خود را از مطلوبات و مرقوبات طبع بازدارد ، نیک

در منکرات آن نگرند تابه لطایف هیل و تدرج از او دور شود .

ب - تورا مالِ خولیار نجه می دارد ، حذیان بسیار می گویی ، نه من ترامی شناسم

و نه از این که تومی گویی خبردارم ، ولیکن نام این مرد که می بری ، اوجوانی

نیکو روی بود و ملبث ، برخیز و سدا مده . گفتم از آن دو آفتابه یکی ترا باشد

هلا لاطیباً

۲۷ - مفهوم عبارتها و ابیات زیر را بنویسید .

الف - آدمیزاد هرگز از این تأثیرات آزاد نتواند بود ، از سرمایفسرد و

از گرما بتفسد و از تلخ نفور گردد و از شیرین ملول شود ، بیماریش طراوت برد .

ب - پایان رسد کیسه سیموزر

نگردد تهی کیسه پیشه‌ور

ج - که رازشخویی بود درسرشت

نبیند ز طاووس جز پای زشت .

د - گفت : عاقبت اندیش گشته ام و از این تفکر و سودا ، خواب از چشمهای

من برآمده است که بدین دنیا معولی نمی بینم و بر بقای زندگانی هیچ اعتمادی

نیست .

ه - بخوام من او را و پیمان کنم

زبان را به نزدت گروگان کنم

که تا او نگردد به بالای من نیاید به دیگر کسی رای من

۲۸ - به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ دهید :

الف - اسامی مؤلفان کتابهای زیر را بنویسید :

فرهنگ جهانگیری . جامع عباسی . گوهر مراد . حبیب السیر .

ب - شیخ بهائی در کدام قرن می زیست ؟ و با کدام پادشاه معاصر بود ؟

ج - وضع علمی دوره صفویه را بنویسید :

۲۹ - معانی واژه های زیر را بنویسید .

منهی - ضیاع . (به کسر اول) ضیاع (به فتح اول) فرمان یافتن - یساوگیان .

معیل - دارالملک . قیلوله - معد (به ضم اول و فتح دوم) تعنت - تشنیع -

پخته خوار - قصب . کالبد خالی کردن . بحلی خواستن - ترقیع کردن .

۳۰ - پرسشهای دستوری مربوط به بیت زیر را پاسخ گوئید :

دوش بامن گفت پنهان کاردانی تیزهوش

کز شما پنهان نشاید کرد راز میفروش .

الف - «کاردان» چه نوع کلمه است ؟ و در این بیت چه حالتی دارد ؟

ب - فاعل و مفعول را در این بیت تعیین کنید .

ج - يك موصوف وصف پیدا کنید .

د . میفروش چه نوع کلمه است ؟ .

ه - «پنهان» از لحاظ ترکیب چیست ؟

۳۱ - معانی کلمات زیر را بنویسید :

بارگی . ورد . نبرده . میخ . مجهود . الم (به فتح اول) فضله . هدی -

اسلاف . معجب . منفص . وقاحت . سفاهت . ابرار . اوراد .

۳۲ - معانی عبارتها و ابیات زیر را بنویسید :

الف - حالی که من سخن بگفتم عنان طاقت دوریش از دست تحمل برفت ،

تیغ زبان برکشید و اسب فصاحت در میدان وقاحت جهانید و برمن دوانید .

ب - پس روی عتاب از من به جانب درویش آورد و گفت : ای که گفتی

توانگران مشغلتند و ساهی و مست ملاهی ، نعم، طایفه‌ای هستند بر این صفت که بیان کردی قاصر همت کافر نعمت که ببرند و بنهند و نخورند و ندهند .

ج - گفت : «آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

د - خواهی ، عظیم رنجور دل شد و بیدار گشت و به کار خود بازنگریست و اوقاف را سجل کرد و ادرارات را توقیع کرد. و بندگانی که دل فارغی حاصل کرده بودند ، آزاد کرد .

ه - صفایی بدست آور ای خیره روی

که ننماید آئینه تیره ، روی .

۳۳ - جواب پرسشهای دستوری مربوط به بیت زیر بنویسید :

به کوشش توان دجله را پیش بست

نشاید زبان بد اندیش بست

الف - «کوشش» چه نوع کلمه است ؟ ب - «بداندیش» چه نوع کلمه است ؟
و چه حالتی دارد ؟ ج - این بیت از چند جمله تشکیل شد ؟ د - فعل «بست» دارای چه وجهی می باشد ؟

۳۴ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید :

الف - قومی بر این نمت که شنیدی ، و طائفه‌ای خان نعمت نهاده و دست کرم گشاده ، طالب نامند و مقفرت ، صاحب دنیا و آخرت .

ب - گفتم : «ای یار ، توانگران دخل مسکینانند و زخیره گوشه نشینان و مقصد ضائران و کھف مسافران و محتمل بارگران از بهر راحت دگران .

ج - دو کس را حسرت از دل نرود و پای تقابن از گل بر نیاید : تاجر کشتی شکسته و وارث با قلندران نشسته .

۳۵ - به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ گوید :

الف - نام جامی و سبب تخلص او به این نام و ارتباط او را با فرقه نقشبندیه

بنویسید :

ب - آثار منظوم او را نام ببرید. ج - فرهنگ رشیدی از کیست ؟ د - وضع شعر فارسی در عهد صفویه چگونه بود؟ ه - اسکندریک ، منشی کدام پادشاه بود؟ و چه کتابی تألیف نمود ؟ . و . مؤلف مجالس المؤمنین کیست ؟ .

۳۶ - معانی واژه‌های زیر را بنویسید :

کتاب (به‌ضم اول و تشدید دوم) لاجول گفتن . مشاهره . نمط . نافر . نوباوه . درع (به کسر اول) پهلوی (به فتح لام) همدستان . دژخیم . هیون . طراز . سروش . تخته‌بند .

۳۷ - مفهوم و منظور عبارات و ابیات زیر را بنویسید !

الف - دو کس بر حدیثی گمارند گوش

از این تابدان زاهر من تا سروش

یکی پسند گیرد دگر ناپسند

نپردازد از حرف گیری به‌پند .

ب - چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراجۀ ترکیب تخته بندتم

ج - چه دانند جیحونیان قدر آب

زوا مانندگان پرس در آفتاب .

د - فراغت به فاقه نپیوندد و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد . یکی تحرمة

عشا (به کسر اول) بسته و دیگری منتظر عشا (به فتح اول) نشسته . هرگز این بدان کی ماند .

۳۸ - غلطهای املایی را در عبارات زیر تصحیح نمایید .

الف . مراد از نزول قرآن ، تحصیل سیرت خوب است ، نه ترتیل صورت

مکتوب . عامی متاابد پیاده رفته است و عالم متحاون سوار خفته ، عاصی که دست بردارد ، به از عابد که درسردازد .

ب - اگر قدرت جود است و گر قوت سجود ، توانگران را به میسر شود که

مال مذکدارند و جامهٔ پاك و ارزمضون و دل فارق . وقوت طاعت در لقمهٔ لطیف است و صحت عبادت در كثوت نذیف .

ج. چه فائدهٔ ، چون ابر آزارند و نمی بارند و چشمهٔ آفتابند و بر کس نمی تابند، بر مرکب استطاعت سوارانند و نمی رانند ، قدمی بهر خدا ننهند و درمی بی من و آزا ندهند . مالی به مشقت فراهم آرند و به خصصت نگه دارند .

۳۹ - پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات را پاسخ دهید :

الف - سبك شعری را که در دوره صفویه رواج یافت ، نام ببرید ، و تعیین کنید که چه نوع شعر در آن عصر بیشتر رایج بود ؟

ب - آثار وحشی بافقی را نام ببرید .

ج - مؤلفان کتب زیر را نام ببرید .
نسخ التواریخ - بحار الانوار . مرآت البلدان . درة نادره .

د - نثر فارسی در عصر افشاریه ، زندیه و قاجاریه چه وضعی داشت ؟

۴۰ - به پرسشهای مربوط به بیت زیر جواب دهید :

کسی قیمت تندرستی شناخت

که یکچند بیچاره در تب گذاخت

الف - «تندرستی» «بیچاره» و «یکچند» چه نوع کلماتی هستند ؟

ب - کلمه «شناخت» چه نوع فعل است (از لحاظ زمان و شخص) و چه وجهی

دارد ؟

ج - فاعل و مفعول (بیواسطه - با واسطه) را در بیت مذکور تعیین کنید .

۴۱ - معانی واژه‌های زیر را بنویسید :

قنادیل - ادیم . جنیبت - فاتر - شنعت - اعتاق - جیران .

ارامل - معجب - نفور . احصان . حلیت . لدغه . ساهی . نفور . مجارا

۴۱ - معنی و مقصود هر يك از ابیات و عبارات زیر را بنویسید :

الف : اگر زیرنوش اندرون زهر نیست

دلت را ز رنج و زیان بهر نیست .

ز گردان که رستم بداند همی
 کجا نامشان بر تو خواند همی
 برمن فرستی به رسم نوا
 که باشد به گفتار تو برگوا
 ب - مراسیر شد دل ز جنگ و بدی
 همی جست خواهم ره ایزدی
 کنون دانش و داد باز آوریم
 به جای غم و رنج ناز آوریم
 بر آساید از ما زمانی جهان
 نباید که مرگ آید از ناگهان .
 ج . سخن را سراست ای خردمند و بن
 نیاور سخن در میان سخن .
 د . چون بود اصل گوهری قابل
 تربیت را در او اثر باشد .
 ه . هر که درمان کرد مرجان مرا
 برد گنج و در و مرجان مرا .

۴۳ - غلطهای املائی را در واژه‌های زیر با توجه به معانی آنها تصحیح کنید. مؤید (استوار شده) تیغذ (بیداری) مهن (رنجها) غوال (مطرب) صقور (مرزها) ساهی (فراموشکار) لدقه (نیش زدن) ملاحی (کارهای بیهوده) احسان (حفظ کردن) - ازدواج کردن) وقاحت (بیشرمی) مذمت (نکوهش) زجور (دل‌تنگ) فطره (فطره) اذمه (مهارها) هلیت (وضع و حالت) تقبیل (بوسیدن) ذلت (لغزش) طیره (خشم) مطحاون . (سست گیرنده)

۴۴ - به پرسشهای دستوری مربوط به دو بیت زیر ، پاسخ دهید :
 پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمنش برکنار نهاد
 برسر لوح او نبشته به زر جور استاد به ز مهر پدر

الف - چند جمله در این دوبیت وجود دارد ؟ ب «سیمین» چه نوع کلمه است ؟ ج «به» چه نوع کلمه است ؟ د . مسندالیه و مسند را در آنها پیدا کنید . ه . فاعل و مفعول (بیواسطه و با واسطه) را معین کنید .

۴۵ - به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ دهید :

الف - از هر يك از این دانشمندان، يك اثر بنویسید : ملا محمد باقر مجلسی . صدرالدین محمد شیرازی . شیخ بهایی . ب . مؤلفان این کتابها را بنویسید : مجمع الفصحاء . جهانگشای نادری . تذکره آنشکده . ج . هاتف اصفهانی در چه قرنی می زیست ؟ در شعر پیرو کدام شاعر بود ؟ و در غزل از چه کسی تقلید می کرد ؟

۴۶ - معانی عبارات و ابیات زیر را بنویسید :

الف - بیهنران هنرمند را نتوانند که بننند، همچنانکه سگان بازاری ، سگ صید را مشغله بر آرند و پیش آمدن نیارند ، یعنی سفله چون به هنر با کسی بر نیاید ، به خبش در پوستین او فتد .

ب - جوهر اگر در خلایب افتد ، همان نفیس است و غبار اگر به فلك رسد همان خسیس خاکستر نسبی عالی دارد که آتش جوهر علوی است و لیکن چون به نفس خود هنری ندارد ، باخاك برابر است ، و قیمت شکر نه ازنی است که آن خاصیت وی است .

ج - فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر . که این ، دام زرق نهاده است و آن دامن طع گشاده .

د . گرچه دیوار افکند سایه دراز

باز گردد سوی او آن سایه دراز

این جهان کوه است و فعل ماندا

سوی ما آید نداها را صدا

ه . چپ و راست هر سو بتابم همی

سرو پای گیتی نیابم همی

۴۷ - معانی لغات زیر را بنویسید :

معتوه - قسطاس . متنعم - سختن (به فتح اول) منقح . جید الحدس - استصواب
مفتقر . مبرم . کنه (به ضم اول) تفسره . تحری . مکیدت - خیانت - مؤونت .

۴۸ - دستور !

الف - اسم فاعل کلمات زیر را معین کنید :

تنظیم . مهارت . ملازمت ، لزوم . اتفاق . انفاق . تحیر . معالجت ، فضل .
وقوف . خوف . ایقان . تیقن . انفجار . مخالفت - اعتقاد . موهبت . تواتر .

ب . اسم مفعول کلمات زیر را بنویسید :

استفراق - تخفیف . تمهید . صرف . احکام . (به کسر اول) تصویب . ربط .
تقدیم . طلب . دلالت . رغبت . اختلاط . انتظار . تقدیس . تعزیر .

ج - نوع و مفرد هریک از جمعهای زیر را با ذکر معنی آنها بنویسید :

فروع . مواهب ، مخاوف . ثمرات . اطباء . ادیان . دیون . حکام . حکم
(به کسر اول و فتح دوم) اضداد . سواف . اسلاف . عهود . عجایب . اقربا . اوهام .
فرائض ، شهود . شهدا . مجامع . جوامع . قرون . اقران . زخارف ، آبادی .

د . نوع کلمات زیر را تعیین نمایید :

بنده . خسته . دونده . آهسته . پسندیدم . دسته . گروه . خواهی نوشت . همه .
رفتار . بخوان . می شنوید . نوروز . رستاخیز . پیمان شکن . خندان . چیز . شما .
که ؟ آیندگان . همیشه . پیایی .

۴۹ . به پرسشهای مربوط به بیت زیر جواب دهید :

بیاموز پرورده را دسترنج

اگر دست داری چوقارون به گنج .

الف . «بیاموز» چه نوع کلمه است ؟

ب . «پرورده» چونوع کلمه است ؟

ج . «دسترنج» چه نوع کلمه است ؟

د . «دست داری» چه نوع فعل و چندی شخص و دارای چه وجه می باشد ؟

ه. در این بیت ، انواع مفعول را تعیین کنید .

۵۰. معانی واژه‌های زیر را بنویسید :

ریو . آمیزگار . کتیب . غدر کردن - تودد . اشیا . مهنا . تجشم . خوابگزاران
ایدون . غنودن . رقیق‌الخلق . ثقلین . هیون . رمال . پالهنک . هور . حور .
گندآوران . برگستوان : سقط‌گفتن .

۵۱. معانی عبارات و ابیات زیر را بنویسید:

الف . نظر نکنی در بوستان که بیدمشک است و چوب‌خشک . همچنین در
زمره توانگران شاگرد و کفور و در حلقه درویشان صابرند و ضجور .
ب . خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بیوقت هیبت ببرد . نه
چندان درشتی کن که از توسیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند .
ج . هر که بابدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان دراو اثر نکند به طریقت ایشان
متهم گردد . و اگر به خراباتی رود به نماز کردن ، منسوب شود به خمر خوردن .

د . ترا تیره شب کسی نماید دراز

که غلتی ز پهلوی به پهلوی ناز

ه . منه عیب خلق ای فرومایه پیش

که چشم فرو دوزد از عیب خویش .

۵۲. غلطهای املائی را در عبارتهای زیر تصحیح کنید :

الف . القصه ، شنیدم که ترفی از خباست نفس او معلوم کردند و بزدند
و برانندند و مکتب او را به مصلحی دادند پارسای سلیم ، نیکمرد هلم ، که سخن
جز به حکم ضرورت نگفتی . کودکان راهبیت استاد نخستین از سر برفت .

۵۳. به پرسشهای مربوط به تاریخ ادبیات پاسخ گوئید .

الف . نام کامل قآنی و سبب تخلص او را بدین نام بنویسید .

ب . آثار قآنی را شرح دهید .

ج . فتحعلی خان صبای کاشانی معاصر با کدام پادشاه بود؟ چه سمتی در دربار

آن پادشاه داشت ؟

د. فرهاد و شیرین وحشی را که ناتمام مانده بود ، چه کسی تکمیل کرد ؟

ه. قائم مقام در منشآت خود از چه کسی تقلید می کرد ؟

و. سروش در کدام قرن می زیست ؟ و با کدام پادشاه معاصر بود ؟

۵۴. به پرسشهای دستوری پاسخ دهید :

الف. نوع کلمات زیر را بنویسید :

برخوردار. رفتار. پرستار. ناله. رنجش. خرمی. گستاخی. دیدار. دیده.

خوانا. افسرده. کدام. چگونه. شیفته. نالان. درختان. دلبستگی. چهارراه.

خداداد. خویشتن. دست گیره. خودآموز. سراسر. دیوسیرت. جهان آفرین.

ب. اسم فاعل مصادر زیر را بنویسید .

آموختن. فروختن. کوشیدن. نوشتن. دویدن. رانستن.

ج. اسم مفعول مصادر زیر را بنویسید .

شنیدن. گفتن، دیدن. ایستادن. نشستن. فریفتن.

د. صفت مشبیه مصادر زیر را تعیین کنید :

کوشیدن. جستن. رهیدن. توانستن. دانستن.

ه. انواع «ی» را در کلمات زیر معین کنید .

شهری. دیدنی. تاریکی : می خوانی. خانگی.

و. در بیت زیر ، تعداد جمله ها ، فاعل ، مفعول ، بیواسطه - با واسطه .

مضاف الیه و صفت را تعیین کنید .

پیام من که رساند به یارمهر گسل ؟

که بر شکستی و ماراهنوز پیونداست

۵۵. معانی واژه های زیر را بنویسید :

اعمار. ملبس. صدا ع. نفقات. عقار. قرا به. ربع مسکون. کاهن-اسراف

تضییع. نبوشه کردن. تف. (به فتح اول) ستور. ترشروی. انبان. تردامن. تارك.

بزه. برز. جیران.

۵۶. غلطهای املائی را در عبارتهای زیر تصحیح کنید :

الف. در این حال ، خواجه بوعلی وزیر بود . هرروز پیش از صبحدم برخواستی و از کتاب شفا و کاغذ تصنیف کردی . چون صبح صادق بدمیدی ، شاگردان را باردادی ، تابوقت اصفار سبغها بخواندیمی و در پی او نماز کردیمی و تا بیرون آمدیمی هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرایض بر در سرای او گرد آمده بودی .

ب. قاضی چون سخن بدین غایت رسانید و از حدغیاث مسااسب مبالغه در گذرانید ، به مقتضای حکم غزارضا دادیم و از ماضی درگذشتیم و بعد از مجارا طریق مدا را گرفتیم .

ج. شیرمردان را به حکم ضرورت در نغبها گرفته اند و کعبها سفته . و محتمل است آنکه یکی را از درویشان نفس عماره طلب کند ، چوقوت احسانش نباشد به عثمان متبلی گردد .

۵۷. مفهوم و منظور عبارات و ابیات زیر را بنویسید :

الف - ما در این گفتار و هردو بهم گرفتار . هریدقی که براندی به دفع آن بکوشیدمی و هرشاهی که بخواندی ، به فرزین بپوشیدمی تا نقد کیسه همت در باخت تیرجعه حجت بینداخت .

ب - هر کجا سختی کشیده ای ، تلخی دیده ای را بینی ، خود را به شره درکار های مخوف اندازد و از توابع آن نپرهیزد و از عقوبت ایزد نهراسد و حلال از حرام نشناسد .

ج - صاحب دنیا به عین عنایت حق ملحوظ است و به حلال از حرام محفوظ من همانا که تقریر این سخن نکردم و برهان و بیان نیاوردم ، انصاف از تو توقع دارم ، هرگز دیده ای دست دغایی برکتف بسته یا بینوایی به زندان در نشسته ، یا پرده معصومی دریده یا کفی از معصم بریده الا به علت درویشی ؟

ه - فراق یار که پیش تو کاه برگی است

بیا و بردل من بین که کوه الوند است

۵- هرچند در ثمرات عفت تأمل بیش کردم رغبت من در اکتساب آن بیشتر گشت اما می‌ترسیدم که از پیش شهوات برخاستن و لذات نقدرا پشت پای زدن کاربس دشوار است ، و شروع کردن در آن خطر بزرگ . چه اگر حجابی در راه افتد ، مصالح معاش و معادخلل پذیرد .

۵۸- این کتابها از آثارچه کسانی است ؟ جلایرنامه - پریشان - اردی بهشت نامه .

۵۹- نوع افعال زیر را از لحاظ زمان و شخص معین کنید :

حکایت کردند . می‌گویم . بخوانید . خواستید . نوشته بود . می‌رفتیم .

۶۰- نوع کلمات زیر را تعیین کنید :

گذشتن . یادگار . نفقات . فلان . عادل . خودخواه . دل‌شکسته .

۶۱- کلمات «هر آن کس» و «بسی» در بیت زیرچه نوع کلمات می‌باشند ؟

هر آن کس که گردن به فرمان نهد

بسی بر نیاید که فرمان دهد .

۶۳- مؤلفان این کتابها را نام ببرید . محاکمات . التعریفات . قاموس .

کشکول :

۶۴- معانی این واژه‌ها را بنویسید . ورع . آکنده گوش . تالی . بروبحر .

۶۵- نوع این کلمات را تعیین کنید : شنوا - درازا . آراء - بخشایش .

۶۶- معانی این واژه‌ها را بنویسید : تعنت . هائل - سوگ . وراق . ضمیران

۶۷- مؤلف کتاب «نور و زنامه» کیست ؟ ۱ - خیام ؟ ۲ - ابن سینا ؟ خواجه

نصیر ؟ .

۶۸- معنی لغت : «جبدا» چیست ؟ ۱ - يك دانه ؟ ۲ - خوشا ؟ ۳ - بسا ؟ .

۶۹- غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح نمایید :

الف - شنودم داستان تسون از خدء دشمن و طوغی از نفاق خصم و فرط

تجنب و کمال تحرض که از آن واجب است .

ب - باید که اصحاب بیوتات و ارباب درجات را به مکانت و حمایت خویش

مستذهر گرداند و به عواطف و اوارف ، اسباب زجرت و فکرت از خواطر ایشان دور کند که گذشته گان گفتند : هر مهم که به رفق و لطف به کفایت نرسد ، به قهر و انف هم میسر نگردد . رای آن است که مملکت فارس را موضع گردانی برابنای ملوک ایشان . و هیچکس را بر همدیگر ترفع و تفوغ ندهی ، تا هر يك در مسند خود مصتند به رای خویش بنشیند .

ج - ای پسر ، اگر در حالت ثغرسن ، و عنفوان کودکی ، کسب آداب واجب دانی و به تألم آن قیام نمایی ، چون بزرگ شوی نتیجه مطلوب و ثمره محبوب آن به تورد و بدان انتفاء یابی .

د - حلم شتر چنانکه معلوم است اگر طفلی مهارش گیرد و صد فرسنگ برد ، گردن از مطابعتش نییچد . اما اگر دره هولناک پیش آید که موجب هلاک شود و طفل به نادانی آنجا خواهد شدن ، ضمائم از کفش در گسلاند و بیش متاوعت نکند که هنگام درشتی ملاطفت مضموم است .

ه - هر که را همت او برای طعمه است در ضمره بهائم معدود گردد ، چون سگ گرسنه که به استخوانی شاد شود و به پاره ای نان خوشنود گردد و شیراگر در میان شکار خرگوش ، گوری بیند ، دست از خرگوش بدارد و روی به گور آورد .

۷۰ - غلطهای املایی را در لغات زیر با توجه به معانی آنها تصحیح کنید .

اعراض (روگردانیدن) سیانت . (حفظ کردن) مرئی (ملاحظه شده) متنازع (مسور)
نزاع و اختلاف) خوز (درکاری شروع کردن) ائمار (داستانها) نفاض (به انجام رساندن فرمان) متقصم - (پریشان -) سیت (آوازه) مدائبت (بازی و شوخی) مبیط (شب را درجایی گذرانیدن) فصحت (فراخی) مهاده (بایکدیگر سخن گفتن) معلوف (خو گرفته) غضبان (خشمگین) لعالی (مرواریدها) قضبان (شاخه های درخت) تناول (دست درازی و غارت) تهاون (سستی و رزیدن) متحلی (آراسته) .

۷۱ - معنی صحیح لغت را انتخاب کنید و زیر آن علامت X بگذارید .

الف - طائفة حکمای هندوستان در فضائل بزرگمهر سخن می گفتند ، به آخر

جز این عیش ندانستند که در سخن گفتن بطی است .

بطی یعنی چه؟ الف: تند - ب: بی توجه. ج: کند.

ب - به اعتماد سعت اخلاق بزرگان که چشم از عوائب زیردستان بپوشند و در افشای جرائم کهران نکوشند، کلمه‌ای چند به طریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیرملوک ماضی رحمهم الله در این کتاب درج کردیم.

اولاً، سعت اخلاق یعنی چه؟ الف: بدی اخلاق؟ ب - بزرگی اخلاق؟

ج - تندی اخلاق؟

ثانیاً، عوائب یعنی چه؟ الف: ناراحتیها؟ ب: بازیگوشیها؟ ج - نقصها؟

ج - باری، پدر به کراحت و استحقار دراو نظر می‌کرد، پسر به فراست و استبصار بجا آورد. کلمه «بجا آورد» یعنی چه؟

الف - انجام داد؟

ب - دریافت؟

ج - قرارداد.

د - پس هر يك را از اطراف بلاد حصه مرضی معین کرد تا فتنه بنشست و نزاع

برخواست. نزاع برخاست یعنی چه؟ ۱ - نزاع بوجود آمد؟ ۲ - نزاع از میان رفت

۳ - نزاع ادامه یافت؟

۷۲ - به پاسخهای دستوری توجه کنید، مقابل پاسخ صحیح علامت X

بگذارید.

کس نیاید به زیر سایه بوم و رهمای از جهان شود معدوم.

الف - «نیاید» چه کلمه‌ای است؟ (فعل مضارع منفی؟) (ماضی استمراری؟)

(مستقبل؟)

ب - «کس» از لحاظ ترکیب چیست؟ (مسند؟) (فاعل؟) (فید؟)

ج - «معدوم» چه نوع کلمه است؟ اسم عام؟ صفت جامد؟ صفت مشتق

(اسم مفعول؟)

نیم نانی کرخورد مرد خدای

بذل درویشان کند نیمی دیگر

۱ - «نیم‌نانی» از لحاظ ترکیب چیست ؟ فاعل ؟ مفعول بیواسطه ؟
مسندالیه ؟

۲ - «مرد» از لحاظ ترکیب چیست ؟ مفعول باواسطه ؟ مضاف‌الیه ؟ فاعل ؟

۳ - «خورد» چه نوع کلمه است ؟ مضارع التزامی ؟ مستقبل ؟ مضارع اخباری

۷۳ - در جای نقطه چین کلمه مناسب بگذارید تا معنی کامل گردد :

۱ - تو انم آنکه نیازارم اندرون کسی

.... را چکنم کاو ز خود برنج دراست

عدو ؟ حسود ؟ شرور ؟

۲ - درخت ... هرکجا بیخ کرد

گذشت از فلک شاخ و بالای او

کرم ؟ قلم ؟ دوم ؟

۳ - درشتی نگیرد خردمند پیش

نه سستی که نازل کند ... خویش

عقل ؟ فکر ؟ - قدر ؟

۴ - سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای

ز نهار تا به يك . . . نشکنی به سنگ

زدنش ، نفسش ؟ سبیش ؟

۵ - پندگیر از دیگران

تا نگیرند دیگران به تو پند

عواقب ؟ حوادث ؟ مصائب ؟

۷۴ - در مقابل پاسخهای درست تاریخ ادبیات ، علامت X بگذارید :

الف - محمد بن یعقوب کلینی ، آیا : (۱) ریاضی دان بود ؟ (۲) فلسفه دان بود ؟

فقیه بود ؟

ب - مترجم کتاب کلیله و دمنه به فارسی ، آیا : (۱) ابن مقفع بود ؟ ۲ - ابوالعالی

منشی بود ؟ (۳) قابوس و شمگیر بود ؟

۷۵ - غلطهای املائی را در عبارات زیر تصحیح کنید .

الف - سلطان ملک‌شاه پادشاهی جبار و کامگار بود - مساعد بخت ، موافق روزگار مهیا اسباب ، میسر اغراض ، معید به‌تعیید آسمانی و موفق به توفیق ربانی پنداری عهد او جوانی دولت و بهار ایام ملک و تراز کثوت پادشاهی بود . عالم مسلم ، رایت منصور ورعیت خشنود و بلاد مأمور .

ب - ای پسر ، کارهای بزرگ و تحمل اخطار در اکتساب منفعت ، حقیر و خورد شمار . و کارهای حقیر را در ارتکاب مضرت ، صعب و بزرگ پندار . امید از آنچه ممکن الحصول باشد منقطع مدار که مردخامل ذکر و ضیع کم بضاعت بسیار باشد که به حصول مطالب و نجاه معارب خود استصعاد یابد .

ج - واجب است بر کافه خدم و حشم ملک که آنچه ایشان را فراز آید از نصیحت باز نمایند و مقدار دانش و فهم خویش معلوم رای پادشاه گردانند ، که ملک تا اطباء خویش را شناسد و بر اندازه رای و رویت و اخلاص و مناسحت هر یک واقف نباشد ، از خدمت ایشان انتفاعی نیابد و در استثناء ایشان مثال نتواند داد .

د - خلاف رای ثواب است و نغز رای او لوالباب دار و به گمان خوردن و راه نادیده بی کاروان رفتن .

ه - دو کس را حسرت از دل نرود و پای تقابن از گل بر نیاید ، تاجری کشتی شکسته و وارث با قلندران نشسته .

و - فوائد سفر بسیار است از نذمت خاطر و جرمنافع و دیدن عجایب و شنیدن قرائب و تفرج بلدان و مهاورت خلان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت یاران .

ز - پدر گفت : « ای پسر به مجرد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان گردانیدن و علما را به ذلالت منصوب کردن و در طلب عالم معصوم از فوائد علم محروم ماندن . همچو ناینبایی که شبی در وهل افتاده بود . گفت : « مسلمانان ، آخر ، چراغی فراره من دادید ، زنی ماضحه گفت : « تو که چراغ نبینی ، به چراغ چه بینی ؟ »

۷۶ - با توجه به معانی واژه‌های زیر ، غلطهای املائی را تصحیح کنید :

مستقج (زشت شمرده) ملاز (پناهگاه) نصق (نظم و روش) مرثوب (ترسیده)
 شبج (سنگ سیاه) ثقط گفتن (بدگفتن) تو عأ و کر حأ (خواهی - نخواهی) بغی (ظلم و ستم)
 دناعت (پستی) تیب ذکر (نیکنامی) هلیت (زیور) اسلاف (پیشینیان) جسه (بدن)
 زخامت (ستبری) ایصار (مقدم داشتن دیگری بر خود) خسب (فراوانی نعمت) معونت
 (یاری کردن) مظاهرت (هم‌پشتی) فراغ (دوری) مؤول (تکیه‌گاه) .

۷۷ - در مقابل معنی صحیح واژه‌های زیر علامت X بگذارید :

فاصد : ۱ - تباه - ۲ - رگزن - ۳ - فراخ - ۴ - تیزهوش .
 لائم : ۱ - ملایم - ۲ - سخن‌چین - ۳ - سرزنش‌کننده - ۴ - فرومایه .
 تجاسر : ۱ - مزاح کردن - ۲ - نجس شمردن - رجز خواندن - ۴ - گستاخی
 کردن .

آجل : ۱ - آینده - ۲ - مرگها - ۳ - کسی که می‌میرد - ۴ - طولانی .
 بطر : ۱ - سستی - ۲ - بهبود - ۳ - شادابی - ۴ - مستی :
 صورت بستن : ۱ - نقاشی کردن - ۲ - امکان داشتن - ۳ - تصور کردن .
 ۴ - خیال‌بافی .
 سداد : ۱ - بستن سد - ۲ - جلوگیری کردن - ۳ - درستی و استواری .
 ۴ - تباهی .
 کاره : ۱ - زشت شمرنده - ۲ - مجبور - ۳ - بدنهاد - ۴ - کسی که رفتار
 ناپسند دارد .

زرق : ۱ - خودپسندی - ۲ - دروغ - ۳ - آراستگی - ۴ - روشنی .
 تثبت : ۱ - آهسته و با اندیشه کار کردن - ۲ - ثبت کردن - ۳ - ثابت بودن .
 ۴ - درج کردن .

۷۸ - «حشو» یعنی چه ؟ الف : بزرگ . ب : داخل شکم . ج : حاشیه .

د : بیهوده .

۷۹ - به جای نقطه چین : کلمه مناسب بگذارید :

الف - شبی دود خلق آتشی بر فروخت

شنیدم که بغداد بسوخت .

(۱ - نیمی ۲ - یکسر ۳ - چندی) .

ب - بفرمود تا بهمن آمد به پیش

سخن گفت باوی ز بیش .

(۱ - جانانه ۲ - کاشانه ۳ - اندازه) .

هر آنکه جانب اهل خدا نگهدارد

خداش در همه حال از . . . نگهدارد .

(۱ - فنا ۲ - بلا ۳ - قضا) .

۸۰ - «روزبانان» یعنی چه؟ ۱ - خدمتگزاران ۲ - نگهبانان ۳ - سربازان .

۸۱ - تحفة العراقین از کیست ؟

الف - از : جمال الدین اصفهانی ؟

ب - از : خاقانی شروانی .

ج - از : مولانا جلال الدین ؟

۸۲ - مؤلف . چهارمقاله کیست ؟

۱ - نظامی گنجوی ؟ ۲ - رشید و طواط ؟ ۳ - عنصرالمعالی ؟ ۴ - نظامی

عروضی ؟

۸۳ - بیت زیر از کدام شاعر است ؟

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پرشد نشاید گذشتن به پیل

الف - از شیخ عطار ؟

ب - از امیر خسرو دهلوی ؟

ج - از سعدی ؟

د - از مولوی .

- ۸۴ - کدام يك از سه معنی دربارهٔ بیت زیر صحیح است :
- با فرومایه روزگار مبر / کزنی بوریاشکر نخوری .
- الف - عمرت را در مصاحبت شخص پست مگذران . زیرا از آن سودی نمی‌بری همچنانکه از نی‌حصیر شکر نخواهی خورد .
- ب - باشخص کم‌مایه تجارت نکن ، چونکه از اوسودی نمی‌بری .
- ج - به شخص نادان روی خوش نشان‌نده که عاقبت آن ناگوار خواهد بود .
- ۸۵ - اصحاب فطنت یعنی چه ؟ الف : اهل فساد . ب - خانواده با هوش .
- ج - یاران هوشمند . د - صاحبان هوش .
- ۸۶ - - مؤلف کتاب : «مخزن‌الاسرار» کیست ؟
- الف - سنایی غزنوی ؟ ب - شیخ عطار ؟ ج - نظامی گنجوی ؟ د - جامی ؟
- ۸۷ - گویندهٔ این بیت کیست ؟
- عاقبت گرگ زاده گرگ شود
- گرچه با آدمی بزرگ شود
- الف - سعدی ؟ ب - ملك الشعرای بهار ؟ ج - مولوی ؟ د - عنصری ؟
- ۸۸ - کلمه «توانگری» در جمله : «توانگری به هنر است نه به مال .» از لحاظ دستوری چیست ؟
- الف - اسم مصدر ؟ ب - صفت بسیط ؟ ج - صفت مرکب ؟ د - اسم ذات ؟
- ۸۹ - از جمله‌های زیر کدام صحیح است ؟
- ۱ - از چهل و هشت ساعت قبل تا کنون ، در بسیاری از نقاط ایران برف قطع نمی‌شود .
- ۲ - از چهل و هشت ساعت قبل تا کنون در بسیاری از نقاط ایران برف قطع نشده بود .
- ۳ - از چهل و هشت ساعت قبل تا کنون ، در بسیاری از نقاط ایران ، برف قطع نشده است .

۴ - از چهل و هشت ساعت قبل تا کنون در بسیاری از نقاط ایران ، برف قطع

نشد .

۹۰ - گویندهٔ بیت زیر کدام شاعر است ؟

شنیدم که از نقره زد دیگران

ز زر ساخت آلات خوان عنصری

۱ - فرخی . ۲۰ - منوچهری . ۳۰ - خاقانی . ۴ - عسجدی .

۹۱ - «تاریخ جهانگشا» از کیست ؟

۱ - از علاءالدین عظاملك جوینی . ۲ - از حمدالله مستوفی . ۳ - از شرف

الدین علی یزدی . ۴ - از رشیدالدین فضل الله .

۹۲ - در بیت زیر چه نوع شعر است ؟ (درچه قالب شعری می باشد ؟)

دوست مشمار آنکه در نعمت زند

لاف یاری و برادر خواندگی

دوست آن دامنم که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی .

۱ - دوبیتی . ۲۰ - رباعی . ۳۰ - مثنوی . ۴۰ - قطعه .

۹۳ - دانشنامهٔ علائی را چه کسی نوشت ؟

۱ - علاءالدوله سمنانی . ۲ - علاءالدوله کاکویه . ۳ - علاءالسلطنه . ۴ -

ابوعلی سینا .

۹۴ - کلمهٔ «گازران» در بیت زیر چه حالتی دارد ؟ (از لحاظ ترکیب چیست؟)

توپاك باش و مدارای برادر از كس باك

زنند جامهٔ ناپاك گازران برسنگ .

۱ - مفعول بیواسطه است . ۲ - مفعول بواسطه است . ۳ - مسند است .

۴ - فاعل است .

۹۵- مفهوم این جمله چیست؟ «رسول، به لطف، کارهای پیچیده را به گزارد رساند.»

- ۱- فرستاده و قاصد می تواند به نرمی کارهای دشوار را فیصله دهد.
- ۲- قاصد می تواند به لطف پادشاه، کارهای دشوار را آسان گرداند.
- ۳- قاصد باریزه کاری، می تواند گره از کارها بگشاید.
- ۴- رسول به لطف و عنایت پروردگار، می تواند، کارهای مشکل را آسان کند.

۹۶- از عبارتهای زیر کدام صحیح است؟

- ۱- دیروز، پرویز به کتابفروشی رفت که کتابی بخرد، ناگهان متوجه می شود که پول در جیبش نبود، بناچار کتاب نخریده و برگشت.
 - ۲- دیروز، پرویز به کتابفروشی رفت که کتابی بخرد، ناگهان متوجه شد که پول در جیب ندارد بناچار کتاب نخریده برگشت.
 - ۳- دیروز، پرویز به کتابفروشی رفت تا کتابی خریده باشد، ناگهان متوجه شده بود که پول در جیبش نبود، بناچار کتاب نخریده برگشت.
 - ۹۷- چون رشید فرمان یافت مأمون در خراسان بود و در مرو می نشست.
- «فرمان یافت» یعنی چه؟
- ۱- امر کسی را پذیرفت: ۲- به کسی دستور داد. ۳- آگاهی یافت.
- ۴- مرد.

۹۸- بیت زیر از کدام گوینده است؟

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تومی روی به ترکستان است.

- ۱- از نظامی گنجوی. ۲- از سعدی شیرازی. ۳- از قاضی. ۴- از

شیخ عطار.

۹۹- لغت «خمول ذکر» در عبارت: «بنده، بدین خمول ذکر، راضیم

تا هم امیر نیکونام باشد و هم رعیت در آسایش باشد.» یعنی چه؟:

- ۱ - بدبختی ۲۰ - گمنامی ۳۰ - تنکدستی ۴۰ - بی‌لیاقتی .
۱۰۰ - ملك از خردمندان جمال‌گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد .
کلمه : «خردمندان» از لحاظ ترکیب چیست ؟ .
۱ - مضاف‌الیه - ۲ - مفعول بواسطه ۳ - مسند‌الیه - ۴ - مفعول بیواسطه .

قسمت پنجم :

چند قاعدهٔ املائی

قاعدهٔ نوشتن همزه

همزه به شکل (ء) می‌باشد ولی در موارد مختلف به اشکال گوناگون نوشته می‌شود . که به آنها اشاره می‌شود .

۱ - همزه هرگاه در اول کلمه قرار گیرد، همیشه به شکل (ا) نوشته می‌شود ،
مانند :

امر - اقامت . ابوت .

۲ - هرگاه در وسط قرار گیرد ، یا متحرك است یا ساكن ، اگر متحرك باشد، مطابق حرکت خود تغییر شکل می‌دهد . یعنی اگر مفتوح باشد و حرف پیش از آن مضموم یا مکسور نباشد ، به شکل (ا) نوشته می‌شود . مانند : تأثر - مسألت . ولی اگر حرف پیش از آن مضموم باشد ، به شکل «و» نوشته می‌شود . مانند مؤثر . مؤدب . سؤال . و اگر حرف پیش از آن مکسور باشد به شکل دندان (ب) می‌شود . مانند : لثامت . و هرگاه همزه مکسور باشد ، به شکل دندان (ب) نوشته می‌شود
مانند : مسائل . لثیم . رئیس .

و هرگاه همزه مضموم باشد به شکل «و» نوشته می‌شود ، مانند : رووف . مسؤول و هرگاه همزه وسط ساكن باشد ، مطابق حرکت حرف پیش از خود تغییر شکل می‌دهد یعنی اگر حرف پیش از آن مفتوح باشد ، به شکل «ا» نوشته می‌شود ،
مانند :

تأثیر ، مأوی و اگر حرف پیش از آن مضموم باشد ، به شکل «و» نوشته می شود . مانند : لؤم . لؤلؤ . و اگر حرف پیش از آن مکسور باشد ، به شکل دندان ، (ب) نوشته می شود . مثال : بئس . ذئب .

۳- هرگاه همزه در آخر کلمه قرار گیرد ، اگر حرف پیش از آن ساکن باشد به شکل خودش (ء) نوشته می شود . مانند : جزء . شییء . و اگر حرف پیش از آن متحرك باشد ، مطابق حرکت حرف قبل از خود تغییر شکل می دهد ، یعنی اگر حرف قبل از آن مفتوح باشد به شکل (ا) نوشته می شود ، مانند : منشأ - ملجأ . و اگر مضموم باشد به شکل «و» نوشته می شود . مانند : تلالؤ .

و اگر حرف قبل مکسور باشد ، به شکل (ی) نوشته می شود . مانند : منشی- قاری . (باید توجه داشت که در این مورد در زبان فارسی ، صدای همزه به صدای «ی» تبدیل می شود)

الف مقصور - الف ممدود

الف در آخر کلمه دو نوع است : مقصور و ممدود . الف در صورتی مقصور است که تلفظ آن کوتاه باشد و در نوشتن به شکل «ی» نوشته می شود : مانند ، مأوی موسی - عیسی . و در صورتی ممدود است که تلفظ آن کشیده باشد . و در نوشتن به شکل (ا) نوشته می شود و بعد از آن همزه (ء) گذاشته می شود ، مانند صحراء - علماء

(ه) غیر ملفوظ و تغییرات آن

حرف (ه) در آخر کلمه گاه از حروف اصلی می باشد و صدای آن تلفظ می شود .

مانند : راه - ماه - شاه . کلاه . این نوع (ه) ملفوظ نامیده می شود . و گاهی از حروف اصلی نیست بلکه به منظور ظاهر شدن حرکت حرف پیش از آن آورده میشود و صدای آن تلفظ نمی شود ، مانند : دانه ، لانه ، مورچه ، نویسنده .

این نوع (ه) غیر ملفوظ می‌باشد و در نوشتن، معرض تغییراتی قرار می‌گیرد که به آن اشاوه می‌شود:

الف - در مواد زیر به «گگ» تبدیل می‌گردد:

۱- هرگاه بعد از آن، پسوند «ان» مخصوص جمع بیاید. مانند: مورچگان (مورچه) گویندگان (گوینده)

۲- هرگاه بعد از آن، پسوند «ی» مخصوص نسبت بیاید: مانند: خانگی.

۳- هرگاه بعد از آن، پسوند «ی» مخصوص اسم مصدر بیاید، مانند: خستگی (خسته) گویندگی (گوینده)

۴- هرگاه بعد از آن، پسوند «ک» مخصوص تصغیر بیاید. مانند: نالگک. (ناله)

هرگاه بعد از (ه) غیر ملفوظ، حرف «ی» بیاید، بدین صورت نوشته می‌شود خانه‌ای. نوشته‌ای.

هرگاه کلمه مختوم به (ه) غیر ملفوظ، مضاف یا موصوف واقع شود، علامت (ع) روی (ه) گذاشته می‌شود. مانند: بنده خدا - نویسنده خوب.

وصل - فصل

در موارد زیر، کلمات متصل و پیوسته نوشته می‌شوند.

۱- کلمات مرکب، از قبیل: کتابخانه، همکار، سنگدل، بنام، دانشجوی ولی هرگاه، حرف آخر کلمه اول از حروف منفصل باشد ناچار، منفصل و جدا نوشته می‌شوند. مانند: دردمند، برخوردار. و همچنین هرگاه پیوستگی و اتصال این قبیل کلمات مرکب به زیبایی خط، لطمه وارد کند، جدا نوشته می‌شوند.

مانند: دست بسته. میان تهی، سنگ نبشته و نظایر آن.

۲- حرف تأکید «ب» در اول فعل، متصل نوشته می‌شود. مانند: بگفت. بگوید.

۳- پسوند «تر» مخصوص صفت تفضیلی، متصل نوشته می‌شود: مانند:

خوشر - بهتر .

در موارد زیر ، کلمات منفصل و جدا نوشته می شوند :

۱ - پیشوند «می» در اول فعل : می گوید . می گویم .

۲ - پسوند «ها» مخصوص جمع ، در صورتی که کلمه پیش از آن به (ه) غیر ملفوظ ختم گردد ، مانند : گفته ها . دسته ها .

۳ - حرف اضافه «ب» در اول اسم یا کلمه جانشین آن . مانند : به خانه ، به دانشمند .

ابدال

ابدال یعنی تبدیل کردن حرفی به حرفی ، و آن در موارد متعددی بعمل می آید ، و در این جا فقط به قسمتی اشاره می شود که از لحاظ املاء فارسی مفید و مهم می باشد هرگاه حرف اول در ثلاثی مجرد (در کلمات عربی) با یکی از حروف: ص ، ض ، ط و ظ شروع شود ، پس از نقل به باب افتعال ، حرف «ت» از این باب به «ط» تبدیل می شود ، مانند: اصطلاح (صلح) اضطرار (ضرر) اطلاع (طلع) اظطلام (ظلم) .

پایان

غلطنامه

لطفاً ، پیش از مطالعه کتاب ، غلطها را تصحیح بفرمایید :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۱۸	برزویه	برزویه
۹	۲۰	درس می‌دهد	درس می‌دهد .
۱۰	۱۹	درمثالها فوق	در مثالهای فوق
۱۱	۶	فعلارا	فعل را
۱۱	۱۵	نزرکش	بزرکش
۱۲	۲	می‌آوردند	می‌آورند
۱۵	۶	هوس باستن	هوس باختن
۱۵	۶	بلبی	بلیلی
۲۳	۶	تعدد مصوف	تعدد موصوف
۲۳	۱۴	لعبکو	لعبگر
۲۴	۱	مضاف‌الیه	مضاف الیه
۲۴	۴	نعتلی	تعالی
۲۴	۹	مضتف‌الیه	مضاف الیه
۲۴	۱۹	مستخاب	مستجاب
۲۴	۲۲	اضاته	اضافه
۲۵	۵	خاتم طمع	خام طمع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۳۳	کلماتی بر مقدار	کلماتی می باشند که بر مقدار
۳۲	۱	بدین ستن	بدین سان
۳۷	۳	الف باواو	الف یاواو
۳۸	۱۸	معلمن	معلمین
۳۸	۲۰	جمع مکستر	مکسر
۳۹	۶	شوه	شود
۴۰	۱۸	از اسم و مصدر مرخم	از اسم یا صفت و مصدر مرخم
۴۲	۱۰	نظریر	نظایر
۴۳	۳	لیافت	لیاقت
۴۳	۵	پروردگار	پروردگار
۴۲	۱۳	صنیعه	صینه
۴۶	۲	دست سینه	دست بسینه
۴۶	۹	فروزان	فرزان
۴۷	۵-۶	تفصیلی	تفضلی
۴۸	۸	وهیرك	وهريك
۵۴	۲۰	بال دل	بادل
۵۶	۱۶	چه آفكه	چه آنكه
۶۱	۲	می پیوندند	می پیوندند
۶۱	۳	ضمیر شخص	ضمیر شخصی
۶۴	۲۱	دره يك	ده يك
۸۷	۲۵	هفت از تن	هفت تن از
۸۹	۱۰	مستجع	مستجع
۹۰	۵	باشد	باشد
۹۳	۱۷	مصواعها	مصراعها -
۹۳	۲۰	و غط	و غظ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۴	۲۳	میطن الطیر	منطق الطیر
۹۶	۱۰	عشقباری	عشقبازی
۹۶	۲۳	فقید	فقیه
۹۸	۷	لخت ولخت	لخت لخت
۹۸	۱۱	فافیه	قافیه
۹۹	۲۳	زران	گزان
۱۰۰	۲	کنجی	کنجی
۱۰۱	۱	هاقف	هاتف
۱۰۱	۱۷	گو	گر
۱۰۲	۵	ترجیع بند	ترجیع بند
۱۰۳	۷	یادبر آمد	یاربر آمد
۱۰۴	۲۳	بادید	بادیدی
۱۰۵	۱۴	فارسی روی	فارسی دری
۱۰۵	۱۷	بکله	بلکه
۱۰۶	۱۳	مترافات	مترادفات
۱۰۸	۶	متبکر	مبتکر
۱۱۰	۱	دیبر وسایل	دیبر رسائل
۱۱۲	۱۲	دودره	دوره
۱۱۵	۱۴	بلخ به نیشابور	بلخ، نیشابور
۱۱۷	۲۰	حسین واعظ کاشفی	حسین واعظ کاشفی بودند
۱۲۰	۹	کتاب تاریخی	کتب تاریخی
۱۲۳	۲۴	نیادهای گوناگون	نیازهای گوناگون
۱۲۷	۱۷	قابوس بن وشمگیر	قابوس بن وشمگیر .
۱۲۸	۱۲	استادبور	استاد بود
۱۲۸	۱۳	تومذ	ترمذ
۱۲۸	۱۹	ادیب نیشابوری	- (زاید است)
۱۲۹	۱۹	حافظ	سعدی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۰	۱۲	باباطر	باباطھر
۱۳۳	۱	امیر مبارز	امیر مبارز
۱۳۴	۲	پیرستہ	پیوستہ
۱۳۷	۱۵	شاعر معروف را	شاعر معروف
۱۴۳	۳	قاضی عضد الدین ایلچی	قاضی عضد الدین ایچی
۱۴۷	۱۷	فتح	فتح
۱۴۹	۹	فایان عمر	پایان عمر
۱۴۹	۱۰	دقم	درقم
۱۴۹	۱۴	ناصر الدین	ناصر الدین شاہ
۱۵۲	۶	انوار الثنریل	انوار التنزیر
۱۵۵	۱۹	حق النقیین	حق الیقین
۱۵۵	۲۰	حلیۃ الیقین	حلیۃ المتقین
۱۵۶	۷	ودر در بارہ	ودر بارہ
۱۵۷	۷	در بارۃ مطالب و عرفان	در بارۃ مطالب عرفان
۱۵۸	۳	محد بن رازانی	محمد بن محمد رازانی
۱۵۸	۱۵	فیضی کاشانی	فیض کاشانی
۱۵۹	۱۶	آل زیارد	آل زیار
۱۶۰	۱۳	لاہیجی	لاہیجی
۱۶۰	۱۵	لائی	لالی
۱۶۱	۱۲	مطلع السعدین	مطلع السعدین
۱۶۲	۷	عبدالرحمن	عبدالرحمن
۱۶۲	۱۱	در تاریخ نوروز	در تاریخ نوروز و
			سایر اعیاد باستانی
۱۶۴	۱۳	اثبا	ابنا
۱۷۰	۱۴	دستاورنخن	دستاورنجن
۱۷۳	۱۳ (ستون دوم)	عف	عنف
۱۷۶	۲ (ستون دوم)	تذکار ہندہ	تذکار دہندہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۶	۱۶ (ستون دوم)	مستغنی	مستغنی
۱۷۷	۱۱	مشوش	مشوش
۱۷۷	۶ (ستون دوم)	معرض	معرض
۱۷۷	۱۱ (ستون دوم)	معمود	معمود
۱۷۷	۱۵ (ستون دوم)	مغلط	مغلط
۱۷۹	۱	نرعت	نرعت
۱۸۱	۱۱	استخبار	استخبار
۱۸۱	۱۶	اسعاد	استسعاد
۱۸۳	۸	بار پیمایی	باد پیمایی
۱۸۳	۲۳	برستن	برسختن
۱۸۴	۱۶ (ستون دوم)	تعمت	تمتع
۱۸۴	۱۸ (ستون دوم)	تکین	تمکین
۱۸۹	۱۷ (ستون دوم)	صفر	صفر
۱۸۹	۱۸ (ستون دوم)	صفرت	صفرت
۱۹۰	۸	ضجرت	ضجرت
۱۹۱	۷	ترکستات	ترکستان
۱۹۱	۲۰ (ستون دوم)	کحل به فتح اول	کحل به ضم اول: سرمه (کحل به فتح اول : میان سال)
۱۹۳	۲	متعذر	متعذر
۱۹۳	۷ (ستون دوم)	مسیح	مسیح
۱۹۳	۱۳ د د	روستایی	روشنایی
۱۹۳	۲۰ د د	به فتح اول	به فتح سوم
۱۹۴	۲۰	کنشه شدن	کشته شدن
۱۹۴	۲۰ (ستون دوم)	شمر دنده	شمرنده
۱۹۵	۱۱	یک میدان به اندازه	به اندازه یک میدان
۱۹۵	۱۰ (ستون دوم)	هرینه	هزینه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹۸	۴	(ستون دوم) گردانید	می گردانیدند
۲۰۱	۲۱	تلمذ	تلمیذ
۲۰۱	۲۲	(ستون دوم) لشکر چشم	لشکر - چشم
۲۰۳	۴	(ستون دوم) ذکو سائر	ذکر سائر
۲۰۵	۱	خشم	جسم
۲۰۵	۱۸	شیخ	شخ
۲۰۷	۴	عصبت	عصبیت
۲۰۸	۲۳	فیلولہ	قیلولہ
۲۱۷	۶	(ستون دوم) ناموران معرفتھا	ناموران - معرفتھا
۲۱۱	۱	(ستون دوم) بخشیدہ	بخشنده
۲۱۱	۱۱	» » میع	میغ
۲۱۱	۱۵	» » زرسنخ	زرسنج
۲۱۲	۲۰	جمع نارونور	جمع نارونور
۲۱۵	۱۴	تطش	بطش
۲۱۵	۲۰	(ستون دوم) بلبیس	تلبیس
۲۱۶	۱۰	گوفر و شان	گوهر فروشان
۲۱۸	۱۶	باغ درست	باغ پردرخت
۲۱۹	۷	(ستون دوم) گربوہ	گریوہ
۲۲۰	۱۳	» » نقیب	نقب
۲۲۵	۱۲	» » میانیت	مباینت
۲۲۹	۲۰	» » متحشر	متعسر
۲۳۰	۱	مطور	مسطور
۲۳۰	۳	بدا اور یختہ شدہ	بدا ر آویختہ شدہ
۲۳۲	۲۵	(ستون دوم) مقسود	مقسور
۲۳۹	۱	» » نشکی	نشستنگھی
۲۴۰	۱۰	ترقیع کردن	توقیع کردن
۲۴۵	۲۰	آن سایہ دراز	آن سایہ باز
۲۴۶	۹	استفراق	استغراق

